

آثار کبریا

حاوی

احکام الهیه و بیانات مبارکه و تاریخ امر

برای

یاران فارسی زبان

بویژه جوانان عزیز بهائی خارج ایران

نقاش و تدوین

علی اکبر فروتن

بجهد نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی

لانگناین - آلمان غربی

۱۴۳ بیع - ۱۹۸۶ میلاد

مقدمه

این مجموعه که حاوی احکام الهیه و بیانات مبارکه
و تاریخ امر است برای یاران فارسی زبان بویره جوانان
غیر خارج ایران تدوین و تالیف یافته و از آسان شروع
و بتدریج مشروحتر گردیده تا دوستان حضرت یزدان
از پسر و جوان از مندرجات آن که از منابع امریه ما
گشته استفاده فرمایند و درصین مطالعه به حکمت بنگرند
مطالب پی برند .

علی اکبر فروتن

بنام خداوند بمانند

۱

شهر شهیر شیراز که نامش همواره ورد زبانها و مردم صاحب کمالش مشهور دنیا بوده و میباشد از دیر زمانی موطن اشخاص بزرگی بوده که صیت آنها را همه کس شنیده و آوازه بزرگواریشان بگوش دور و نزدیک رسیده است . سعدی ، حافظ ، قاضی و بسیاری از شعرای معروف دیگر شیرازی هستند و در اشعار خودشان از صفا و خوبی آب و هوای این شهر زیبا تعریف فراوان نموده اند . شاعر معروف شیرین سخن حافظ علیه الرحمه در وصف شیراز فرموده :

خوشا شیراز و وضع بيمثالش	خداوندانگهدار از زوالش
زرکن آباد ما صد لوحش الله	که عمر خضر میبخشد زلالش
میان جعفر آباد و مصلی	عبیر آمیز می آید شمالش
بشیرا ز آی و فیض روح قدسی	بخواه از مردم صاحب کمالش

در این دور مبارک نیز آفتاب رحمت حضرت یزدان بر آن شهر پرتو افشان و عزت قدیمه اش نمایان و اسم شریفش جاری بر زبان مردمان و خاک پاکش کعبه مشتاقان و مطاف عالمیان است زیرا حضرت صاحب اعظم نقطه اولی جل اسمه الاعلی در آن شهر مینواشر نقاب از رخ افکنده دعوت خود را آشکار و آن مرز و بوم را مشکبار فرموده اند

حضرت نقطه اولی در سن بیست و پنج سالگی اظهار امر فرموده خود را باب نامیدند و مرادشان از این کلمه چنان بود که (من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزت است و دارنده کمالات بیحصر و حدّ) و همچنین خطابه‌های بآن شخص غائب فرموده و تمتّای فدای جان در سبیل محبتش نموده اند از جمله بیان مبارکی است که مضمون آن بفارسی چنین است :

(یا بقیّة اللّه من خودم را بکلی برای تو فدا کرده و بشنیدن ناسزا در سبیل تو راضی شده‌ام و آرزویی جز کشته شدن در محبت تو ندارم) حضرت نقطه اولی در آثار مبارکه‌شان بعناوین مختلفه این نکته را ب مردم می فهما نندند که آن شخص بزرگوار عنقریب ظاهر خواهد شد هر کس او را و اطاعت نمود عزیزدو جهان خواهد بود و هر کس از شناسائی او بی نصیب گردید از جمیع نعمت‌های الهی محروم خواهد ماند . بدین ترتیب حضرت نقطه اولی جلّ ذکوره الاعلی این ندای عظیم الهی را از شیراز بسمع جهانیا نرسانیده و در لباس اشاره و ایما بظهور حضرت بهاء اللّه جلّ اسماء الهی بشارت داده نفوس را برای قبول تعالیم ایشان حاضر و آماده میساختند و مقدمات شناسائی آنحضرت را مهیا مینمودند .

بعد از ظهور حضرت باب و اعلان مرمبا رکشان (گفتگوی بسیار شد و جوش و خروش غریبی در شهر شیراز آشکار گشت) علما و شیراز بر اذیت و آزار حضرت نقطه اولی همراه شده مجلسی آراستند و حاکم فارس را بر آن نداشتند که آنحضرت را حاضر نماید و زبان بازخواست بگشاید. حاکم مزبور در حضور علما حضرت اعلی را توبیخ و عتاب نمود و لسان به نکوهش ایشان گشود و چون حضرت باب رد توبیخ فرمود با اشاره رئیس سیلی شدید زدند (واها نت و تحقیر نمودند بقسمیکه عمامه از سر بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد).

علاوه بر این مردم بدستور علما هر جا با بی میدیدند به اذیت و آزار آنان اهتمام شدید میورزیدند تا سایرین عبرت گیرند و بحضرت باب نگروند چنانکه در همان ابتدای ظهور حضرت اعلی فراشها سه نفر با بی را که هر سه عالم و ملّا و روحانی نورانی و خوش سیما بودند مهار کرده محاسنشان را سوزانیده سر برهنه پا برهنه بی لباس در کوچه و بازار شهر شیراز میگردانیدند و جمعیت زیادی از زن و مرد بزرگ و کوچک بتماشایستاده بودند ولی با وجود اینهمه سختی و فشار و اذیت و آزار بیشمار جمع کشیری بحضرت باب ایمان آورده بتبلیغ دیگران میپرداختند و با تحمل همه گونه زحمت و مشقت در پیشرفت امر الهی سعی و کوشش فوق العاده

مبذول میداشتند.

علمای شیراز چون ابن نفوذ و قدرت را از حضرت اعلی دیدند
 بر خود لرزیدند و نزد حاکم دویده اصرار ورزیدند که اگر ایمن
 آتش را خاموشی و این امر را فراموشی خواهی باید باب کشته و
 پیروانش بخون آغشته شوند و آنقدر کوشیدند و حاکم فارس و
 پادشاه ایران را وسوسه نمودند تا بالاخره حضرت باب از شیراز
 با صفهان تشریف برده و بعد از چندی اقامت در شهر مزبور
 مأمورین حکومت آن حضرت را بتبریز بردند و پس از آنکه چند
 روزی در تبریز تشریف داشتند ایشان را بحبس ماکو و از آنجا
 بحبس چهریق انتقال دادند و بالاخره بعد از صدمات و مشقات
 زیاد دوباره آن حضرت را بتبریز بردند که در آن شهر ایشانرا
 شهید و پیروانشانرا از پیشرفت مقصود ناامید سازند.

۳

تبریز از شهرهای بزرگ ایران و مرکز ایالت آذربایجان و
 زبان اهالی آن ترکی است . روز ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ جمع کشیری
 از اهالی این شهر دسته دسته بیکی از میدانهای بزرگ که بمیدان
 سربازخانه موسوم و در یکی از حجره های آن حضرت اعلی محبوس
 بودند رو آورده و جمعیت مرد و زن روی بام سربازخانه و
 منازل مجاورها ندا زه ای بود که (اطراف با مها از کثرت جمعیت موج

میزد) و همه میدانستند که امروز حضرت باب بفرمان وزیر اعظم پادشاه و فتوای علماء شهید خواهند شد.

وقتیکه موعد فرارسید (در وسط پایه همان حجره که حضرت اعلی محبوس بودند میخ آهنی کوفتند و دو ریسمان آویختند بیک ریسمان حضرت باب را و بر ریسمان دیگر یکی از پیروان جوان ایشان آقا محمدعلی رامحکم ساختند بقسمیکه سر آن جوان برسینه حضرت باب بود فوج سامخان مسیحی سه صف بستند صف اول شلیک نمود و از پی صف ثانی آتش داد و از پس صف ثالث تیر باران نمود دود غلیظ از آتش شلیک حاصل شد چون دود فرو نشست آن جوان را ایستاده و حضرت باب را در همان حجره که در پایه اش آویخته بودند نزدیکاً تبشان نشسته دیدند بهیچیک کمتر آسیبی نرسیده بود) ^۱ قریب ده هزار نفر تماشاچی ناظر این وضع بوده و بچشم خود دیدند که ۷۵۰ گلوله ادنی آسیبی بحضرت اعلی وارد دنیاورد معذک دلهای سخت تر از سنگشان نرم نگردید و از غفلتشان چیزی نکاهید.

مأ مورین حکومت دوباره آنحضرت را با آنجوان بهمان میسخ بستند و چون ایندفعه فوج سامخان از شلیک خودداری نمودند سربازان مسلمان بسرتیبی آقا جان نامی بمیدان آمده تیرهای خود را بسوی ایشان رها کردند در این شلیک گلوله ها چنان تأسیر

کرده بود که سینۀ مبارک سوراخ سوراخ و اعضای بدن شرحه شرحه گردیده مگر صورت که اندکی آزرده شده بود.

با این ترتیب حضرت با ب بعد از تحمل اذیت و آزار فراوان عاقبت به آرزوی مقدّس خود نا ئل گشته در محبت حضرت بهاء الله جان باختند و سینۀ مبارکشان را نشان هزاران گلوله بیامان ساخته در تبریز بکمال مظلومیت شهید گردیدند.

جسد مطهرشان پنجاه سال بعد از شهادت با آخره در ایّام حضرت عبدالبها ء از ایران خارج و بدست مبارک در شهر مقدّس حيفا در کوه کرمل مدفون گردید و آن محل به مقام اعلیٰ معروف و موسوم و در نزد اهل بها بسیار مقدّس و متبرّک است .

۲

طهران پایتخت ایران و شهر بزرگ و زیبای میباشد خیابان های وسیع ، باغهای باصفا ، عمارت های عالی طراوت و زیبای مخصوص باین شهر بخشیده است . بهائیان بیست و هفت نفر از دیگران بطهران بنظر بزرگی و احترام مینگرند زیرا موطن حضرت بهاء الله جلّ ذکراه اعلیٰ است .

وقتی که حضرت نقطه اولی در شیراز اظهار امر فرمودند حضرت بهاء الله در طهران بودند . چون حضرت بهاء الله در طهران خیر ظهور حضرت با ب را شنیدند در بدایت خویش و پیوند و کودک

وارجمندسلسلهٔ خویش را دلالت نمودند بعد روز و شبانه همت خود را بدعوت دوست و بیگانه گماشتند و از هر جهت در تربیت و هدایت با بیان و حفظ و حمایت آنان میکوشیدند اگرچه حضرت بها^ع اللّٰه بر حسب ظاهر یکی از پیروان حضرت باب بودند ولی بر همه واضح و عیان بود که ایشان ممتاز از دیگرانند و سرور و رئیس با بیان . حضرت باب دائماً مقام و منزلت حضرت بها^ع اللّٰه را بعناوین مختلفه به با بیان اظهار و بالحنان متنوعه با آنان تفهیم میفرمودند که مقصود از آن شخص بزرگوری که زبان من همیشه بذکر و ثنای او گویاست حضرت بها^ع اللّٰه جلّ ذکره الاعلیٰ است چنانکه بیانی با این مضمون میفرمایند:

" خوشا بحال کسی که بنظم بها^ع اللّٰه ناظر باشد و با و

شکر گزار شود "

این بود که اغلب با بیان همیشه مطیع حضرت بها^ع اللّٰه بودند و او امر ایشان را بدل و جان اجرا مینمودند.

بعد از شهادت حضرت باب نفس مقدّسی که با بیان را حفظ و حمایت میفرمود و آنان را تعلیم و تربیت مینمود و راه راست را با ایشان^ن مینمود حضرت بها^ع اللّٰه بود . با این جهت دولت ایران از نفوذ ایشان هراسان شده آنحضرت را بعد از چهار ماه حبس در زندان طهران بهمراهی عا ثله مبارکشان بدیار عثمانیان فرستاد و شهر بغداد مقرّ حضرت بها^ع اللّٰه و عا ثله مبارکه و اصحاب و همراهان ایشان

گردید.

۵

بغداد مشهور آفاق و یکی از شهرهای قدیمی است که در خاک عراق کنار رود دجله واقع و در زمان حضرت بهاء الله از متصرفات دولت عثمانی بشمار میرفته است. عثمانیان نیز مانند ایرانیان مسلمان ولی زبانشان ترکی و مذهبشان سنی بود وقتی که دولت ایران حضرت بهاء الله را از طهران سرگون نمود ایشان با عائله مبارکه و جمعی از پیروانشان که با اختیار ترك دیار نموده و از همه چیز گذشته بلبقای آنحضرت دل بسته بودند در این شهر رحل اقامت افکندند حضرت بهاء الله از بغداد الواح بسیار به بابیان ایران میفرستادند و در هدایت و تشریح آنان سعی فراوان مبذول میداشتند حضرت بهاء الله یازده سال و چیزی در بغداد توقف داشتند و در این مدت شهرت بابیان در نتیجه زحمات متمادی ایشان بهمه جا رسیده و همه فهمیده بودند که این طاغفه دارای اخلاق نیکند و دوستدار دور و نزدیک ولی علمای شیعه که در حوالی بغداد ساکن بودند دائماً مردم را بر ضد بابیان برانگیخته در بان ایران را از آنان هراسان میساختند تا آنکه عاقبت بخواهش دولت ایران فرمانی از باب عالی صادر شد که حضرت بهاء الله

از بغداد به اسلامبول نقل مکان فرمایند اسلامبول یسـ
استانبول در آن زمان پایتخت عثمانیان و یکی از بزرگترین و
زیباترین شهرهای آنان بشمار میرفت روز سی و دوم عید
نوروز سنه ۱۲۸۰ هجری قمری حضرت بها ءالله از بغداد حرکت
و در باغ رضوان که در خارج شهر و به باغ نجیب پاشا موسوم
بود منزل نمودند تا احباب و اصحاب نیز با ایشان ملحق شده
بطرف اسلامبول رهسپار گردند . دوازده روز در آن باغ توقف
نمودند و در همان روز اول ورود یعنی عصره شنبه سی و دوم
نوروز اظهار امر فرمودند بدینجهت آن دوازده روز برای اهل
بها عید بزرگی است که به " عید رضوان " و (عید اعظم)
موسوم میباشد و از بزرگترین اعیاد اهل بهاست ولی سه روز
از آن دوازده روز یعنی اول و نهم و دوازدهم تعطیل رسمی
است که در آن سه روز بموجب امر مبارک اشتغال با مورحرام
است .

پس از دوازده روز اقامت در باغ رضوان حضرت بها ءالله
با عائله مقدسه و اصحاب و احباب در نهایت جلال و عظمت و احترام
و عزت از بغداد حرکت و بسمت اسلامبول عزیمت فرمودند و بعد از
ورود در مسافرخانه دولتی منزل گزیدند و ابتدا از مأمورین

عثمانی احترام زیادی دیدند ولی چون حضرت بها ؑ اللّٰه نظر بمصالحی بدیدن هیچیک از بزرگان دولت نرفتند و همیشه بیانی با این مضمون میفرمودند که مرا جز خدای یکتا یاری و با کسی کاری نیست و از طرف دیگر ایرانیان دائماً دربار عثمانیان را از حضرت بها ؑ اللّٰه و بها ثیان خائف و هراسان میساختند و از آنان بقدر امکان مذمت و بدگوئی مینمودند اندک اندک محبت عثمانیان بعداً و تبدیل شد و وظیفه عثمانی امرشانی صادر نمود که حضرت بها ؑ اللّٰه را از اسلامبول بشهر ادرنه که از سرحد ایران دور و ساکنین آن اغلب مسیحی و از زبان فارسی و آداب مذهب شیعی مهجور بودند سرگون نمایند که شاید در آنجا امرشان خاموش و ذکرشان از خاطرها فراموش شود .

ادرنه شهری از شهرهای اروپاست که در خاک بلغارستان واقع گردیده و در آن زمان نیز از متصرفات دولت عثمانی بوده است پس از چهار ماه اقامت در اسلامبول حضرت بها ؑ اللّٰه و عائله مبارکه و پیروان ایشان را در سرمای سخت زمستان میان گل و باران تحت حفاظت سربازان بطرف ادرنه روانه نمودند و آن قافله روحانی و نفوس رحمانی مدت هشت روز در بیابان راه سختی و محنت بی پایان دیدند تا بشهر ادرنه رسیدند و در محلّ معین منزل گزیدند حضرت بها ؑ اللّٰه جلّ ذکره الاعلیّ که هرگز جز راحت و سعادت و خوشی و عزّت چیزی ندیده بودند برای هدایت

و تربیت اهل عالم با بین زحمت و اذیت و سختی و مشقت تن در داده
 به کمال سرور و شادی تحمل هر بلا و مصیبتی می فرمودند تا اهل
 عالم از خواب غفلت بیدار شده بهوش آیند و دشمنی و عداوت
 دیرینه را فراموش کنند .

۷

پس از پنجاه سال توقف در ادرنه بغتةً فرمانی از دولت عثمانی
 رسید که حضرت بها ؑ الله از ادرنه بقلعه عگا سرگون گردند
 این خبر برای اصحاب و احباب چندان تازگی نداشت زیرا
 حضرت بها ؑ الله مدتی قبل از این واقعه با آنان اخبار فرموده
 بودند که ما را از این شهر سرگون و در قلعه عگا مسجون خواهند
 نمود .

عگا شهر بسیار قدیمی است که در کنار دریا واقع و گرداگرد
 آن حصار محکمی کشیده شده و در دوره های سابق قلعه مهمی
 بشمار میرفته و دارای آب و هوای بسیار بادی بوده است در زمان
 حضرت بها ؑ الله این شهر از متصرفات دولت عثمانی محسوب و
 مقصرین بزرگ آن دولت در این قلعه بد آب و هوا محبوس میشدند
 حضرت بها ؑ الله و اصحاب ایشان پس از تحمل زحمت فراوان از
 ادرنه با کشتی باین شهر که آنرا ذرالواج مبارکه به (سجن
 اعظم) یعنی محبس بزرگ نامیده اند وارد شده (و بمحض ورود

سربازان عثمانی دور همه را گرفته زن و مرد بزرگ و کوچک را
 در سربازخانه منزل دادند شب اول ورود جمیع از خوردن و
 آشامیدن ممنوع شدند چه که در سربازخانه را سربازان عثمانی
 گرفته کل را از بیرون آمدن باز میداشتند و کسی هم بفرآنان
 نبود حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود از خزانه دولت
 در هر شبانه روز سه گرده نان به اسرا میدادند و آن ننان
 با اندازه ای بد بود که احدی قادر بر خوردن نبود) ^۱

۸

حضرت بها ء اللّٰه با وجود این همه صدمات و مشقات احکام و
 تعلیمات بسیاری با اهل عالم عنایت فرموده و راه سعادت و
 آسایش حقیقی را بآنان نموده اند که در سالهای گذشته ببعضی
 از آنها اشاره گشته و یک قسمت دیگر هم در این کتاب ذکر خواهد شد
 ولی قبلاً برای تذکرات احکام و تعلیماتی که سال های گذشته
 مذکور گشته مختصراً تکرار می شود :

۱- بهائی باید دارای جمیع اخلاق حسنه و صفات پسندیده باشد
 چنانچه حضرت عبدالبها ء میفرماید :

(بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی)

۲- منع از جدائی و بیگانگی چنانکه حضرت بها ء اللّٰه میفرماید :

۱- این قسمت از لوح مبارک رئیس اقتباس گردیده است

(ای دانا یانام ، از بیگانگی چشم بردارید و بیگانگی

ناظر با شید)

و نیز میفرماید :

(ای اهل عالم ، سرا پردهٔ بیگانگی بلند شد بچشم

بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یکدارید و برگ

یک شاخسار)

۳- چیدن ناخنها و شستشوی بدن در هر هفته یکمرتبه .

۴- شستن پاها در تابستان هر روز و در زمستان هر سه روز یکمرتبه

۵- فرو نبردن دست در کاسه و بشقاب

و رعایت نظافت در جمیع شئون چنانچه حضرت عبدالبها

میفرماید :

(نظافت ظاهره هر چند امری است جسمانی ولیکن تأثیر

شدید در روحانیات دارد)

۶- لزوم راستگویی چنانکه حضرت بها ؑ الله میفرماید :

(زبان گواه راستی من است او را بدروغ میآلاید)

۷- سحر خیزی و تلاوت الواح و مناجات

۸- رحم بحیوانات چنانکه حضرت عبدالبها ؑ میفرماید :

(تا بتوانید خاطر موری میآزاید چه جای انسان و تا ممکن

سر ماری مکوبید تا چه رسد بمردمان)

۹- وجوب اطاعت والدین

۱۰- منع از جدال و نزاع چنانکه حضرت بها ؑ اللّٰه میفرماید:

(عموم اهل عالم باید از ضرر دست و زبان شما آسوده

باشند) و نیز میفرماید:

(نزاع و جدال شأن درندگان ارض بوده و هست و اعمال

پسندیده شأن انسان)

۱۱- منع از ناسزاگوئی و استعمال کلمات زشت ، چنانکه حضرت

بها ؑ اللّٰه میفرماید:

(لسان از برای ذکر خیر است و را بگفتار زشت میالائید)

۱۲- داخل نشدن بخانه کسی در غیاب ما حبش مگر بعد از تحصیل

اجازه ، چنانکه حضرت بها ؑ اللّٰه میفرماید:

(دوست بی رضای دوست خود در بیت او وارد نشود و

در اموال او تصرف ننماید)

۱۳- لزوم ادب ، چنانکه حضرت بها ؑ اللّٰه میفرماید :

(یا حزب اللّٰه شمارا با ادب وصیّت مینمایم و اوست در

مقام اوّل سید اخلق)

۱۴- نشستن روی صندلی

۱۵- رجوع با طبّای حاذق در موقع مریض شدن

آب دست نخورده و بکر است در کتاب مستطاب اقدس در

اینخصوص آیه مبارکه ای به مضمون ذیل نازل :

(آب بکر استعمال کنید و از دخول بآب مستعمل اجتناب

نمائید)

و نیز بیانی باین مضمون میفرمایند :

(آبی را استعمال نمائید که رنگ و بو و طعم آن

تغییر ننموده باشد)

و همچنین بیان مبارکی باینمضمون نازل :

(بخزینہ حمام های عجم نزدیک مشوید زیرا آب آن

شبه بخونابه و چرکاب است)

استعمال آب حوض نیز بهیچوجه جائز نیست زیرا آب حوض بسزودی

کشیف و متعفن میشود و رنگ و بو و طعم آن بالمره تغییر

میابد و بموجب حکم کتاب مستطاب اقدس اجتناب از آن لازم و

واجب است بهائی باید من جمیع الجهات پاک و نظیف باشد و از

هرگونه آرایش و کثافتی احتراز کند. جمال قدم جَلّ ذکره الاعظم

میفرمایند قوله الاطی :

(كونوا عنصرا للطفه بين البریه)

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

(چون انسان در جمیع مراتب پاک و ظاهر گردد مظهر تجلی

نور باهر شود) و نیز میفرماید :

(در عالم جسمانی نیز لطافت سبب حصول روحانیت است)
 چون یکی از صفات بارزۀ شخص بهائی لطافت و پاکیزگی است
 مضمون بعضی آیات کتاب مستطاب اقدس که در این باب
 نازل شده ذیلاً درج میشود :

۱- بحبل لطافت بشأنی متمسک باشید که از لباس شما آشار
 چرك مشاهده نشود .

۲- کسیکه در لباسش چرك و کثافت دیده شود دعای او بسوی
 خدا صعود نمی نماید وملاءاعلیٰ از او دوری خواهند نمود .

۳- گلاب و عطر خالص استعمال نمائید .

۴- جوهر لطافت باشید .

البته پس از این همه تأکیدات مبارکه بهائی باید یکمسال
 دقت در لطافت و نظافت بکوشد تا با داب اهل رضوان در عالم مکا
 ظاهر شود .

یکی دیگر از احکام حضرت بهاءالله جل ذکره الاعلیٰ تلاوت
 آیات الهی در صبح و شام است در کتاب مستطاب اقدس بیان
 مقدسی در اینخصوص بشرح ذیل نازل :

(اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء) یعنی تلاوت

کنید آیات خدا را در هر صبح و شام

و نیز بیانی با این مضمون میفرماید :

(الواح را بخوانید تا بر مقصود الهی واقف شوید)

اگر انسان در هر شبانه روزی اقلّاً دو مرتبه الواح مبارکه را

مطالعه ننماید غفلت او را احاطه کند و رفته رفته خدا را

فرا موش نماید جمال مبارك در کلمات مکنونه میفرماید :

(طبیب جمیع علتهای تو ذکر من است فرا موش منما)

ولی باید دانست که بهترین اوقات برای عبادت و توجّه بخدا

وقت سحر است چنانچه خداوند نیز سحر را برای عبادت مقرر

نموده و به بندگان خود سحر خیزی را توصیه فرموده است

جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در کتاب اقدس میفرماید :

(طوبی لمن توجّه الی مشرقاً لاذکار فی الاسحار)

یعنی خوشحال کسی که در سحرها بمشرق الاذکار توجّه نماید.

و نیز در کلمات مکنونه میفرماید :

(در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در فراش

غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و بازگشت)

پس ما با پداین نصیحت مبارك را در گوش قرار داده در صبح و شام

بذکر خداوند عزیز علام مشغول گردیم و بییقین مبین بدانیم که

بهترین اوقات انسانی وقتی است که بذکر الهی بگذرد.

یکی دیگر از احکام حضرت بها ؑ الله نهی از تراشیدن موی سر و تجاوز نکردن آن از حدّ گوش‌هاست . در کتاب مستطاب اقدس بیان مبارکی راجع بان موضوع نازل :

(لاتطقوا رؤسکم قدزینها لله بالشُّعر) یعنی

تراشید سرهای خودتان را زیرا خداوند سر را بموی زینت داده است حضرت عبدالبها ؑ میفرماید :

(ایجاد در نهایت کمال است مادام سر را موی خلق شده

یقیناً است که در آن حکمتی است لهذا خلق رأس " یعنی

تراشیدن سر " مضرّ است)

جناب حاج میرزا حیدر علی در کتاب بهجت الصدور حکایت میفرماید ^{پند} که خلاصه مضمون آن این است :

چندین سال بوده که چشم ایشان ضعیف شده بوده بشأ نیکه از

نوشتن و خواندن محروم بوده اند الا بهزحمت . روزی حضرت

عبدالبها ؑ ضمن احوال پرسی از وضعیت چشم و گوش ایشان سؤال

می فرمایند عرض میکند که خوب نیست می فرمایند در کتاب

اقدس تراشیدن موی سر منع شده و برای چشم و گوش گذاشتن موی

مفید است لهذا اول سر را تراش و مویش را بگذار و ثانی روزی

چند کلمه بنویس این دستور مبارک سبب شفای مرض چشم و گوش

ایشان شده است .

همانطوریکه تراشیدن موی سر جائز نیست تجاوز آن از حدّ آذان نیز پسندیده و مطلوب نمی باشد البته شخص بهائی احکام و دستورات الهی را باید عیناً بدون کم و زیاد بموقع اجرا گذارد و طبق اوامر مظهر ظهور عمل کند .

یکی دیگر از تعلیمات حضرت بها ؑ الله جلّ ذكره الاعلیٰ معاشرت نکردن با اشرار و غنیمت شمردن مصاحبت ابرار است . در بسیاری از الواح جمال مبارک دوستان خود را نصیحت فرموده اند که از اشخاص بد بگریزند و با نفوس شریر نیا میزنند . در کلمات مکنونه میفرمایند :

(زینهار ای پسر خاك با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو
که مجالست اشرار نور جانرا بنار حسابان تبدیل نماید)
و همچنین میفرمایند :

(صحبت اشرار غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگد دل
بزداید) و (من اراد ان یأ نس مع الله فلیأ نس مع
احبائه)

حضرت عبدالبها ؑ میفرماید :

(اطفال را باید از مجالست اقران سوء اهل نفس و هوسوی

محافظة نمود زیرا سوء اخلاق سرايت نمايد) يارب يد بقول
 شاعر از مار بد بدتراست و بايد انسان همواره از مرافقت
 اشخاص شرير احتراز کند چنانکه گفته اند :

تا توانی ميگريز از يارب يد يارب يد بدتر بود از مار يد
 مار بدتنها ترا بر جان زند يارب يد بر جان و پرايمان زند
 و نيز گفته اند :

همنشين تو از توبه بايد تا ترا عقل و دين بيغزاييد
 معاشرت با اشخاص شرير و فاسد بسيار بسيار خطرناك است و
 بايد اطفال بهائى از چنان نفوس هميشه اجتناب كنند و نزديك
 ايشان نروند زیرا نُفْسِ آنان مانند نُفْسِ شُعْبَانِ است و عاقبت
 معاشرين خود را بَخَاكِ هَلَاكِ خواهند انداخت . اين نصيحت
 ناصح حقيقى را بايد در جميع موارد نصب العين خود قرار دهيم
 و طبق آن عمل نماييم كه ميفرمايد :

(مصاحبت ابرار را غنيمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل
 هر دو بردار) .

يکى ديگر از تعاليم مبارکه حضرت بهاء الله جل ذكره الاعلى
 نهى از آزار و بار سنگين نهادن بر حيوان است . در کتاب
 مستطاب اقدس بيانى با اين مضمون ميفرمايند :

(بر حیوان حمل نکنید آنچه را که از حملش عاجز باشد)

این موضوع نهی عظیم شده است در کتاب شما همیشه

مظاهر عدل و انصاف باشید)

حضرت ربّ اعلی میفرماید قوله عزّبیانه :

(اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب نعمت میکند)

از خداوند بر مالک او)

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاطی :

(حیوان نظیر انسان در نزد اهل حقیقت بسیار عزیز است)

لهذا انسان باید با انسان و حیوان هر دو مهربان باشد

و بقدر امکان در راحت و محافظت حیوان بکوشد)

و نیز میفرماید قوله الاطی :

(... حیوان با انسان در احساسات جسمانی و روح حیوانی

مشترک است ولی انسان ملتفت این حقیقت نیست گمان مینماید

که احساس حس در انسان است لهذا ظلم بحیوان میکند اما

بحقیقت چه فرقی در میان احساسات جسمانی است احساس واحد

است خواه اذیت بانسان کنی و خواه اذیت به حیوان اهدا

فرقی ندارد بلکه اذیت بحیوان ضررش بیشتر است زیرا انسان

زبان ندارد شکوه نماید آه و ناله کند و اگر صدمه با و برسد

بحکومت مراجعه کند حکومت دفع تعدی کند ولی حیوان بیچاره

زبان بسته است نه شکوه نماید و نه بشکایت بحکومت مقتدر^{ست}

اگر هزار جفا از انسان به بیند نه لساناً مدافعه تواند و نه عدالتاً دادخواهی کند پس باید ملاحظه حیوان را بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود اطفال را از صُفُرس نوعی با پید تربیت نماید که بی نهایت بحیوان رؤف و مهربان باشند اگر حیوانی مریض است در علاج او کوشند اگر گرسنه است اطعام نمایند اگر تشنه است سیراب کنند اگر خسته است در راحتش بکوشند انسان اکثر گناهکارند و حیوان بیگناه والبهتسه بی گناهان را مرحمت بیشتر باید کرد مهربانی بیشتر باید نمود مگر حیوانات مودیه را مثل گرگ خونخوار مثل مار گزنده و سایر حیوانات مودیه چه که رحم باینها ظلم با انسان و حیوانات دیگر است ... بحیوانات مبارکه باید بی نهایت مهربانی نمود هر چه بیشتر بهتر و این رأفت و مهربانی از اساس ملکوت الهی است این مسئله را بسیار منظور دارید) انتهى

بعد از زیارت این بیانات مبارک تکلیف هر شخص بهائی نسبت بحیوانات اهلیه معلوم و واضح است در این مسئله باید بسیار دقت نمود و طبق دستور مولای عزیز حضرت مولی الوری عمل و رفتار کرد .

یکی از مناجات‌های حضرت بهاء‌الله

ای آقای من و مولای من و آگه من و پدیدآورنده من سؤال
 میکنم از دریای بخشش تو که این نهال نورسته در بوستان
 محبت خود را از کوشش حیوان بنوشان و از ارباب خریف حفظش
 نما توئی توانا و توئی دانا ای خدای من بتو رو آوردم
 و ترا ذکر مینمایم و بمبارکی اسمت از دونت فارغ و آزادم
 ای خدا بتو ناظریم و از تو میطلبیم ظاهر کن از ما آنچه را
 که سزاوار تو و ایام تست توئی عطا کننده و بخشنده

بعد از آنکه حضرت بهاء‌الله و اصحاب ایشان با مردولست
 عثمانی در قلعهٔ عگا محبوس و مسجون گردیدند مدّت دو سال
 بهیچیک از آنها اجازهٔ بیرون آمدن از درب محبس نمیدادند فقط
 چهار نفر در تحت مراقبت قراولها و مستحفظین روزی یک مرتبه
 برای خرید آذوقه به بازار میرفتند و در مدّت این دو سال احدی را
 نمیگذاشتند بحضور مشرف شود. حضرت بهاء‌الله در عین سختی و
 شدت با حباب میفرمودند که عنقریب این حبس و زجر برطرف

خواهد شد و مسافرین به آزادی بزیارت خواهند آمد.

چندی نگذشت که با وجود فرمانهای شدید و غلیظ پادشاه عثمانی حبس و سجن بکلی از بین رفت و قدرت جمال مبارک ^{حسب} ظاهر نیز آشکار گشت. راجع باین قضیه حضرت عبدالبهاء حکایتی فرموده اند که خلاصه اش این است :

یک وقتی جمال مبارک فرمودند که من نه سال است زمین سبزی ندیده ام. از این فرمایش مبارک فهمیدم اشاره است یک پاشای بود در عگا که خیلی با ما ضد بود. دریک فرسخی محلی بنام مزرعه قصری داشت که اطراف آن باغستان بود. بسیار جای با صفائی بود و آب جاری داشت. رفتم خانه آن پاشا گفتم پاشا آن قصر را توانداخته آمده ای توی عگانشته؟ گفتم من علیم نمی توانم در خارج شهر بنشینم و آنجا محلّ خالی است کسی نیست که با او معاشرت کنم. من از اشاره مبارک فهمیده بودم که هر کاری بکنم پیش میرود. گفتم مادام ^{نشینی} تونمی ^{نشینی} و آنجا خالی است بده بما. پاشا خیلی خیلی تعجب کرد. عاقبت بقیمت ارزانی آن قصر را اجاره کردم. بعدیک کالسکه درست کردم. گفتم اول خود بروم و وضعیت را به بینم، تنها از دروازه بیرون آمدم. قراول ایستاده بود هیچ حرفی نزد. اهداً بعد یک روزی آمدم حضور مبارک عرض کردم قصر حاضر است. بالآخره با زحمت و اصرار زیاد قبول فرمودند که بقصر تشریف فرما

شوند فردای آنروز سوار کالسکه شدند منهم حضور مبارک بودم از شهر بیرون آمدیم هیچکس هیچ نگفت بعد از دو سال قصر بهجی را بقیمت ارزانی اجاره گرفتم و در آنجا عظمت و جلال جمال مبارک بر دوست و دشمن ظاهر بود و مسافرین آزادانه دسته دسته بزیمارت می آمدند. انتهی

خلاصه حضرت بها ء الله شب و روز بتربیت اهل عالم مشغول بودند تا اینکه در سن هفتاد و هفت سالگی بحساب قمری بعد از پنجاه سال حبس و زجر و سرگونی و تحمّل زحمات و مشقّات بی پایان در قصر مبارک بهجی از این جهان فانی صعود فرموده قلب اهل بهار را سوزان و چشمشان را گریان گذاشتند بقعه منوره شان در جوار همان قصر بلند شد و به روضه مبارکه موسوم گردید که قبله گاه عموم بهائیان دنیا است .

حضرت بها ء الله جل ذکره الاعلیٰ پیش از صعود کتابی بخط مبارکشان نوشته سربسته و مهر کرده بحضرت غصن اعظم یعنی حضرت عبدالبها ء سپردند و بجا ضربین فرمودند که آنچه لازم است در آن کتاب ثبت نموده ام مدت نه روز که از صعود مبارک گذشت حضرت عبدالبها ء جمیع احبّای عگا را دعوت نموده هنگام ظهر هفت نفر را بحضور طلبیده فرمودند در ایامی که تب بهیکل مبارک

عارض شده بود کتابی سربسته بمن سپرده فرمودند که بعد از صعود آنچه در این کتاب است اعلان نمائی و منم نمیدانم که در این کتاب چه مرقوم فرموده‌اند بعد از بیان این مطالب کتاب مبارک را گشودند و یکی از احباب عنایت فرمودند که در آن جمع تلاوت نماید یک آیه از آن کتاب مبارک که بیین اهل بها به (کتاب عهدی) موسوم و معروف این است :

(وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طرّاً
بغمن اعظم ناظر باشند) بعد آن کتاب مستطاب در بین عموم احباب تلاوت گردید و کلّ تکلیف خود را دانستند که بعد از صعود جمال مبارک توجهشان بحضرت عبدالبها * ارواحنا لاحبابه الفداست ^۱

غمن الله الاعظم و سرّ الله الاکرم حضرت منطاف حوله الاسما * حضرت عبدالبها * ارواحنا فداه ارشد فرزند ارجمند حضرت بها * الله جلّ اسمع الاعلی میباشند تا سن نه سالگی در طهران نشو و نما فرموده و نسبتاً راحت بوده‌اند ولی از آن بعد تا پایان عمر یکدم راحت ندیده و دقیقه‌ای نیاشوده‌اند از سن طفولیت گرفتار رنج و محنت شده و در جمیع مصائب و بلاهای وارد

۱- این قسمت از شرح و قایح صعودتاً لیبف جناب نبیل زرنندی اقتباس شده

بر جمال قدم جل اسمه الاعظم شرکت داشته اند در ضمن حکایتی
 راجع به خدمات دوره طفولیت در طهران چنین میفرمایند:
 (یکوقتی ما در طهران همه نوع اسباب آسایش وزندگانی
 داشتیم ولی دریکروز همه را غارت نمودند) ^۱ در تمام سختیها
 ونفی از طهران به بغداد و از بغداد به اسلامبول و از اسلامبول
 بادرنه و از ادرنه به عکا حضرت عبدالبها * با جمال اقدس ابهی
 شریک و سهم بوده و بعد از صعود مبارک نیز آنی را حتی نداشته و
 دمی استراحت نخواستند بعد از غروب شمس جمال اقدس ابهی
 حضرت عبدالبها * ملجأ و پناه اهل بها بوده و جمیع را شب و
 روز ارشاد و تربیت میفرمودند و قلم و لسان مبارک بلا نقطه
 بنصیحت و موعظت و هدایت اهل عالم عموماً و اهل بها خصوصاً
 متحرک بود حضرت عبدالبها * پدر پشیمان و ستمدیدگان و مسلاذ
 بیوه زنان و درماندگان از جمیع فرق و ملل عالم بودند امر
 مبارک جمال قدم جل ذکره الاعظم را در شرق و غرب ترویج فرمودند
 تا آنکه در شهر مقدس حیفا درس هشتاد سالگی بملکوت اعلیٰ
 صعود فرموده بکمال حشمت و احترام با حضور جم غفیری عرش مطهر
 در جوار پیرانوار مقام اعلیٰ در کوه مقدس کرمل استقرار یافت و
 الحال آن تربت پاک زیارتگاه عموم از یاز و اغیار است
 اشخاص غیربهائی بخصوص عربهای عکا و حیفا و اطراف آن که

محبت فوق العاده حضرت عبدالبها * را نسبت بخود دیسده و از ایشان همیشه مرحمت و عنایت مشاهده نموده بکمال خضوع و خشوع مرتباً زیارت بقعه مبارکه میآیند و جبین بر آن آستان مقدس میسایند و عقیده شان بر این است که حضرت مولا (حضرت عبدالبها *) پدریتیمان و بیوه زنان و تسلی دهندۀ بیچارگان بود.

۱۸

یکی از مناجای حضرت عبدالبها

هفته

ای خدا وند مهربان بصیرتها را روشن کن گوش ها را شنوا نما
 دلهای مرده را زنده کن نفوس خواب را بیدار نما خدا وندا
 ما را از هر قیدی آزاد فرما و بجهان نامحدود خویش دلالت کن
 خدا وندا عنایتی فرما که ترا بشناسیم و عاشق جمال تو باشیم
 جویای شمس حقیقت باشیم از هر افقی طالع شود طالب راحه
 طیبه باشیم از هر گلی انتشار یابد خدا وندا ما را از عالم
 محدود نجات ده و بجهان نامحدود خویش رسان تا در سبیل تو
 سلوک نمائیم جستجوی تو نمائیم و مشاهده جمال و کمال تو
 کنیم توئی بخشنده توئی مهربان توئی قادر و توانا

از اشعار جناب نعیم رابع به حضرت عبداللہا

ای رخت جنت جمال قدم	برترین حجت	جمال قدم
برترین حجتی و گشته دمت	آیت رحمت	جمال قدم
آیت رحمتی و شد قلمت	شاهد قدرت	جمال قدم
شاهد قدرتی و در همه وقت	قائم خدمت	جمال قدم
قائم خدمتی و بر همه جا	ناشر ملت	جمال قدم
ناشر ملتی و در همه ملک	رافع رایت	جمال قدم
رافع رایتی و از دل و جان	عاشق طلعت	جمال قدم
عاشق طلعت و بی که شدی	بنده حضرت	جمال قدم
ما بتوبنده و تو بنده او	ما بتوزنده و تو زنده او	

نظریات بعضی از دانشمندان معروف دنیا راجع به حضرت عبداللہا

۱- یکی از علمای معروف غرب که در دوره حضرت بها ؑ اللہ

بحضور مبارک مشرف گردیده راجع به ملاقات خود با حضرت مولسی

الوری چنین مینویسد :

(ندره شخصی را دیده ام که زیارتش با این اندازه در منتأ شیر

نماید مردی بلند قامت و خوش بنیه - دارای اندامی موزون

و محکم قامتی چون سرو روان کشیده و خرامان مولوی سفید
 رنگی بر سر ولبادهٔ سپیدی دربر گیسوان مشکین برودش
 افشانده از پیشانی بلند و نیر و مندرش آثار کمال عقل و ذکا
 و ارادهٔ محکم و خلل ناپذیر پدیدار دارای چشمانی جاذب
 و در عین حال فتان و دلربا این است اولین اثری که در ذهن
 نگارنده از ملاقات حضرت عباس افندی یا سرکار آقا به لقبی
 که با بیان حضرتش رامی نامند باقی ماند جلسات متوالی
 درك حضور حضرت عباس افندی و مکالمه در محضر مبارکش بر سر
 اثرات دیداری که از روز اول نگارنده را مجذوب و بی قرار
 ساخته بود افزود هر جلسه از نو نطقی فصیح نمودن و بلا
 تأمل بیانی جدید و برهانی بلیغ ادا کردن و با کمال قدرت و
 مهارت هر موضوع را وصف و تمثیل نمودن و تا این اندازه بکتب
 مقدسهٔ عبرانیان ، مسیحیان و مسلمین احاطه و علم داشتن
 بنظر من از نوادر و غرائب امور است این اوصاف که با مشی
 و وقار و عظمت و لطف و مهربانی حضرت عباس افندی آمیخته بود
 مراد چار شگفت و تعجب نمود مبهوت و متحیر ماندم که تا چه
 اندازه آن حضرت نه تنها در دائرهٔ پیروان پدر بزرگوارش بل
 در خارج آن محیط و جمیع نفوس نفوذ و احترام دارد هر کسیکه
 حضرت عباس افندی را زیارت نمود • ممکن نیست بتواند نسبت
 بعظمت و اقتدار آن حضرت شك و ارتیاب نماید) ^۱

۲- یکی دیگر از دانشمندان شهیر مینویسد :

(حضرت عبدالبها ؑ یقیناً شرق و غرب را متحد خواهد نمود)^۱

۳- شخص دیگر از مشاهیر چنین شهادت میدهد :

(تأثیرش دیدی که خاطرۀ حضرت عبدالبها ؑ در من گذارده
بزرگواری و شرافت فوق العاده و غیر قابل وصف است انعام
حضرتش موزون و در کمال لطف و صباحت قیافه مبارک بسیار
موقر و آرام و از خطوط سیما آثار تفکر و تعمق عظیم و مسئولیت
کبری نمایان اگرچه در بشرۀ مبارک علائم سعی و نشاط و حسن
تدبیر نیز مشهود و از وجنات آن حضرت صحت کامل پدیدار
در احوال عادی که سیما ی حضرت عبدالبها ؑ بتفریح و مزاح
متما یل میشود یک نوع حس مسرت و لطیفه گوئی که دلیل بر
کمال صحت وجود مبارک است و لازمه پایداری حیات در بشره
هویدا بی نهایت متأسفم که ملاقات من با حضرت عبدالبها ؑ
بیش از چند بار نبود و نتوانستم مدت بیشتری در محضر این رُجل
بزرگ عالم انسانیّت که صاحب وقار و شخصیت عظیم و جامع
فضائل و کمالات انسانی است بسر برم کاش عالم انسانیّت
همواره بوجود نفوسی مانند حضرت عبدالبها ؑ مفتخر بود)^۲

۴- یکی دیگر از دانشمندان مشاهدات خود را چنین بیان

مینماید :

۱- دیوید استارچوردون رئیس سابق دارالفنون استا نفورد

۲- هربرت پوتدام رئیس کتابخانه کنگره

(حضرت عبدالسبا ء هر صبح روزهای جمعه مبلغی پول
 بفقراء و عجزه احسان میفرمایند امروز صبح تقریباً صد نفر
 از فقراء و بیچارگان در میدانیکه نزدیک بیت مبارک است
 ایستاده بودند لباس همه ژنده و کهنه و اغلب آنها کور و
 رنجور حضرت عبدالسبا ء وارد شده بدست هر یک از آنها سگهای
 گذاشته احوالپرسی فرمودند و دست بسر و صورت اطفال کشیده
 سهم اشخاصی را که مریض و بستری بودند بخانه هاشان فرستادند^۱
 راجع بحضرت مولی الوری آنقدر مقاله و کتاب و رساله
 نوشته شده که نقل آنها برای ما البته امکان پذیر نمیباشد
 لهذا من باب نمونه بهمین مقدار اقتصار شد بدیهی است
 نه تنها اهل بها طوق عبودیت حضرت مولی الوری را بگردن
 انداخته و سر بر آستان مقدّسش نهادند بلکه نفوس فاضل
 و کامل غیربهائی نیز در مقابل شخصیت عظیم آنحضرت خاضع
 و خاشع بوده و میباشند پس خوشحال ما که در ظلّ چنین
 امر مبارکی محشوریم خوشحال ما .

چهل روز بعد از صعود حضرت عبدالسبا ء الواح مبارکه و ما یا
 در مجمع احبّا گشوده و تلاوت شد و معلوم گردید که بعد از حضرت

عبدالبهاء * حضرت شوقی افندی ربّانی ولیّ امرالله و مرکز
 امرحضرت بهاء الله و مرجع عموم اهل بها می باشند.
 این است قسمتی از الواح مبارکه و مایای حضرت عبدالبهاء *
 (ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم بایسد
 اغمان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احبای جمال
 ابهی توجّه بفرع دوسدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات
 شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه بوجود آمده یعنی
 شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولیّ
 امرالله و مرجع جمیع اغمان و افنان و ایادی امرالله و
 احبای الله است و مبین آیات الله ... اگرچنانچه نفسی
 مخالفت نمود مخالفت بحق کرده ... بمحض اینکه نفسی بنای
 اعتراض و مخالفت با ولیّ امرالله گذاشت فوراً آن شخص را
 اخراج از جمع اهل بها نمایند و ابدأً بهانه از او قبسول
 ننمایند...)

اهل بها در شرق و غرب دنیا بعد از زیارت الواح و مایا بکمال
 سرور و شادی طوق عبودیت و بندگی حضرت ولیّ امرالله ارواحنا
 فداه را بگردن انداخته بنهایت خضوع و اطاعت کامله کمر خدمت
 محکم بسته از دل و جان برای اجرای او امر مولای
 مهربان حاضر و آماده گردیدند .

اسم مبارك حضرت ولّی امرالله ارواحنا فداه چنانكه
مذكور شد شوقی افندی ومحل تولدشان مدینه منوره عكا
میباشد. ایشان حفیدكبیر حضرت عبدالبها ء هستند یعنی
والده ما جده شان صبیّه حضرت مولی الوری ارواحنا لرمسه
الاطهر فداهاست .

حضرت ولّی امرالله ارواحنا فداه دوره طفولیت وصباوت را
در مدینه منوره عكا در ظلّ توجهات مخصوصه حضرت عبدالبها ء
گذرانیده وبقدری مورد عنایت وتوجه ومرحمت وعطوفت مرکز
میشاق حضرت مولی الوری بوده اند که صاحبان هوش وگوش از
همان اوان طفولیت شهادت بعظمت وبزرگواری آنحضرت داده و
هیچکس را جز ذات مقدّس ایشان لائق جانشینی حضرت عبدالبها ء
نمی دانسته اند هیکل مبارك حضرت ولّی امرالله در بین سائر
احفاد حضرت عبدالبها ء چون شمس بین ستارگان میدرخشیده اند
والواج وصایای مبارکه وقتی نازل شده که ایشان طفلی
خردسال پیش نبوده اند یعنی از همان سنین طفولیت حقّ جلّ
جلاله مقام عظیم ولایت امرالله را جهت ایشان مقدر فرموده
بوده است پس ما که در ظلّ ظلیل چنین مولای عزیز محشوریم
باید همواره لسان بشکرانه خداوندیگانه بگشاییم که بایسن

موهبت سرافرازگردیده ایم درخطبۀ الواح وصایا حضرت
 عبدالبهاء بیانی باین مضمون می فرمایند :
 (خوشا بحال کسیکه درظلّ ظلیل حضرت ولیّ امرالله مستظلّ
 گردد) بدیهی است درزمان ما جمیع بهائیان دنیا که در
 ۲۰۷ اقلیم ازاقالیم عالم منتشرند اطاعت ایشانرا عین
 اطاعت خدا دانسته بقدرسرموئی ازرضای مبارکشان تجاوز را
 جائز نمیشمارند و درکلیّۀ شئون مطبع و منقادحضرتشان
 بوده و هستند.

۲۳

یکی از مناجاتهای فارسی حضرت ولیّ امرالله

ارواحافزاده

بمواشده

ای قویّ قدیر و حافظ امین اغنام توهستیم محافظه نما
 منادیان امرتوئیم تأیید وتوفیق بخش ناشرین نفعه طیبه
 مسکّیه الهیه هستیم مارا ازما دونت فارغ کن وپاک ومقدّس نما
 حامل پیام نجاتیم باعمال واخلاقی ملکوتی درانجمن عالم
 مبعوث فرما منتظرظهوربشارات توئیم ودل بوعده های محکمت
 بسته قوه ات رانمایان نما وبتحقّق آمال این قلوب محترقه را
 شاد ومستبشرکن این فئه مظلومه را ازبدو ظهور درکشف

منیع وملاذ رفیعت محافظه فرمودی ودرتحت سلاسل واغلال آئین
 مبینت را اعلان فرمودی و بدما * شهیدانت شجره امرت را
 سقایت کردی هیكل زیبای مقدس امرت را ازظلم وجفای دول
 وملوك عالم ولحن وطعن اعداء دسا شس ناقضان اهریمنان
 ست عنصر حمایت و وقایت فرمودی وبانواع محن وبلیایا واسرت
 وغربت و نفی و زندان رافعینلواپت را ممتحن ومخصی فرمودی
 حال وقت نصرت و عزت است ابواب آسایش وجلال را بهوجه
 این ستمدیدگان مفتوح کن وعظمت وسطوت قدیمهات را نمایان
 نما بهائیان مظلوم را قوت عنایت کن ومفتخرومشهرنما و
 عالم ملك را درظلم ظلیل شریعت مقدسهات درآور آنچه را
 بایرانیان که یاران عزیزتواند وعده فرمودی ظاهرکنو
 وعود الهیه که درکتاب اقدست مسطور اکمال واتمام فرما
 توئی مقلب قلوب وكاشف کروب توئی سمیع و مجیب و توئی
 قادر و توانا بنده آستانش شوقی

۲۴

از اشعار جناب ناطق راجع به حضرت ولی امر الله

ارواحنا فداه

از آنکه یار بهای جمالش از جان کرد

هزارشکر که سرخ وصال ارزان کرد

همای اوج سعادت نشست بر لب بام

که نا زنین مهم از حجره قصدا بیوان کرد

نوید اوبجهان نشأه نشاطی داد

که بوی یوسف مصری به پیرکنعان کرد

ولی امر خدا غصن اقدس ممتاز

که کلک حقیق مرکز بدور امکان کرد

نهادتا ابدالذهر بر جهان منت

همان که همچوشهی را ولی دوران کرد

خدا که ساخت تورا نا خدای گشتی امر

کفالت همه ساکنین ز طوفان کرد

بخاک پای توهر کس که سرنثار نمود

ببزمگاه اُبد خوش سری بسامان کرد

بپو که حکم قضا خاک پایت از دل سا^{خت}

بچم که دست قدر فرش راهت از جان کرد

بیان نما که بیان هزار عقده گشود

بگو که گفت توهر گونه مشکل آسان کرد

ببال زانکه جهان زیر بال همت تو^{است}

بخند زانکه لببت تنک شکر ارزان کرد

بیا که روی توهر روح مرده زنده نمود

ببین که دید توهر گونه درد در مان کرد

بخوان که بر همه عالم توسا معی و مجیب
 نویس کاین قلمت جاری آب حیوان کرد
 خدا که همچو توئی داشت درخزانه غیب
 بحیرتم که چرا ذکر خلد و رضوان کرد
 بنازم آنکه سر سرکشان عالم را
 ز سر قلم متوجه بخاک ایران کرد
 هر آنچه بود بدل آرزو بعالم امر
 هزار مرتبه کَلک تو برتر از آن کرد
 نبود درخور ذکر تو خامه ناطق
 بیان واقعه مور با سلیمان کرد

۲۵

یکی از مناجاتهای حضرت ولی مآله

پوسته

رَبَّنَا وَ مَلَاذِنَا اِزْل كُرُوبِنَا بَبزوغ شمس وعدك الكريم
 وَ خَفِّ هُمُونَا بِنزول ملائكة نصرک المبین و انسر
 ابصارنا بمشاهدة آيات امرک العظیم رَبَّنَا افرغ علينا
 صبراً من لدنک رَبَّنَا افتح علی وجوهنا ابواب السعادة
 والرّخاء و اذقنا حلاوة الهناء و ارفعنا مقاماً انت
 اوعدتنا به فی صفحک و کتبک الی متی یا الهنا هذا

الظلم والطغيان الى متى هذا الجور والعدوان هل لنا
من مأمن الا انت لا و حضرة رحمانيتك انت مجيـر
المضطرين انت سمع دعاء الملهوفين ادركنا ادركنا
بفضلك يا ربنا الابهى و لاتخيـب آمالنا يا مقصود
العالمين و ارحم الراحمين بنده آستان شوقى

XXXXXXXXXXXXXXXXXX

خاتمه فصل اول

فصل دوم

بنام نژادان مهربان

۱- موجودات آیات قدرت حقند

حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاظهر فدا ، در کتاب مستطاب
مفروضات با بینبیا نات عالیات ناطق قوله عزّ بیانه :
(ذرات کائنات عمومیه در این فضای نامتناهی هر یک
حکایت ودالات از کمالی از کمالات الهیه کند و چیزی محروم
نیست یا آیت رحمت حقّ است یا آیت قدرت حقّ است یا آیت
عظمت حقّ است یا آیت عدل حقّ است ... یا آیت کرم حقّ است
یا آیت بصر حقّ است یا آیت سمع حقّ است یا آیت علم حقّ است
یا آیت نعمت حقّ است ... لابدّ هر کائناتی از کائنات جلوه گسّاه
تجلی الهی است) انتهى

خورشید نورافشان ، ماه تابان ، ستارگان فـروزان ،
دریا های خروشان ، کوه های سرکش ، نسیم روح بخش ، دشت های
بهشت آسا ، چمنزارهای زیبا ، درختان مختلف ، حیوانات
متنوع خلاصه کلیّه کائنات و موجودات هر یک از عظمت خداوند
احدیّت حکایت مینماید هر موجیکه در دریا اوج میگردد و
با غرّش مهیب بطرف ساحل میدود ، هر برقیکه در آسمان میدرخشد ،
هر ستاره شیکه در شبهای تار پرتو افکن است ، هر پروانه ای که از
گلی بگلی میپرد دلیل روشنی بر قدرت پروردگار و بزرگی

آفریدگار است .

انسان چون اشرف کائنات و سرور مخلوقات و بفرموده حضرت
 عبداللہا * (جلوہ گاہ تجلی جمیع کمالات الہیہ است) بزبانی
 گویا بر قدرت و جلال و مہبت و جلال خداوند ذوالجلال ناطق و
 بلسان جان باین مناجات بدرگاہ خالق ممکنات متضرع :

(الہا معبودا مقصودا کریمہ رحیمہ جانہا ازتسو
 و اقتدارہا در قبضہ قدرت تو ہر کہ را بلند کنی از ملک
 بگذرد و بمقام "ورفعناہ مقاماً علیہا" رسد و ہر کہ را
 بیندازی از خاک پست تر بلکہ ہیچ از او بہتر...
 ای توانا ناتوانا ترا توانائی بخش و مردگان را
 زندگی عطا فرما...)^۱

پس انسان کہ مورد اینہمہ لطف و عنایت و مرحمت و مکرمت حضرت
 احدیت قرار گرفتہ و از سایہ موجودات امتیاز یافتہ و تاج انسانیّت
 بر سر گذاشتہ است باید شب و روز زبان بشکرانہ گشاید و آنی
 از انجام وظائف و تکالیف خویش کوتاہی ننماید خداوند
 مہربان بصرف فضل و مرحمت وسائل آسایش و راحت را برای او
 فراہم فرمودہ و از جمیع نعمتہا ویرا نصیب بخشیدہ است
 چنانکہ میفرماید:

(قبل از خروج از بطن امّ دو چشمہ شیرمنیر برای تو مقرر

۱- از مناجاتہای حضرت بہا اللہ

داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و حبّ ترا در قلوب القا نمودم و بصرف جود ترا در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و مرحمت ترا حفظ فرمودم (۱) پس با ید قدر نعمتهای خداوندی را دانست و بدرگاه او جلّت عظمته شکرگزاری و مناجات کرد .

هوالله

خداوند! چگونه ترا شکر نمائیم نعمای تو نا متناهی است و شکرانه ما محدود چگونه محدود شکر غیر محدود نماید عاجزیم از شکر الطاف تو بکمال عجز توّجه بملکوت تو مینمائیم و طلب از دیاد نعمت و عطای تو کنیم توئی دهنده و بخشنده و توانا ع ع

۲ - انبیا چراغهای هدایتند

در کنار دریاها بر روی مناره های بسیار بلند چراغهای نورانی برای هدایت کشتیها در شبهای ظلمانی نصب میکنند که در پرتو آن صدها نفوس از خطر غرق شدن محفوظ مانند اگر دریا متلاطم و طوفانی باشد و امواج غضب آلود کوه پیکر کشتی را مانند گوی از طرفی بطرفی پرتاب کند و نا خدا بتمام قسوی مشغول راندن کشتی بساحل و نجات نفوس از گرداب ها ثل باشد و در این اثناء تما دفا چراغ خاموش و راه نجات فراموش نشود

بسا کنین کشتی چه حالتی دست خواهد داد و بچه مشقت و مصیبتی
 دچار خواهند شد؟ خداوند رحیم و کریم نیز از اول عالم تا کنون
 چراغهای هدایت خود را بنام نبی و پیامبر در دنیا روشن
 فرموده و آن نفوس مقدسه را مأثور تربیت و رهنمائی نوع بشر
 ساخته و اگر آنی انوار احکام و تعالیم و نواح و مواضع
 انبیاء الهی بر عالم نتابد ظلمت عصیان و طغیان و ضلالت و
 رذالت آفاق را احاطه کند و امواج دریای محنت و بلا کشتی
 وجود ساکنین دنیا را درهم شکسته بدیار عدم رهسپار سازد.
 حضرت عبداللہا میفرماید:

(جمع نفوس مقدسه که بعالم آمده اند چراغهای حقیقت بودند)^۱
 انبیای الهی عقل و فکر ما را در پرتو احکام و تعالیم مبارکه شان
 روشن و منیر ساخته و ما را از غرقاب ذلت و بدبختی نجات میبخشند
 هر کس بشناسائی ایشان فاش شود و به احکامشان عمل نماید عزیز
 دو جهان گردد و درهای سعادت و آسایش را بر وی خودبازمیند.

۳ - حکایت اثر تاثیر و پانیت^۲

در تواریخ عرب مذکور که پیش از ظهور حضرت محمد یکی از
 پادشاهان عرب موسوم به نعمان بن منذر روزی شراب بسیار

۱- خطابات حضرت عبداللہا

۲- این حکایت از (مدنیة) مبارک اقتباس گردیده و عین بیانات
 مبارکه بین الہلالین محفوظ مانده است

نوشید و (عقلش زائل و شعورش باطل گشت) در عالم مستی و
 بیهوشی بقتل (دوندیم و انیس) خود (فرمانداد... و چون از
 عالم مستی بهوش آمد) از احوال آنان پرسید (تفصیل واقعه را
 بیان نمودند بغایت محزون و دلخون شد از حبّ شدید و تعلق
 خاطر عظیم که باین دوندیم داشت برمقا برشان دوبنا * عالی
 مسمی بفریان ساخته و بیادگار این دوندیم یوم بئوس و یوم
 نعیم در هر سالی قرار داد و در این دوروز معلوم بحشمت
 تمام آمده ما بین فریان نشسته در یوم بئوس نظرش بر هر که
 افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم هر وارد را مظهر
 احسان و عنایت بینهایت ساختی و این قاعده و قانون مستمر و
 بیمین شدید مستحکم بود تا آنکه روزی پادشاه گراسی محمود
 نام سوار و بقصد شکار عزم صحرا نمود ناگاه از دور گوری
 بنظرش درآمد در عقب آن گور پادشاه اسب برانگیخت و تاخت
 تا از خیل و جیش خود دور و وقت بیگانه شد مأیوس گشت ناگاه
 خیمه در بادیه پیدا شد عنان بدان جانب معطوف داشت تا بدر
 خیمه رسید فرمود میهمان می طلبید خداوند خیمه حنظله گفت
 بلی و استقبال نموده نعمانرا فرود آورده و با زوجه خود
 گفت در ناصیه این شخص آثار بزرگی با هر تهیاً ضیافتی کن و
 در مهمان نوازی همّتی و غیرتی نما زن گفت گوسفندی داریم
 ذبح نما و من بجهت احتیاط چنین روزی قدری آرد ذخیـره

نموده ام پس حنظله گوسفند را دوشیده قدحی شیر نزد نعمان برده آنگاه گوسفند را ذبح نموده مائده‌ای ترتیب داد و آنشب را نعمان از محبت و الفت حنظله بکمال خوشنودی و سرور بسر برد و چون فجر طالع شد نعمان عزم عزیمت فرمود بحنظله خطاب نمود که تو در ضیافت و مهمان‌نوازی منتهای جوانمردی را آشکار نمودی من نعمان بن منذر و قدوم ترا بکمال اشتیاق منتظرم مدتی گذشت تا آنکه قحط و غلاء عظیمی در دیار طی روی نموده حنظله با احتیاج شدید مبتلا شد بدین سبب بحضور پادشاه شتافت از غرائب اتفاقات یوم بؤس در پیشگاه حضور نعمان حاضر گشت پادشاه بغایت آزرده خاطر شده آغاز عتاب نمود که چرا چنین روزی بحضور رفیق خود شتافتی که روز بؤس یعنی سختی است اگر امروز نظرم بریگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان نیابد اکنون حاجتی که داری بخواه حنظله گفت از یوم بؤس بیخبر بودم و نعمت دنیا به جهت حیات و بقا است و چون مرا در این ساعت چشیدن کأس هلاک مقرر از خزائن ارض چه فایده متصور نعمان گفت از این امر چاره نیست پس حنظله بر زبان راند مرا چندان امان ده که بنزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا نمایم و در سال آینده یوم بؤس حاضر گردم نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را بقتل رساند حنظله متحیرانه بهر طرف نگریست تا آنکه نظرش

بر شريك كه يكي از خدّام نعمان بود افتاد و استدعای ضمانت نمود شريك گفت ای برادر بجان جوانمردی نتوان نمود متحیر ماند پس شخصی که موسوم به قراد بود برخاست و کفالت نمود مشروط با اینکه اگر یوم بئوس سنه آتیه حنظله را تسلیم ننماید هر حکم که پادشاه اراده فرماید در حق او جاری کنسد پس نعمان پانصد شتر بحنظله احسان نموده روانه ساخت در سنه بعد روز بئوس چون صبح صادق از افق مشرق سر بر آورد نعمان با حشمت بیپایان بر عادت مألوفه توجه بمحل غریبان نمود و قراد را بهمراهی آورد تا معرض سخط پادشاهی گردد ارکان دولت بشفاعت زبان گشودند تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله عودت نماید و پادشاه را مقصد چنان بود که از جهت پاس محبت حنظله را بقتل ضامن از هلاکت نجات دهد باری چون قریب به غروب شد قراد را برهنه ساخته تا گردن زنند ناگاه از دور سواری پدید شد که بسرعت تمام میتاخت نعمان بسیاف گفت منتظر چه هستی وزرا گفتند شاه پدایین سوار حنظله باشد چون نزدیک شد حنظله طائی بود نعمان را آمدن او موافق نیفتاد گفت ای جاهل احمق با وجود آنکه از پنجه مرگ گریختی با ردیگر چرا در آویختی حنظله گفت وفای بعهد زهر هلاهل هلاکت را در مذاق من شیرین و گوارا نمود نعمان سؤال نمود باعث براین حقگذاری و وفا پروری و مراعات عهد و پیمان چه امری بود

حنظله گفت اقرارم بوحدا نیت الهیه وایمانم بکتب منزله
 سماویّه نعمان گفت بچه دینی متدینی جواب داد که بنفس
 مسیحا شی زنده و درصراط مستقیم روح الهی پوینده ام نعمان
 گفت نجات قدسیه روح الهی را برمشام من عرضه کن... و چون
 حنظله چند آیات الهیه از انجیل بالحن جلیل تلاوت نمود
 نعمان و جمیع وزرایش از بت و بت پرستی بیزار و در دین الهی
 ثابت و راسخ گشته بر زبان راندند که صد هزار افسوس که تا بحال
 از این رحمت بی پایان غافل و محجوب و از این فضل رحمن مأیوس و
 محروم بودیم و فوراً غریبان را خراب نموده و از ظلم و اعتساف
 نادم و اساس عدل و انصاف را استوار نمود).

۴- از اشعار جناب نعیم راجع به لزوم دین

دین ترا صاحب اعتبار کند	نزد هر کس بزرگوار کند
دین بهر موقع و بهر موقف	بخدایت امیدوار کند
دین بهر ماتم و بهر ورطه	در بلیات پایدار کند
دین بهر مجمع و بهر محفل	خلق بسیار با تو یار کند
دین بهر نکته و بهر مطلب	دل و جان سخت استوار کند
دین بهر کار و دین بهر امری	مر ترا مرد گامکار کند
دین تنت روشن و رخت گلشن	با دل و جان دگر چکار کند
دین دلت بگسلاند از هر بند	بنده خاص کردگار کند

این سخن ورد رومی و چینی است

نیکی از دین بدی زبیدینی است

۵ - حضرت بهاء الله اعظم مربی عالم بشرند

در زمانیکه مملکت ایران در تاریکی نادانی مستغرق و اهالی آنمرز و بوم گرفتار تعصبات گوناگون و تشنه خون یکدیگر بودند و در وقتیکه آتش دشمنی سراسر دنیا را فرا گرفته و پره‌های تیره اختلاف و نفاق آفاق را احاطه نموده بود جمال قدم جل اسماعل اعظم بنهایت قدرت و ایت وحدت عالم انسانرا بلند فرمود شب و روز بنماش حسنه و مواظب الهیه نوع بشر را از بیگانگی منع و با اتحاد و یگانگی امر و جمیع را بخطا بهائی مانند:

۱- (ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و بسه

یگانگی ناظر باشید)

۲- (ای اهل عالم سرا پرده یگانگی بلند شد بچشم

بیگانگان یکدیگر را مبینید همه باریکدارید و برگ

یک شاخسار)

۳- (نزاع و جدال شأن درندگان ارض بوده وهست و اعمال

پسندیده شأن انسان)

مخاطب فرمودند . نفوسیکه بظلم امر مقدس بهائی وارد شدند با همه اهل عالم دوست و مهربان گشته دست از بیگانگی و دشمنی

برداشته عموم را با خودبرادر و برابر دانسته درخت اختلاف و نفاق دیرین را از ریشه کنده بنهایت محبت با جمیع رفتار نمودند همان ایرانیانیکه قبل از ایمان با مرمقدس بهائی (هر نفسی را از سایر طوائف تصادف می نمودند) نیش میزدند و نهایت عداوت و بغض و کینه داشتند حتی تنجیس می نمودند "یعنی نجس میدانستند" و انجیل و تورات را میسوختند و اگر دستشان آلوده بآن کتاب میشد میشتند) ^۱ بعد از بهائی شدن نسبت به جمیع افراد بشر یا موافق و خیرخواه صادق گشته حتی دشمنان را دوست شمرده و از قاتل خود شفاعت نمودند. یکی از نویسندگان مسیحی مینویسد که وقتی شخصی از بهائیان را بفتوای مجتهد میخواستند شهید کنند پیش از آنکه سر او را ببرند رو بآسمان نموده گفت (ای خدا ای حضرت بها اللّٰه تو اینها را ببخش زیرا نادانند نمی فهمند و از نادانسی با این اعمال مرتکب میشوند) .

حال اگر عموم اهل عالم در ظلّ تربیت و هدایت مربّی اعظم جمال قدم جلّ اسمہ الاکرم وارد شوند البتّه دست از تعصبات بیهوده برداشته بکمال الفت و محبت با یکدیگر سلوک نموده هرگز گرد اختلاف نخواهند گشت .

جناب نعیم شا عرشهیربها شی چنین فرما بید:

اینها الناس ما همه بشریم	بندهٔ یک خدای دادگسریم
خواهزان و برادران همیم	چون زیك مادر و زیك پدریم
ما بیک صورت و بیک هیئت	همه از یک تن و زیك گهریم
متخلّق به احسن الاخلّاق	متصوّر با حسن الصّوریم
هیچ درنده جنس خودندرد	از چه ما نوع خویشان بدریم
مدّتی رنج دشمنی بردیم	حالیّا عیش دوستی ببریم
همه دانادرون خانۀ تنگ	از چه رو دشمنان یکدگریم
همه دانیم بار یکداریم	گر فریب ستمگران نخوریم
میزند صاحب جهان فریاد	بسته گانرسته بندگان آزاد

XXXX

گر مسلمان و گبر و بودا شیم	گر یهود و مجوس و ترسا شیم
گر زروس و پروس و روم و حبش	ز انگلیسیم یا فرنسا شیم
گر ز امریک و ورزا فریقم	ز آسیا شیم یا اروپا شیم
مردیک خاک و طفل یک و ^{طنیم}	خلق یک شهر و اهل یک جا شیم
همه اینا سمهای رنگارنگ	خوش بشوئید یک مسّا شیم
گرچه زرد و سفید و سرخ و سیاه	چار طبع وجود یکتا شیم
اینهمه حدّ و سدّ چرا سا زیم	ما که چادر نشین بصرا شیم
صلح ادیان شریعت دنیا ست	ما منادی بطّسح دنیا شیم
این جهان مبتلا برنج و عنّا ^{ست}	چاره اش منحصر بدین بها است

۶- حضرت نقطه اولی مبشراً عظم حضرت بها ؑ الله میباشند

در عالم جسمانی پیش از سرزدن قرص خورشید از خا و همیشه سپیده صبحگاهی افق را روشن نموده با شاخص سحرخیز پایان شب و آغاز روز را آشکارا خبر میدهد و آنرا مهیبای کار و آمادۀ سعی و عمل مینماید زیرا از روشنائی افق بخوبی پی با یسن نکته میبرند که بزودی آفتاب جهانتاب طالع و شب — روز مبدل خواهد گردید

همچنین حضرت نقطه اولی جل اسماء الاعلی قبل از طلوع شمس حقیقت جمال قدم جل ذکره الاعظم افق عالم روحانی را بضیاء تعلیمات مقدسه روشن و منیر فرموده صفحۀ قلوب گروهی از نفوس پرهیزکار نیکوکار را که همیشه بذکر الهی مألوف و دائماً منتظر و مترصدیوم ظهور بودند بنور معرفت الله منور ساخته تصریحاً و تلویحاً بآنان مژده میدادند که عنقریب نفس مقدس موعود پرده از جمال بيمثال برداشته جهان خاک را تا بنساک خواهد فرمود.

حضرت ربّ اعلی خویش را (باب) نامیدند و منظورشان از این کلمه چنان بود که (من واسطه فیوضات از شخص بزرگسوارى هستم که هنوز در پس پرده عزتست و دارنده کمالات بی حصر و حدّ باراده او متحرکم و بحبل و لایش متمسک)

حضرت نقطهٔ اولی در جمیع آثار مبارکشان مقام مقدّس حضرت بها ؑ الله را با اشاره و ایما و یا واضح و صریح بیان فرموده اند اینست مضمون بعضی از بیانات مبارکه :

۱- خوشا بحال کسیکه بنظم بها ؑ الله ناظر باشد و با و شکر گزار شود.

۲- یا بقیة الله من خود را بکلی از برای توفدا کرده و در سبیل تو بنا سزا راضی شده ام و آرزوی جز گذشته شدن در محبت تو ندارم .

۳- در سنه ۹ شما بلقاء الهی مرزوق خواهید شد .

و همچنین بیان مبارکی میفرماید که عین آن این است :

(در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنید من بظهره الله را)

جناب نعیم مضمون بعضی از بیانات مبارکه حضرت ربّ اعلی را چنین برشتهٔ نظم کشیده اند :

گاه گفتم عیان بها ؑ الله	گاه گفتم نهان بها ؑ الله
گاه گفتم صریح و گه تلویح	گه بنام و نشان بها ؑ الله
گاه گفتم مشیت اول	هست در هر زمان بها ؑ الله
گاه گفتم که اسم من بظهر	بوده اند در جهان بها ؑ الله
گاه گفتم که ای بها ؑ خدا	برتو و دوستان بها ؑ الله
گاه گفتم خوش آنکه من ^{بیند}	داده نظم بیان بها ؑ الله
گاه گفتم منم مبشر او	یوسف مصر جان بها ؑ الله

من گفتم ظهور طلعت پاک	سه سه میکنند ادراک
یا نگفتم که ای بقیّه حقّ	قد فدیت لك جعلت فداك
یا نگفتم که در محبت تو	نیست از سبّ دشمنانم باك
یا نگفتم من اولین عبدم	انت ربّی ولا اله سواك
یا نگفتم که تحفه ایست بیآن	اگر افتد قبول طلعت پاک
یا نگفتم که ای بها اللّٰه	هر تو واقربا ثناء اللّٰه

۷- دوره صباوت حضرت نقطه اولی

اسم مبارک حضرت اعلی سیدعلیمحمد و نام والدشان سید محمدرضا و اسم والدّه ماجده شان فاطمه بیگم میباشد روز اول محرم سنّه ۱۲۲۵ هجری در شهر شیراز متولّد و چون بعد از چند سال والدشان سید محمدرضا فوت شد (در شیراز در آغوش خالشان میرزا سیدعلی تاجر پرورش یافتند)^۱ حضرت اعلی از ابتدای طفولیت بین آشنا و بیگانه صفات و کمالات الهیه ممتاز و مشهور بودند و آثار بزرگی از همان ایّام خردی از ناصیه ایشان هویدا بود نفوسیکه در زمان طفولیت حضرت اعلی را زیارت کرده اند حکایت های عجیبی از ایشان نقل نموده اند که بعضی از آن بشرح ذیل است :

۱- یکی از نفوس مهمّه^۲ حکایت نموده که روزی وارد منزل

۱- مقاله مبارک ۲- جناب حاجی سیدجواد کربلائی از اجلّه اصحاب حضرت باب

خال حضرت اعلیٰ حاجی سید محمد شدم دونفری در طارخانہ نشسته مشغول صحبت بودیم ناگاہ از اطاق نمازخانہ کہ در گوشہ طار بود صوت طفلی بگوش رسید کہ بنما ز خواندن مشغول است لیکن بقدری آن صوت جَدَّاب و دلکش بود کہ انسان را از هر صحبتی باز میداشت و مجبور میکرد کہ بآن صوت گوش دهد من در این فکر غوطه ور بودم کہ آیا صاحب این صوت جَدَّاب کیست پس از چند دقیقه دیدم طفلی با پیشانی گشاده و صورتی نورانی و ابروانی کشیده و قامتی راست و معتدل بشاش و متبسم از نمازخانہ بیرون آمد و سن مبارکش بنظر هشت یا نه مینمود حاجی سید محمد دای اعلیٰ حضرت اعلیٰ کہ تعجب و تحیر مراد دید فرمود این همشیره زاده است اسمش سید علی محمد و پدرش مرحوم شده از آنروز چندان محبت او در دل من قرار گرفت و حالات وی مرا چنان جذب کرد کہ پیوسته مشتاق ملاقات او بودم تا آنکہ روز دیگر باز در خانہ دای ایشان بملاقاتشان نائل شدم ایشان از مکتب برگشته مشتی کاغذ در دست داشتند پرسیدم آقا اینها چیست با صوتی بسیار ملایم مؤدبانه فرمودند اینها مشق منست و چون خط ایشان را دیدم بینهایت حیران شدم زیرا خط ایشان بسیار خوش و متین و زیبا بود و مطالب بسیار دلکش نوشته بودند .

۲- شیخ معلّم کہ حضرت اعلیٰ چندی در مکتب ایشان درس میخوانده اند و او عاقبت بآنحضرت مؤمن شده حکایت نموده کہ

که وقتی آقا سیدعلی محمدرای تعلیم نزد من آوردند حالات غریبی از ایشان میدیدم که در اطفال دیگر ابدأ وجود نداشت ایشان هرگز بازی و گردش ما بیل نبودند و بیشتر اوقات بنماز و عبادت مشغول میشدند چنانکه اغلب روزها دیر بمکتب میآمدند و چون میگفتم چرا دیر آمدید جوابی نمیدادند و معلوم بود که میخواهند کار خود را پنهان کنند روزی ناچار یک نفر از همدرسان ایشان را عقبشان فرستادم که ببیند چه میکنند و چرا دیر بمکتب میآیند او خبر آورد که در گوشه تالار منزلشان بنماز و دعا مشغول بوده اند روزی دیگر باز دیر بمکتب آمده بودند پرسیدم آقا تا حالا کجا بودید؟ آهسته زیر لب گفت در خانه جدّم بودم (چون ایشان سید بودند مقصودشان حضرت محمد بود) از این کلام من خیلی متعجب شدم با ایشان گفتم شما هنوز طفلیید و نماز بر شما واجب نیست چرا اینقدر نماز نمیخوانید؟ باز آهسته با کمال ملایمت جواب دادند میخواهم مثل جدّم بشوم. ایشان با اینکه اغلب دیر بمکتب میآمدند ولی در شان همیشه از دیگران بهتر بود و هر مطلب مشکلی را فوراً یاد می گرفتند.

۲- یکی دیگر از اشخاص مهمّ حکایت کرده که در شیراز رسم اطفال در موقع تحصیل این بود که در بها روپا شیز روزهای جمعه بباغ و صحرا میرفتند و مهمانی دوره داشتند و معلّم خود را هم دعوت مینمودند. در هر جمعه نوبه مهمانی معلّم و شاگردان با

یکی از اطفال بود چون بگردش میرفتند همه اطفال مشغول بازی و تفریح میشدند مگر آقا سیدعلیمحمد که اطفال را غافل کرده بغتة پنهان میشدند و چون بجستجوی ایشان برمیآمدند در جای خلوتی زیر سایه درختان بعبادت و نماز مشغولشان مییافتند.

۸ - دوره بلوغ

وقتی که حضرت نقطه اولی بسن رشد و بلوغ رسیدند در پوشش شهر که یکی از بندرهای جنوب ایران و در کناره خلیج فارس واقع است اول بشراکت خال و بعد مستقلاً بتجارت مشغول گردیدند و در بین مردم بتدین و تقوی و درستی و پرهیزکاری مشهور و معروف بودند و در عینا اینکه بتجارت اشتغال داشتند اغلب اوقات مبارک را صرف دعا و مناجات و عبادت میفرمودند تا سن بیست و پنج سالگی حضرت باب مشغل تجارت مشغول و بعبادت و ذکر حق مألوف بودند و در همان اوان نیز آشار عظیمه از ایشان ظاهر و نمایان بود.

۹ - اظهار امر

حضرت اعلیٰ در سن بیست و پنج شب ۵ جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری قمری در شیراز امر مبارک را ظاهر و ندای جانفزای الهی را در عالم بلند فرمودند. بعضی از مردم با ایشان گرویده دعوت حق را قبول نمودند و عامه ناسانکارش دیداظهار کردند و جمیع

علما^۱ مجتهدین که صاحب مسند و محراب و منبر بودند بر قلع و قمع آنحضرت هم عهد و پیمان شدند مگر بعضی از علمای طایفه شیخیه که بحضرت اعلیٰ اقبال جسته و بدستور آنحضرت با طرف ایران برای تبلیغ امر حضرت رحمن پراکنده شدند و خود حضرت باب بمکه عزیمت فرمودند که در آن مرکز مهم اسلامی امر الهی را گوشزد نفوس مستعدّه نمایند بعد از مراجعت چون خبر ورود آنحضرت بهوشهر رسید (گفتگو بسیار شد و جوش و خروش غریبی در شهر شیراز آشکار گشت)^۱ علما^۲ غوغای عجیبی برپا نموده حسین خان حاکم فارس را بر آن داشتند که داعیان حضرت باب (یعنی ملاحصادق مقدّس را تازیانه زدو با میرزا محمدعلی بارفروشی و ملاحعلی اکبر اردستانی هر سه را محاسن سوزانیده و مهار نموده در کوچه و بازار گردانیدند)^۲ علاوه بر این حسین خان ۱۲ تن سوار برای دستگیر ساختن آنحضرت بهوشهر فرستاد و آنان حضرت اعلیٰ را بدارالحکومه بردند مجلسی عظیم آراسته شد و جمعیت زیادی از علما و طلاب و اعیان و اشراف شهر در آن مجلس حاضر شدند علما^۳ با حضرت اعلیٰ شروع بسؤال و جواب نمودند و چون آنحضرت جواب همه سؤالات ایشان را بکمال قدرت و وضوح بیان فرمودند و عجز علما^۴ بر همه معلوم شد آنان بعبادت همیشگی شروع بهیاهو کردند و ناسزا گفتن نموده و یکی از علما^۴ که بشیخ حسین ناظم الشریعه

موسوم بود و حضرت اعلیٰ اورا شیخ حسین ظالم نامیده بودند .
از جابر خاست و از حاکم اجازه خواست که در همانجا لنگه بربندد
و سر حضرت را از تن جدا نماید با شاره حاکم یکی از خدامش
طپانچه بصورت حضرت زد بشدتیکه عمائم مبارک از سر بیفتاد
(واش ضرب در چهره نمود ارشد) ^۱

این وقوعات سبب شد که مردم بجستجوا فتادند و جمعی در
اطراف ایران بحضرت باب گرویدند و کار مخالفت و عناد علما و
عمامه ناس خیلی اهمیت یافت بطوریکه حضرت باب پس از تحمل
مشقات و صدمات بی پایان از شیراز با صفهان نقل مکان فرمودند .

۱۰ - دوره صفهان

حضرت اعلیٰ پیش از ورود با صفهان مکتوبی بحاکم آنجا منوچهر
خان معتمدالدوله مرقوم فرموده و با اطلاع حکومت در محل مناسبی
منزل خواستند حاکم محل امام جمعه را معین نمود حضرت اعلیٰ
چهل روز در آن محل اقامت فرمودند و بعد از وقتا شعیکه در دوره های
دیگر ذکرش بتفصیل بمیان خواهد آمد حضرت اعلیٰ از بیت امام جمعه
نقل مکان فرموده در منزل حاکم صفهان مأوی گزیدند و حاکم
نسبیت احترام نسبت بایشان مرعی میداشتند و بآن حضرت مؤمن
بودند مدت چهار ماه برایینمناوال گذشت و حاکم برحمت ایزدی

پیوست برادرزاده منوچهرخان گرگین خان از طهران کسب دستور نمود از دربار پادشاهی امری صادر شد که حضرت اعلیٰ را تحت الحفظ بطهران روانه نمایند.

وقتی حضرت نقطه اولی بکنارگرد که شرفرخی طهرانست ^{یجان} رسیدند امری جدید از طهران وارد که آنحضرت را بسمت آذربا حرکت دهند لهذا پس از بیست روز توقف در قریه کلین حضرت اعلیٰ را به تبریز برده و پس از چهل روز اقامت در آنشهر ایشانرا بماکو منتقل نمودند.

۱۱ - حبس ماکو و چهریق

شهر ماکو در سرحد ایران و روس و ترکیه در آخرین نقطه خاک آذربایجان واقع در وسط یکی از کوه های رفیع آن قلعه محکمی موجود و مدت ۹ ماه حضرت اعلیٰ در آن قلعه که جنوباً بممالک ترکیه و غرباً برود ارس محدود میباشد محبوس بوده اند
شعرخواجه حافظ شیرازی اشاره باینمطلب است که میفرماید :
(ای صبا گریبگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن بر خاک آنوادی و مشکینکن نفس)

حضرت اعلیٰ راجع بقلعه ماکو در توقیع مبارکی خطاب بمحمدشاه چنین میفرماید :

(قسم بسیداکبر اگر بدانی در چه محلی ساکن هستیم اول کسی

که بر من رحم خواهد کرد حضرتت میبود در وسط کوهی قلعه ایست
 در آن قلعه از مرحمت آنحضرت ساکن قسم بحق الله که آنکسی
 که راضی باین نوع سلوک با من شده اگر بداند با چه کسی است
 هرگز فرحناک نشود... در این جبل فرد مانده ام و بموقفی
 آمده ام که احدی از اولین مبتلا نشده و احدی از مذنبین
 متحمل نشده) .

وقتی دولت ایران حضرت باب را بآنقلعه سرگون نمود چنان
 گمان میکرد که چون اهالی آنشهر کرد و مذهبشان سنی و بسا
 شیعیان با لایحی سادات و روحانیان در نهایت عداوت و دشمنی
 هستند و روابط آنشهر با سایر شهرهای ایران بواسطه دوری
 مسافت چنانکه با یدوشاید برقرار نیست یقیناً امر حضرت اعلی
 در آنجا بزودی خاموش و ذکرشان از خاطرها فراموش خواهد شد
 ولی دیری نگذشت که عکس تصور ایشان ظاهر شد و مردم پیش از پیش
 با مرحمت اعلی اقبال نمودند لهذا علمای آذربایجان از
 حکومت تبعید آنحضرت را از ما کویقلعه چهریق خواستار شدند و
 حکومت حضرت اعلی را بآنقلعه انتقال داده بدست یحیی خان
 کرد که مردی ظالم و شریر بود سپرد بعد از سه ماه اقامت در
 چهریق حضرت باب را به تبریز آورده در مجلس حکومت حاضر نمودند
 و در آنمجلس جمعی از علما^۶ معروف نیز حضور داشتند بعد از سؤال
 و جواب چون عجز علما^۶ ظاهر شد و ایرادی بر آنحضرت وارد دنیا مد

از شدت غضب قرار بر ضرب آنحضرت دادند و پس از اجرای این امر دوباره حضرت اعلیٰ را بچهریق فرستاده حبس شدید کردند و در جمیع اطراف ایران مردم بتشویق علماء کمر برمحوطایفیه بستند و از قتل و غارت آنان خودداری ننموده زمین را بخون آن نفوس بیگناه که جز سعادت بشر آرزوی نداشتند رنگین نمودند

۱۲ - شهادت حضرت اعلیٰ در تبریز

پس از توقف دو سال و سه ماه در قلعه چهریق فرمانی از امیر کبیر وزیر اعظم ناصرالدین شاه صادر شد که حضرت باب را از چهریق بتبریز آورده از علمای آن شهر فتوای صریح بگیرند و فوج ارامنه ارومیه را حاضر ساخته در ملاء عام حضرت باب را آویخته و با ایشان شلیک نمایند ما مورین حکومت عمامه و شال حضرت باب را برداشته ایشانرا بمیدان سربازخانه تبریز آوردند و در حجره ای محبوس نمودند و روز دوم نایک جوانی که نامش آقا محمد علی بود بفتوای علماء تسلیم ساخان سرشیپ فوج ارامنه نمودند (در وسط پایه همان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوفتند و در ریسمان آویختند بیک ریسمان باب را و بر ریسمان دیگر آقا محمد علی را معلق نموده محکم ساختند بقسمیکه سر آن جوان برسینه باب بود و اطراف با مها از کثرت جمعیت موج میزد یکفوج سرباز

سه صف بستند صف اول شلیک نمود و از پی صف ثانی آتش داد
 و از پس صف ثالث تیرباران نمود دخان عظیمی از آتش شلیک
 حاصل شد چون دود متلاشی گشت آن جوان را ایستاده و بساب را
 در همان حجره که در پایه اش آویخته بودند نزد کاتبش آقا
 سید حسین نشسته دیدند بهیچیک ادنی آسیبی نرسیده بسود
 سام خان مسیحی گفت ما را معاف دارید نوبت خدمت بفوج دیگر
 رسید و فراشبای دست کشید آقا جان بیک خمه ای سرتیپ فوج
 خاقه پیش آمد و باب را با آن جوان دوباره بهمان میخ بستند
 و باب بعضی صحبتها میداشت معدودی فارسی دان فهمیدند و
 سایرین صدائی میشنیدند باری سرتیپ فوج خویش را حاضر
 ساخت پیش از ظهر ۲۸ شعبان سنه ۱۲۶۶ یکمرتبه امر بشلیک
 نمود در این شلیک گلوله ها چنان تأثیر نموده بود که سینه
 مشبک گشته و اعضا کُل تشریح شده مگر صورت که اندکی آزرده

شده بود) ۱/۱۳ - نمونه ای از قساوت و سنگدلی دشمنان امر الهی

و استقامت و شجاعت و ثبوت و رسوخ اجبای رحمانی

۱- کیفیت شهادت حضرت قدّوس

وقتی اهالی بارفروش با مر سعید العلماء بر حضرت قدّوس
 هجوم کرده و از اذیت و آزار و توهین و تحقیر چیزی فروگذار

نمینمودند آنحضرت در آنحالت برای آن نفوس پست فطرت طلب
مغفرت مینمودند و هدایت و دلالت آنها را از حضرت احدیست
مسئلت میفرمودند سیدی از اهل قم سیلی بصورت حضرت زد و
بکمال بیشرمی و وقاحت تمسخر و استهزا نمود حضرت قدّوس
با و فرمودند (خداوند همانقدر که تو بر درد و محنت من افزودی
بتو جزای نیک کرامت فرماید) .

وقتیکه ایشان بمیدان شهادت نزدیک شدند فریاد برآوردند
که (ای کاش مادرم در ایندم با من میبود و بچشم خود جلال
دامادی مرا میدید) هنوز این کلمات را تماماً ادا نفرموده بودند
که جمعیت مردم بر ایشان هجوم نموده جسد مبارکش را قطعه
قطعه کرده در آتشیکه قبلاً برای همین منظور فروخته بودند
افکندند و در نیمه شب یکی از علمای بزرگ شهر که محب این امر
مبارک بود جسد ایشان را جمع آوری و در محلی مدفون ساخت .

۲- کیفیت شهادت جناب حاج سلیمان خان پسر

یحیی خان از بزرگان و گران ایران و اجله اصحاب

حضرت باب

در واقعه ۱۲۶۸ که در دوره های بعد ذکرش بتفصیل خواهد آمد
ناصرالدین شاه به علیخان حاج الدوله دستور داد که جناب
سلیمان خان را استنطاق نماید هرگاه در آن واقعه شرکت نداشته

و حاضر بتبری از امر حضرت باب است ایشانرا رها نماید و آلبهر
 نحویکه مایل است فوراً بقتل رساند وقتی علیخان مطلب را
 بسلیمانخان اظهار نمود ایشان شهادت در امر حضرت باب را برای
 خود افتخاری عظیم دانستند و آرزوی قلبی داعی خویش شمردند
 علیخان گفت پس چاره ای جز کشتن شما نیست و بهر طریقیکه مایل
 باشید شما را بقتل میرسانیم سلیمانخان فرمودند (در بدن من
 ۹ سوراخ ایجاد کنید و در هر سوراخی شمعی نهاده روشن نمائید
 و با پنحالت مراد در کوچه های طهران بگردانید و بمردم اعلان
 کنید بیایند و مراد را بحال نظاره نمایند شاید حادثهٔ مرگ من
 بر صفحات قلوبشان نقش بندد و شدت عذاب و رنج من آنرا
 متذکر ساخته بحقانیت حضرت باب معترف و براه راست هدایت
 شوند . وقتی مرا با این حالت بقتلگاه بردید و آخرین مناجات
 مراد را این دنیای فانی شنیدید جسد مرا دونیمه کنید و هر نیمه
 از آنرا بدروازه های بیابان بپسوزید تا نفوسیکه از آنجا عبور مینمایند
 محبت و خلاصیرا که دیانت حضرت باب در قلوب اصحابش تولید
 نموده مشاهده کنند) .

علیخان بفرایشان خود دستور داد که جناب سلیمانخان را بهمین
 طریق شهید نمایند و قتیکه ایشان دست جلاد را لرزان دیدند
 دشنه را از او گرفته و بدست خودشان بدنشانرا سوراخ نمودند ولی
 فوراً فرایشان از بیم و خوف دست ایشانرا از عقب بستند جناب

سلیما نخان بآنان اظهار نمودند که بگذارید من با انگشت خودم
 محلی را که باید سوراخ نمائید نشان دهم و از آنها خواهش
 فرمودند که دوشم در سینه و دوشم بر دوشها و یکی در قفا
 و چهار شمع دیگر در پشتش قرار داده روشن نمایند و با اینحال
 که بدنشان غرق خون شده بود آثار سرور و زوجنا تشان هویدا و
 زبانشان بذکر و شای الهی پیوسته گویا و باقامتی کشیده و
 رعنا بسمت میدان فدا روان و جمعیت عظیمی برای تماشا از عقب
 ایشان دوان بودند هنوز آثار حیات در وجودشان باقی بود که
 جلادان جسد ایشانرا دونیمه نمودند.

این بودنمونه ای از قساوت و سنگدلی دشمنان امرالهی و شبوت
 و رسوخ و شجاعت و شهادت احبای رحمانی و وضعیت سایر شهداء
 این امر اعظم از همین مختصر که ذکر شد واضح و معلوم میگردد
 چه مناسب این مقام است ابیات ذیل :

بسلهلی کوآشیان عمری است در گلزار دارد

کی نظرا ز گل بپوشد کی خبر از خار دارد

گاه گرید گاه خندد گاه زارد گاه سازد

گاه حیران و غزلخوان دیده بردلدار دارد

غرقه در دریای عشقش کی نظر دارد بساحل

اوجان مشتاق موجست و ز ساحل عار دارد

برسر با زار عشقش جان فروشان راست راهی
 خودپسندی ادب کی ره در این با زار دارد
 هر که در راه تو پوید دست و دل از جان بشوید
 جز رضای تو نجوید هر که با تو کار دارد
 و عجب آب و هوای دارد این باغ الهی
 خاکش از آتش گل آتش ابر آتشبار دارد
 هر دلی حبّ بها دارد ندارد حبّ دنیا
 با ز سلطان کی نظر بر لاشهٔ سردار دارد
 (از اشعار جناب سلمانی)

۱۴ - احوال با بیان بعد از شهادت حضرت اعلیٰ

بعد از شهادت کبریٰ بیش از پیش ابر بلا بر پیروان حضرت اعلیٰ
 باریدن گرفت و از هر جهت با بیان مصدمات بی پایان گرفتار و
 از هر سو تیرهای مصیبت و مشقت بجانب آنان پرتاب شد جای
 بسی تعجب است که مردم نادان با این نفوس مقدّسه که جز سعادت
 و عزّت اهل عالم آرزویی نداشتند و برای هدایت و تربیت نوع
 انسان جان خود را برایگان فدا مینمودند اینگونه رفتار میکردند
 و با این درجه ظلم و تعدّی رومیداشتند هر چند عجب نیست و سنّت
 الهی از روز ازل برای این جاری است که انبیاء و اولیاء و اصفیاء

همواره در دست اشقیا معذب و گرفتار باشند .
جناب نعیم در اینخصوص چنین فرموده :

کیست آن مظهري که خارنشد	بہزاران بلا دچار نشد
زکریا مگردونیمہ نگشت	یا کہ عیسی فرازدار نشد
یا کہ دندان مصطفیٰ نشکست	یا کہ آوارہ دیوار نشد
اہل دنیا نجست راہ خدا	دین طلب صاحب اعتبارنشد
امتحان ولا شود ببسلا	ہی بلا دینی استوار نشد
با وجودیکہ هیچک ز رسل	از بلیات رستگار نشد
دین حق هیچ پایمال نگشت	هیچ کذاب پایدار نشد
سعی کفار باہمہ قدرت	مانع دین کردگار نشد
انکم غافلون عن ذکرہ	و هو غالب علی امرہ

خلاصہ بعد از شہادت حضرت اعلیٰ عدۃ زیادی از معروفین اینطایفہ دستگیر و طعمہ شمشیر گردیدند و برخی نیز متواری شدہ و بقیہ برا شرفشار شدید دشمنان ناچار مہر سکوت بردہان زدہ مایوس و پریشان در گوشہ ٹی عزلت اختیار نمودند .

۱۵ - قیام حضرت بہاء اللہ

یگانہ نفس مقدسی کہ در این گیرودار بہکمال سکون و وقار در مقابل دشمنان خونخوار مقاومت و در تشویق و تحریر با بیان بنشرا مر حضرت رحمن مداومت و دائماً آنانرا بجا نغشانی واستقامت

و وفاداری و فداکاری دعوت و دلالت می فرمود حضرت بها ؑ الله
بود.

(اگر جمال مبارك قیام و امرالله را بلند نمیفرمودند
امر حضرت نقطه اولی بکلی محوشده بود) -

ناصرالدین شاه با لآخره بحبس ایشان فرمانداد مدت چهار
ماه جمال مبارك را در حبس سیاه چال طهران محبوس ساختند و
پای مبارك را در کف نهادند و زنجیر معروف بقره کهر و سلاسل
را متناوباً بگردن مبارك افکندند در لوح این ذئسب
جمال قدم راجع باین حبس بیاناتی بشرح ذیل میفرمایند:
(اما سجن که محلّ مظلوم و مظلومان بود فی الحقیقه دخمه
تنگ و تاریک از آن افضل بوده و چون وارد حبس شدیم بعد از
ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پله
سراشیب گذشتیم و بمقریکه معین نموده بودند رسیدیم اما
محلّ تاریک و معاشر قریب صدوپنجاه نفس از سارقین اموال و
قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده مع این جمعیت محلّ منفذ
نداشت جز طریقیکه وارد شدیم اقسام از وصفش عاجز و روائج
منتنه اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فراس)
حضرت عبدالبها ؑ میفرماید:

(یومی از ایام سجن جمال مبارك من خیلی اصرار نمودم که

بحضور مبارک مشرف شوم آخر مرا با غلامی بحضور مبارک در محبس فرستادند و چون فراشها محلّ حبس مبارک را نشان داده مرا بدوش خود برد دیدم محلّ سرازیری بسیار تاریک بود دوپله از درتنگ محقری پائین رفتیم ولی چشم جا شیرا نمیدید در وسط پله یکمرتبه صدای مبارک بگوش رسید فرمودند اورا نیا ورید لهذا مرا مراجعت دادند بیرون نشستیم و منتظر نوبت بیرون آوردن محبوسین بودیم یکمرتبه جمال مبارک را بیرون آوردند در حالتیکه با چند نفر هم زنجیر بودند چه زنجیریکه از شدت سنگینی بصعوبت حرکت میدادند آنحال خیلی محزون و مؤثر بود بعد از چهار ماه حضرت بها ؑ الله را از حبس خارج نموده بهمراهی عائله مبارکه و عده ای از اصحاب بخاک عراق فرستادند.

۱۶- دوره بغداد

حضرت بها ؑ الله و عائله مبارکه و اصحاب ۱۱ سال و چیزی در بغداد توقف داشتند و در عرض این مدت بنهایت درجه استقامت در میان مردم محشور و از هر طرف هدف تیر عداوت و بغضا بودند و بوقسمی حرکت فرمودند (که قلوب این نظایفه منجذب اکثر اهلای عراق ساکت و صامت و بعضی متحیر و برخی متغیر بودند)^۱

حضرت بها ؑ الله در بغداد دبیریت و تعلیم با بیان و اصلاح

احوال آنان پرداختند و در مدت کمی نوعی اخلاق ایشا ترا تغییر دادند که برکت واضح و عیان شد که با بیان از فساد بیزارند و از کارهای ناشایسته دور و برکنار فکرشان ترویج انسانیت و اخلاق است و ذکرشان تولید محبت و وفاق همان نفوسیکه سابقاً از ایشان بدگویی میکردند بعدها در نتیجه زحمات و مساعدی حضرت بها^ع اللّٰه شهادت دادند که با بیان سردفتر مردمان نیکند و ممتاز از دور و نزدیک زبان کَلِّ بذکر و شنای آنها گویا شد و جمع کثیری از مصمیم قلب دوستدار آنان شدند تا آنکه شهرتشان بهمه جا رسید و در ایران نیز از نو زمزمه بلند گردید در این اشنا چند نفر از ملاحا که در نجف و کربلا اقامت و با دربار ایران ارتباط داشتند پیوسته شاه ایران را نسبت با آنان بدگمان میساختند و با و مطلب را اینطور وانمود میکردند که اگر بها^ع اللّٰه و پیروان ایشان از بغداد بنقطه دوردستی سرگون نشوند طهران در خطر خواهد افتاد و ایران از دست آنان در امان نخواهد ماند. خلاصه نماینده دولت ایران و آخوندها و ملاحای نجف و کربلا و اطرافیان آنان شب و روز مشغول هُدّیت با با بیان بودند و مدام در مدت آنان داد سخن میدادند تا آنکه با صرار دربار ایران فرمان پادشاه عثمانی بحرکت حضرت بها^ع اللّٰه از بغداد صادر شد و پایتخت مملکت عثمانی یعنی شهر اسلامبول برای سکونت ایشان تعیین گردید روز ۳۲ نوروز سنه ۱۲۸۰ هجری قمری

از بغداد حضرت بها^{۱۰} الله بباغ نجیب پاشا که در خارج شهر واقع بود نقل مکان فرمودند ۱۲ روز در آن باغ که بباغ رضوان نیز معروف است توقف نمودند و در همان روز اول ورود یعنی عصر سه شنبه ۲۲ نوروز اظهارا مفرموده خویش را موعود بیسان و منتظر کلّ ملل و ادیان معرفی فرمودند بدینجهت آن ۱۲ روز برای اهل بها عید بزرگ و جشن عظیمی است که به (عید رضوان) و عید اعظم موسوم است و در روز اول و ۹ و ۱۲ از آن ایام دوازده گانه متبرکه کار براهل بها حرام است .

۱۷ - ورود به اسلامبول

در سفر بغداد با سلامبول مأ مورین دولت کمال رعایست و احترام را نسبت بجمال مبارک و اتباع ایشان مجری داشتند و حرکت و قرار بکمال حشمت و وقار بود تا وارد اسلامبول (یا استانبول) گردیدند و از طرف سلطان عثمانی ایشان را در مسافرخانه‌ی منزل دادند و نهایت رعایت را از هر جهت مجری داشتند از جهت تنگی محلّ و کثرت جمعیت روز سوم بخانه دیگر نقل نمودند و بعضی از اعیان دیدن کردند جمال مبارک و اصحاب ایشان در اسلامبول بنهایت اعتدال حرکت میفرمودند و با وجود آنکه جمعی در محافل و مجالس نسبت با ایشان بدگویی و مذمت مینمودند و آنها را از هر جهت مستحقّ عذاب و نقامت میدانستند

ولی ایشان بصر و سکون و تأتسی سلوک میفرمودند و برای دفاع از خود با حدی مراجعه و بخانه هیچیک از بزرگسان آن مملکت مراوده ننمودند مطالبیکه بین آنان و دیگران بمیان میآمد حصر در مطالب علمی بود هر قدر بعضی از راه خیرخواهی رهنمائی مینمودند که شما خوبست بدولت مراجعه کنید و اجرایی عدالت را طلب نمائید جمال مبارک میفرمودند مراجعه بدولت لزومی ندارد ما از هرفکری آزاده و مقدرات را مهیا و آماده هستیم چندماه بدینمنوال گذشت تا آنکه مجدداً فرمانی از دربار خلافت عثمانی صادر شد که جمال مبارک از اسلامبول بادرنه نقل مکان فرمایند یعنی برای مرتبه سوم از محلی بمحلی دیگر سرگون گردند .

۱۸ - ادرنه

حضرت بها ءالله و عائلته مبارکه و کلیه با بیان بهمراهی ضابطان از اسلامبول حرکت کرده پس از ۱۸ روز بشهر ادرنه ورود فرمودند و اصحاب آنحضرت در آنشهر نوعی روش و حرکت نمودند که اهالی مملکت و مأ مورین دولت ستایش مینمودند و جمیع حرمت و رعایت میکردند حضرت بها ءالله با علما و فضلا و بزرگان و ارکان ملاقات میفرمودند و شهرتی بسزا در ادرنه حاصل نمودند اسباب آسایش فراهم بود و اوقات بآسودگی میگذشت در ایناشنا

بغشته از باب عالی امر وارد و حضرت بها^ع الله را از ادرنه حرکت دادند و معلوم نبود بچه کاری و چه جایی میبرند همراهان حضرت بها^ع الله کلّ اصرار نمودند که در این سفر نیز همسراه گردند آنچه حکومت نصیحت نمود و مخالفت کرد شمری نبخشید عاقبت حاجی جعفر نامی گلوی خود را بدست خود برید حکومت چون دید بهمه اجازه همراهی داد و از ادرنه بکنار دریا وارد نمود و از آنجا بعبگا حرکت دادند حضرت بها^ع الله مدتی قبل از این واقعه با صاحب و اصحاب اخبار فرموده بودند که ما را از ادرنه سرگون و در قلعه عبگا مسجون خواهند نمود.

۱۹ - قلعه عبگا

بعد از ورود بعبگا حضرت بها^ع الله و اصحابشان را که تقریباً هشتادالی هشتاد و پنج نفر بودند در قشله^ع عسکریه مسجون و محبوس ساختند اسباب آسایش و راحت در آن محبس بکلی مفقود و خوراک محبوسین با اندازه ای بد بود که پس از چندی از حکومت خواهش نمودند که خودشان لوازم خوردن و آشامیدن را فراهم نمایند در اوایل ورود فریاد و فغان کودکان با وج آسمان میرسید و خواب از دیده ها فراری بود مرض تب و لرز و امراض دیگر سر پیدا شد و یک یک را بر بستر بیماری افکند چهار نفر از اصحاب در همان اوایل ورود بدرود زندگانی گفته به عالم باقی شتافتند

وما بقی نوعی علیل ورنجورگشتند که شناخته نمیشدند دو سال
 این حبس بطول انجامید و در این مدت بهیچیک از محبوسین اجازه
 بیرون آمدن نمیدادند مگر چهار نفر که روزی یکمرتبه بهمرا^{هی}
 مستحفظین برای خرید آذوقه به بازار میرفتند زائرین از ورود
 بعگا و تشرف بحضور حضرت بها^ه اللّٰه محروم و ممنوع اشخاصیکه
 از ایران یا نقطه^ه دیگر بازحمت و مرارت فراوان بقصد زیارت
 خود را بقلعه عگا میرسانیدند مستحفظین و مأمورین دولست
 ایشانرا شناخته مانع از دخول بشهر میشدند و آن نفوس مقدّسه
 ناچار اکتفا باین مینمودند که بخاکریز و خندقهای اطراف
 شهر سوار شوند و از دور حضرت بها^ه اللّٰه را از پنجره^ه قشله
 زیارت و بوطن خویش مراجعت نمایند. حضرت بها^ه اللّٰه در لوح
 رئیس راجع بخدمات حبس عگا بیاناتی میفرمایند که مضمون
 و مفادش این است :

بعد از ورود بعگا سربازان همرا احاطه نموده زن و مرد
 بزرگ و کوچک را در سربازخانه منزل دادند شب اول جمیع از
 خوردن و آشامیدن ممنوع شدند چه که درب سربازخانه را
 سربازان گرفته و همرا از خروج منع نمودند و کسی بفکر این
 فقرانیفتاد حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود چندی است
 که میگذرد و کلّ در قشله محبوس و حال آنکه پنج سنه در ادرنه
 ساکن بودیم جمیع اهل شهر از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهاد^ت

دادند برپاکی و پاکیزگی این بندگان درحین خروج ازادرنه یکی از احبای الهی بدست خود خود را فدا نمود نتوانست این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمودند (کشتی را عوض کردند) معلوم است بر جمعی اطفال از حمل ایشان از کشتی بکشتی دیگر چه مقصداری مشقت وارد شد و بعد از خروج از کشتی چهار نفر از احبای را جدا از همراهی منع نمودند و یکی از آن چهار که موسوم بعبدالفغاری بود خود را در دریا انداخت این يك قسمت از ظلم وارده است که ذکر شد معذلك اکتفا ننموده اید هر روز ما مورین حکمی اجرا مینمایند و هنوز منتهی نشده در هر شبانه روز سه گرده نان با سیران میدهند و هیچکس قادر بر خوردن آن نه از اول دنیا چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشته) ۱

۲۰- از بیانات مبارکه حضرت عبداللہ

راجع بہ قلعہ عگا ۲

(هوای عگا در آن اوقات مسموم بود هر غریبی بمجرد ورود بستری میشد جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسمعیل مبتلا بمرض شدید شدند و طبیب و دوائی در میان نبود آن دونور مجسم در يك شب دست در آغوش یکدیگر صعود بجهان ابدی نمودند و یا را سرا بحسرت بی پایان انداختند آن شب جمیع گریان بودند صبح

خواستیم تا جسد مطهرشان را برداریم عوانان گفتند خروج شما از قشله جائز نه این دو جنازه را تسلیم کنید ما غسل و کفن و دفن مینمائیم ولی مصارف را شما باید ادا نمائید از قضا چیزی موجود نبود سجاده‌ی زیرپای جمال مبارک بود جمال مبارک^ک روحی لاحقاً به الفداء آن سجاده را از زیرپای مبارک برداشتند و فرمودند بفروشید و بعوانان بدهید... آن سجاده فروش رفت و تسلیم ستمکاران شد ولی آن ظالمان آن دو روح مجسم را نه غسل نمودند و نه کفنی بل زمین را کاویده آن دو مظلوم را با لباس دفن نمودند که الآن قبرشان متّمل بیکدیگر است)

۲۱- تکرار احکام سالهای گذشته

حضرت بهاء الله با وجود آنهمه صدمات و مشقات که مختصری از آن ضمن ترجمه حیات مبارک مذکور شد دائماً اوقات مبارک را مصروف هدایت و تربیت اهل عالم فرموده راه سعادت و آسایش حقیقی را بنوع انسان نموده‌اند که در سالهای گذشته ببعضی از آنها اشاره گشته و قسمتی هم با اندازه لزوم در این کتاب ذکر خواهد شد ولی قبلاً احکام و تعلیمات سال های گذشته مختصراً فهرست وار تکرار میشود:

۱- بهائی باید دارای جمیع اخلاق حسنه و صفات پسندیده باشد چنانچه حضرت عبدالبهاء میفرماید (بهائی یعنی جامع

جميع کمالات انسانی)

۲- منع از جدائی و بیگانگی چنانچه حضرت بها ؑ اللہ میفرمایند (ای دانایان ام از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید) و نیز میفرمایند (ای اهل عالم سرا پرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه باریکدارید و برگ بکشا خسار)

۳- چیدن ناخنها و شستشوی بدن در هر هفته یکمرتبه .

۴- شستن پاها در تابستان هر روز و در زمستان هر سه روز

یکمرتبه .

۵- فرو نبردن دستها در ظروف و رعایت نظافت در جمیع شئون

چنانچه حضرت عبدالبها ؑ میفرمایند... (نظافت ظاهره هر چند

امر است جسمانی ولیکن تأثیر شدید در روحانیات دارد)

۶- لزوم راستگوئی چنانچه حضرت بها ؑ اللہ میفرمایند:

(زبان گواه راستی من است او را بدروغ میا لاشید) .

۷- سحر خیزی و تلاوت الواح و مناجات

۸- رحم بحیوانات چنانکه حضرت عبدالبها ؑ میفرمایند:

(تا توانید خاطر موری میا زارید چه جای انسان و تا ممکن سر

ماری مکوبید تا چه رسد بمردمان)

۹- وجوب اطاعت والدین

۱۰- منع از جدال و نزاع چنانکه حضرت بها ؑ اللہ میفرمایند:

(عموم اهل عالم باید از ضرر دست و زبان شما آسوده باشند)
 و نیز میفرماید (نزاع و جدال شأن درندگان ارض بوده و هست
 اعمال پسندیده شأن انسان) .

۱۱- منع از ناسزاگوئی و استعمال کلمات زشت چنانکه
 حضرت بها ؑ میفرماید (لسان از برای ذکر خیر است او را
 بگفتار زشت میا لائید) .

۱۲- داخل نشدن بخانه کسی در غیاب صاحبش مگر بعد از
 تحصیل اجازه چنانکه حضرت بها ؑ میفرماید (دوست
 بهر ضای دوست خود در بیت او وارد نشود و در اموال او تصرف
 ننماید)

۱۳- لزوم ادب چنانکه حضرت بها ؑ میفرماید (یا
 حزب الله شماره بادب وصیت مینمایم و اوست در مقام اولسید
 اخلاق)

۱۴- نشستن روی صندلی

۱۵- رجوع با طبّای حائق وقت مریض شدن

۱۶- معاشرت نکردن با اشرار و غنیمت شمردن مصاحبت

ابرار چنانکه حضرت بها ؑ میفرماید (زینهارای پسر
 خاک با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار
 نور جانرا بنار حسابان تبدیل نماید) .

و همچنین میفرماید (صحبت اشرار غم بیفزاید و مصاحبت

ابرار زنگ دل بزداید)

حضرت عبدالبهاء * میفرماید (اطفال را با پیدا زمجالست اقران
سوء اهل نفس وهوی محافظت نمود زیرا سوء اخلاق سرایت نماید)

۱۷- تلاوت آیات الهی در صبح و شام و لزوم سحرخیزی چنانکه

جمال مبارك میفرماید (اتلوا آیات اللّٰه فی كلّ صباح و مساء)

۱۸- نهی از آزار حیوانات چنانکه حضرت عبدالبهاء میفرماید

(حیوان نظیر انسان در نزد اهل حقیقت بسیار عزیز است لهذا

انسان باید با انسان و حیوان هر دو مهربان باشد و بقدر امکان

در راحت و محافظت حیوان بکوشد)

۱۹- نهی از تراشیدن موی سر چنانکه حضرت بهاء اللّٰه

میفرماید (لاتطقوا رؤسکم قد زینها اللّٰه بالشعر) .

۲۰- رعایت لطافت در جمیع شئون چنانکه حضرت بهاء اللّٰه

میفرماید (کونوا عنصرا للطفه بین البریه) حضرت عبدالبهاء

میفرماید (چون انسان در جمیع مراتب پاک و ظاهر گردد مظهر

تجلی نور با هر شود)

۲۲- تاکید در استعمال گلاب و عطر

یکی دیگر از احکام حضرت بهاء اللّٰه جلّ اسمه الاعلی استعمال

گلاب و عطر خالص است در کتاب مستطاب اقدس آیه مبارکه ذیبل

در این باب نازل قوله الاطی :

(استعملوا ماء الورد شمّ العطر الخالص ...)

پس استعمال گلاب و عطر که نشانه‌ی از رعایت نظافت و پاکیزگی است بر هر شخص بهائی لازم و هر کس بقدر قوه و استطاعت خویش باید این امر مبارک را بموقع اجرا گذارد چنانکه در سالهای پیش نیز مکرر ذکر شده نظافت و پاکیزگی در این دور مبارک بینهایت ممدوح و پسندیده و مقبول است و اهل بها باید جوهر نظافت و لطافت باشند بقسمیکه آثار کثافت در بدن و لباس آنان دیده نشود جمال مبارک می فرماید (کونوا عنصراً اللطافه بین البریه) در هیچ دینی از ادیان الهیه تا این پایه راجع بنظافت تأکید نشده وقتی انسان از هر جهت پاک و نظیف باشد و بدن و لباس خود را طبق دستورات مبارک تمییز نگاه دارد و عطر و گلاب نیز استعمال کند هر کس بوی دلجوی پاکیزگی را از او استشمام خواهد نمود چه خوش است حال کسی که او امر و احکام الهی را بموقع اجرا و عمل بگذارد.

۲۳ - حرام بودن دست بوسی

یکی دیگر از احکام حضرت بها ؑ الله حرام بودن دست بوسی است در کتاب مستطاب اقدس آیه مبارکه ذیل در اینخصوص نازل قوله عزّ بیهانه :

(قد حرّم علیکم تقبیل الایادی)

پس بموجب حکم کتاب بوسیدن دستها بر اهل بها حرامست
 در ایام گذشته علما و روحانیون وقتی بر الاغ و استرخود
 سوار شده از کوچه و بازار عبور مینمودند مردم عوام هجوم
 آورده دست آنها را که برای همین منظور از آستین عبا بیرون
 آورده بودند میبوسیدند و این عمل را شواب بزرگ میدانستند
 گذشته از این کوچکترها برای رعایت احترام دست بزرگترها
 را میبوسیدند و غالباً رسم چنین بود که ضمن احوال پرسی
 میگفتند و هنوز هم اشخاص غیربها میگویند که (فلان دست
 شمارا میبوسد) این بود که حضرت بها ؑ الله جلّ ذکره الاعلیٰ
 این عادت ناپسندیده را مذمت فرموده احبّارا بترك آن مأمور
 ساختند پس شخص بها ئی باید قولاً و عملاً از این کار دوری نماید .

۲۴ - نبی از دروغ

یکی دیگر از احکام حضرت بها ؑ الله اجتناب از دروغ و تمسک
 به صدق خالص است در کتاب مستطاب اقدس آیه مبارکه ذیل در
 این باب نازل قوله الاعلیٰ :

(زینوا ... السنکم بالصّدق الخالص)

حضرت عبدالبها ؑ میفرماید قوله الاطیٰ :

(جمیع معاصی بیکطرف و کذب بیکطرف بلکه سیئات کذب

افزونتر است و ضررش بیشتر راست گو و کفر بگو بهتر است)

که کلمهٔ ایمان بر زبان رانی و دروغ گوئی (اگر همه گناهها را دریک کفه ترازو بگذارند و دروغ را در کفه دیگر آن کفه سنگین تر خواهد بود) شخص بهائی باید بکلی از دروغ دوری نماید و راستی را سرمایهٔ سعادت و شرافت خود داند . راستی مانند چراغ تابانی است که در شبهای تیرهٔ ظلمانی انسانرا بسر منزل عزت جاودانی رهبری نماید و دروغ بیفروغ چون چاه عمیقی است که شخص بدست خود برای محو و فناى خود بکند . تمام ادیان الهیه راستی را تمجید و دروغ را تشنیع فرموده اند .

پس شخص بهائی باید هرگز از راستی منحرف نشود و زبان خود را بدروغ نیالاید و این نصیحت الهی را همواره در گوش قرار دهد که میفرماید:

(زبان گواه راستی من است او را بدروغ میالائید)

۲۵ - تاکید در امانت

یکی دیگر از احکام حضرت بهاء الله جل اسمع الاعلی رعایت امانت و اجتناب از تصرف در مال دیگرانست از قلم مبارک جمال قدم جل ذکره الافخم راجع بامانت تأکیدات اکیدهٔ عدیده نازل گردیده که من باب نمونه بعضی از آن ذیلاً اشاره میشود :

۱- (امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق

قوام هر امری از امور با و منوط بوده و هست عوالم عزّت و رفعت و ثروت بنور آن روشن و منیر)

۲- (اگر امروز نفسی بطراز امانت فاش شود عندالله احب است از عمل نفسیکه پیاده بشطر اقدس توجه نماید... اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نابینا و کور مسطور است).
 ۳- (اگر احبای الهی بطراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند ضررّش به خود آن نفوس و جمیع ناس راجع).

حضرت عبدالسبها میفرمایند (با وجود قصور در امانت از ایمان و دیانت چه ثمری و چه اثری و چه نتیجه‌ای و چه فایده‌ای) انتهی برای امانت در این امر اعظم مقامی بسیار بلند معین گردیده و هر کس دارای امانت باشد در نزد خدا بینهایت عزیز و محترم است شخص امین کسی است که بمال دیگران طمع نوردودر امانت خیانت ننماید و در اموال غیر بقدر خردلی تصرف نکند و هرگز چشم بآنچه در ملک او نیست ندوزد. جمال مبارک میفرمایند قوله الاعلی (اهل بها نفوس هستند که اگر برمدان ذهیب مرورکنند نظرا لتفات بآن ننمایند) میفرمایند بندگان اشخاصی هستند که اگر از شهرهای پراز طلا عبورکنند هرگز اعتنا بآن ننمایند شخص بهائی باید مظهر امانت و دیانت باشد و بنصاح الهی در این باب عمل کند تا عزیزدو جهان گردد و در عالم ملک و ملکوت دارای مقامی رفیع شود.

۲۶- نهی از افتخار بر یکدیگر و مذمت خودپسند

یکی دیگر از تعالیم حضرت بها ؑ الله جل اسمہ الاعلی افتخار نکردن بر یکدیگر است در کتاب مستطاب اقدس آیة مبارکہ ذیل در این خصوص نازل قوله الاعلی :

(لیس لاحد ان یفتخر علی احد) یعنی هیچکس نباید بر دیگری افتخار کند و خود را از سایرین برتر داند .
حضرت عبدالبها ؑ میفرماید قوله الاحلی :

(... خودپسندی سبب جمیع اختلافات است هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست و آن اینست که انسان دیگری را نپسندد و خود را بپسندد . خودپسندی ... تکبر میآورد غفلت میآورد هر بلائی که در عالم وجود حاصل میشود چون درست تحریر میکنید از خودپسندیست ما نباید خود را بپسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم ... ماها باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم ... خدا نکند که در خاطر یکی از ماها خودپسندی بیاید خدا نکند خدا نکند ... ماها باید وقتیکه بخودمان نگاه میکنیم ببینیم از خودمان ذلیلتر خاضعتر پستتر کسی نیست و چون بدیگری نظراندازیم ببینیم از آنها کاملتر عزیزتر داناتر کسی نیست ... این کلمه خودپسندی انسان را از خدا غافل میکند)
پس هر فردی با دیدن موجب نوح الهی از خودپسندی بکلی

احتراز کند و هرگز خود را بر دیگران ترجیح ندهد.

۲۷- خداوند بر اسرار قلوب آگاه است

حضرت بها ءالله جلی اسمہ الاعلیٰ در الواح مبارکه بکمال صراحت بیان فرموده اند که خداوند بر اسرار قلوب آگاه است و چیزی از او جلی جلاله پوشیده و پنهان نیست افکار ما را میخواند ، گفتار ما را میشنود ، کردار ما را می بیند و در خط و طوط همیشه با ما است و ناظر اعمال ما اوشنوده و بصیر و دانا است در کلمات مکنونه میفرماید قوله الاعلیٰ :

(گمان مبرید که اسرار قلوب مستور است بلکه بیقین بدانید که بخت جلی مسطور گشته و در پیشگاه حضور مشهود)
و نیز میفرماید :

(... برستی میگویم که جمیع آنچه در قلوب مستور نموده اید نزد ما چون روز واضح و ظاهر و هویدا است ...)
در یکی از الواح باین بیان مبارک ناطق قوله الاعلیٰ :
(همه گمان نکنید که نرّه شی از اعمال نفسی مستور باشد ...)
جمیع اعمال و افعال و اقوال ناس در ساحت اقدس مشهود و واضح است) انتهى

شخص بهائی هر فکری که میکند و هر حرفی که میزند و بهر کاری که اقدام مینماید باید حق جلی جلاله را ناظر و شاهد اقوال و اعمال

خودبداند زیرا هیچ چیز از خداوند پوشیده و پنهان نیست .

۲۸- یکی از مناجاتهای حضرت بهاء الله

الها معبودا ملکا مقصودا

بچه لسان ترا شکر نمایم غافل بودم آگاهم فرمودی
 معرض بودم بپراقبال تأیید نمودی مرده بودم از آب حیات
 زندگی بخشیدی پژمرده بودم از کوشربیان که از قلم رحمت
 جاری شده تازگی عطا کردی پروردگارا وجود کلّ از جودت
 موجود از بحر کرمت محروم مفرما و از دریای رحمتت منع مکن
 در هر حال تأیید و توفیق میطلبم و از سما ء فضل بخشش قدیمت
 را سائلم توئی مالک عطا و سلطان ملکوت بقسا

۲۹- صعود حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله جل اسماء الاعلی پنجاه سال از حیات مبارک
 را که مملوّ از مشقت و مشحون از بلا و مصیبت بود صرف هدایت
 و تربیت اهل عالم فرموده راه راست را بایشان نمودند و نوع
 بشر را بطرح و سلام و محبت و آشتی دعوت نموده خیمه وحدت
 عالم انسانی را در قطب عالم بلند فرمودند و در سبیل اتحاد و
 اتفاق ابناء بشر که سالیان دراز در آتش اختلاف و بیگانگی
 میسوختند و ابرهای تیره تعصبات گوناگون آفاق قلوب آنها را

فراگرفته بود تحمّل همه گونه محنت و زحمت فرموده در سن هفتاد و هفت دوّم ذیقعده سنّه ۱۳۰۹ هجری قمری در قصر مبارک که خارج شهر عتّا واقع و در اواخر ایّام در آنجا سکونت داشتند صعود فرموده و هیكل عنصری ایشان از دیده ها پنهان شد.

بقعه مطهره در جوار قصر مبارک مرتفع و بروضه مبارکه موسوم و قبله گاه عموم بهائیان دنیا است پس از صعود حضرت بهاء الله رؤسا و علما و مختلفه تلگرافهای بحضور مبارک حضرت عبدالبها و مخا بره و قصیده های در مدح هیكل مبارک انشا نموده و جمیع بزرگی مقام آنحضرت شهادت داده اند. یوم نهم از صعود جمال مبارک حضرت عبدالبها و جمیع احبّاء را از زن و مرد دعوت و هنگام ظهر هفت نفر را بمحضرا نـسـور احضار نموده فرمودند که در ایّام عروضت جمال قدم کتابی سربسته بمن سپردند و فرمودند که پس از صعود باید آنچه در این کتابست اعلان نمائی و من هم نمیدانم که در این کتاب که بخط مبارک است چه مرقوم فرموده اند بعد از بیان این مطلب کتاب مبارک را گشودند و بیکی از احبّاء عنایت فرمودند که در آن جمع تلاوت نماید بعد جمیع احبّاء را احضار و در محضر جمیع مجدداً امسر بتلاوت فرمودند.

مطالب این کتاب مستطاب که بکتاب عهدی موسوم بسیار مهمّ

و ما برای رعایت اختصار چندجمله از آن بیانات مبارکسه
انتخاب و ذیلاً نقل مینمائیم :

۱- مقصود این مظلوم از حمل شداغ و بلایا و انزال آیات
واظهار بیّنات احماد نارضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق
افئده اهل عالم بنور اتّفاق منور گردد و بآسایش حقیقی
فائز .

۲- ای اهل عالم شمارا وصیت مینمائیم بآنچه سبب ارتفاع
مقامات شما است .

۳- بر راستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است و را بگفتار
زشت میالائید .

۴- امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بود
امروز ظاهر شده و میشود مقام انسان بزرگ است اگر بحق و
راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد .

۵- ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است
و را سبب عداوت و اختلاف مینمائید .

۶- نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیمی فی کتاب انتهی
نتیجه و ثمره کتاب مستطاب عهدی این آیه مبارکه است قوله
الاعلی :

(وصیة الله آنکه باید اغمان و افنان و منتسبین طسراً
بغض اعظم ناظر باشند)

در این بیان مبارک حضرت بها ء اللّٰه صریحاً غن اللّٰه الاعظم
وسرّ اللّٰه الاکرم حضرت عبدالبها ء ارواحنا لاحبّائه الفدارا
مرکزاً مقرر داده جمیع بها ثیان دنیا را بتوجه و اطاعت
نسبت بآحضرت ما مور فرموده اند.

۳۰ - حضرت عبدالبها ء

حضرت عبدالبها ء در بهار سنه ۱۲۶۰ هجری قمری نیمه شب
۵ جمادی الاولی یعنی همان لیلۀ بعثت حضرت ربّ اعلیٰ در
طهران تولّد یافتند.

از همان ایّام صباوت آثار عظمت و فطانت و شجاعت و شها مت
در وجود مبارک ظاهر و با هر بود بیازی چندان مایل نبودند و
بمدرسه ای برای طلب علم تشریف نبردند شاهزاده خانمی از
اهالی مغرب زمین از حضرت عبدالبها ء سؤال نموده که آنحضرت
در سنین طفولیت بچه چیز مایل بوده اند و حضرت عبدالبها ء
جوابی باین مضمون فرموده اند (میل و افری بخوانند و
شنیدن آیات حضرت باب داشتم و عادت من این بود که آنها را
لفظاً حفظ میکردم و معنأ میفهمیدم عشق من در ایّام طفولیت
این بود)

حضرت عبدالبها ء تا سن نه سالگی در نهایت عزّت و احترام
میزیستند و چون حضرت بها ء اللّٰه دچار تعدّیات شاه ایران و علمه

گردیدند حضرت عبدالبها * نیز در بلایا و رزایا از همان دوره کودکی شریک و سهیم آنحضرت شده در جمیع مراحل همراه و همراز جمال ابهلی بودند در ایام بغداد و قتیکه حضرت عبدالبها * بیش از دوازده سال نداشتند با علما و فضلا مذاکره و مناظره میفرمودند و جمیع از علم و کمال و احاطه ایشان متحیر بودند بقسمیکه آنحضرت را (حکیم جوان) میخواندند و وقتی از ایشان سؤال مینمودند که این علوم را در صغر سن از که آموخته اند جواب میدادند (والد بزرگوارم بمن تعلیم فرموده اند) حضرت عبدالبها * از حیث ظاهر نیز بر همه برتری داشتند و در جمال و زیبائی شهره دوران بودند جود و کرم و سخا و بذل مال فطری حضرت عبدالبها * بود و آنچه موجود داشتند ب دیگران نثار مینمودند حضرت عبدالبها * برای عائله مبارکه بهترین تسلی دهنده بودند و از زحمات و مشققات و بلا یای وارده بر ایشان میکاستند در ادرنه حضرت مولی الوری محبوب القلوب خاص و عام و صغیر و کبیر بودند رأفت و مهربانی ایشان قلوب جمیع را مجذوب خویش ساخته بود و اهالی از آنحضرت فقط به لفظ (آقا) یاد مینمودند در ابتدای ورود بگناهالی با احب بسیار بد رفتاری مینمودند و عذاب ایشانرا شواب میشمردند رفته رفته در پرتو حلم و بردباری و رأفت و مهربانی حضرت عبدالبها * دشمنان رام شدند و در شرارت ابرام نمیورزیدند

مصارف شخصی حضرت عبدالبها ؑ خیلی جزئی بود شبانه روز فقط دو مرتبه غذای بسیار ساده میل میفرمودند و لباسشان از پارچه های عادی بود هرگز را حتی را بر خود روانمیداشتند و اغلب بزاثرین گل عنایت میفرمودند.

یکی از بزرگان علم و ادب حضرت عبدالبها ؑ را چنین توصیف نموده است :

حضرت عبدالبها ؑ دارای قامتی معتدل و رعنا و منظری زیبا و دلربا میباشند قبا و لباده سفید در بر و مولوی برس دارند بنیه شان قوی و طلعتشان نورانی است گیسوان گاهی بر شانه شان پریشان و گاهی زیر مولوی نهان و از چهره شان آثار اطمینان نمایان و نگاهشان معتدل و چون خدنگ نافذ بر پیشانی عریضشان خطوطی مشهود که از بلایا و صدمات و رنج و تعب و سختی ها شیکه در سبیل هدایت گمراهان و بیداری خوابیدگان و رهنمائی کوران تحمل فرموده حکایت مینماید حضرت عبدالبها ؑ بجمیع بشر مهربان و نسبت بهمه ملاطفت بیپایان ابراز میفرمایند. از سیمای مبارک آثار مهربانی و شها مت و بزرگواری هویدا و آشکار بقسمیکه کسی یافت نمیشود که با آنحضرت روبرو گردد و بر عظمت و جلال و شدت ذکا ؑ و روشنی ضمیر و قلب حساس ایشان گواهی ندهد و از گفتار و کردارشان پی باین نکته نبرد که جمیع فضا ئل ایشان خدائی و موهبتی است نه بشری و

اكتسابی . تبسم ملایم حضرت عبدالبها * عقل را میربایسد و
 قلوب را بسمت خود میکشاند چنان مشی می فرماید که گوئی
 پادشاهی عظیم و یا حاکمی رعیت پرورد میان رعایای خود
 میخرامد .

حضرت عبدالبها * بسیار مقتدر و قوی هستند و با مردم
 رؤف و نسبت بخویشاوندان عطف و در احیان مذاکره با آنان
 چون پدری مهربان حرکات و سکنات و قیام و قعودشان کلی از
 قوت و شهامت و اقتدار و عظمت ایشان حکایت مینماید لسانشان
 فصیح بیانشان بلیغ سکوتشان در مواقع لازمه طولانی
 و تفکرشان عمیق است .

راه دیدار حضرت عبدالبها * هیچگاه بسته نیست و هر کس
 با ایشان میرسد چون برادر بزرگتری که انتظار ورود برادر
 کوچکتر را داشته باشد بدیده عطف و محبت با او مینگرند
 ضعیفانرا نوازش یتیمانرا پرورش فقرا را اطعام و
 بینوایانرا تفقد میفرماید و همواره نفوس را بخدمت نوع بشر
 و محبت تام نسبت با افراد نوع انسان میخوانند . . . حضرت
 عبدالبها * فقط در بلاد امریکا متجا و زازشمد خطا به القا فرموده
 و تعالیم عظیمه شی انتشار داده اند در حالتیکه سن مبارکشان
 در آن اوان از هفتاد متجا و ز بوده است ^۱

۳۱- از اشعار جناب نعیم رابع به مسافرت

حضرت عبدالبهاء به غرب

ملك ايران بكشور امريك	میفرستد بمیمنت تبریک
شمس مشرق برآمد از مغرب	لیک مشرق نشد از آن تاریخ
کرده یکخطه مشرق و مغرب	کرده یکفرقه دیلم و تاجیک
داده دلها چنان بهم پیوند	که نیا بدالی الابد تفکیک
گرچه از راه آب و گل دورند	لیکن از راه جان و دل نزدیک

۳۲- یکی از مناجاتهای حضرت عبدالبهاء

هو الله

الهی الهی هؤلاء الاطفال فروع شجرة الحیات و طیور حدیقه
التجاة لثالی صدق بحر رحمتک اوراد دروژه هدايتک ربنا انا
نصبح بحمدک و نقدس لک و نتضرع الی ملکوت رحمانیتک ان
تجعلنا سرج الهدی و نجوم افق العزة الابدیة بین السورئ و
علمنا من لدنک علماً یا بهاء الابهی ع ع

۳۳- بعضی از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء

۱- ای احبای الهی الحمد لله امر الهی در دوره بها شعی
روحا نیّت محضه است تعلق به عالم جسمانی ندارد نه جنگ و جدال

و نه ننگ و وبال نه نزاع با امم است و نه پر خاش با قبائل
 وملل... روحانیت اندر روحانیت است تا توانید خا طرمسوری
 نیازارید چه جای انسان و تا ممکن است سر ماری مکوبید تا چه
 رسد بهردمان .

۲- احبای الهی باید مظاهرحمت عامه باشند و مطالع فیض
 خواص مانند آفتاب برگلشن و گلخن هردوبتا بند و بمشابهت ابر
 نیسان برگل و خار هردوببارند جزمهر و وفا نجویند و طریق
 جفانپویند و غیراز راز صلح و صفانگویند این است صفت
 راستان و این است نشانه بنده آستان .

۳- زنهار زنهار ازاینکه قلبی را برنجانید زنهار زنهار
 ازاینکه با نفسی بخلاف محبت حرکت وسلوک کنید زنهار زنهار
 ازاینکه انسانی رامأ یوس کنید هر نفسیکه سبب حزن جانی و
 نومیدی دلی گردد اگر در طبقات زمین مآ وی جوید بهتر از آنست
 که بر روی زمین سیرو حرکت نماید و هر انسان که راضی بذلت
 نوع خویش شود البته نابود شود بهتر است زیرا عدم اوبهتر از
 وجود است و موت بهتر از حیات پس من شمارا نصیحت مینمایم
 تا توانید در خیر عموم کوشید و محبت و خدمت و الفت در کمال
 ظوص بجمیع افراد بشر نمائید.

۴- در کتاب الهی در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباری
 است نه اختیاری یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و

پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیردهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند... البتّه طفل را اگر بکشند بهتر از این است که جاهل بگذارند... اول تکلیف یاران الهی و اما ء رحمانی آن است که در تربیت و تعلیم اطفال ذکور و اناث کوشند و دختران مانند پسرانند ابداً فرقی نیست... البتّه بجان بکوشید که اطفال خویش علی الخصوص دختران را تعلیم و تربیت نمائید و هیچ عذری در این مقام مقبول نه .

۳۴ - حضرت ولی امر

چهل روز بعد از صعود حضرت عبدالبها ء الواح مبارکه و صایا در جمع اهل بها ء تلاوت و مرجعیّت و مرکزیت حضرت شوقی ربّانی معلوم و مسلم گردید حضرت ورقه علیا همشیره حضرت عبدالبها ء تلغراف ذیل را با اهل بها در شرق و غرب عالم مخا بهره فرمودند:

(کتاب وصیّت مبارک ارسال شد شوقی افندی مرکز امر)

اینست مندرجات قسمتی از الواح و صایای حضرت عبدالبها ء:

(ای یاران بعد از مفقودی این مظلوم بایدا غمان و افغان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احبّای جمال ابهی توجه بفرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دو حه رحمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند

زیرا آیت الله و غص ممتاز و ولی امر الله و مرجع جمیع اغما^ن
 وافنان و ایادی امر الله و احب الله است و مبین آیات الله
 اگرچنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت بحق کرده ...

بمحض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امر الله
 گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بها نمایند و ابداً
 بهانه ای از او قبول ننمایند) انتهى

بموجب الواج مبارکه و صایا حضرت شوقی ربانی ولی امر الله
 و مرجع جمیع احب میباشد و در چندین جای وصیتنامه مبارک
 حضرت عبدالبهاء اهل بها را با طاعت ایشان امر فرموده و بکمال
 صراحت بیان فرموده اند که هر کس با حضرت ولی امر الله مخالفت
 نماید با خدا مخالفت کرده و هر کس از طاعت ایشان خارج شود
 از طاعت حق سر باز زده و هر کس آن حضرت را انکار نماید خدا
 را انکار کرده است و همچنین دستور فرموده اند که هر کس
 کمترین مخالفتی با حضرت ولی امر الله نمود باید فوراً او را از
 جمع اهل بها اخراج نمایند و ابداً بهانه از او قبول نکنند
 عظمت مقام حضرت ولی امر الله ارواح فداه از سؤال و جواب
 ذیل معلوم میگردد:

در ابتدای طفولیت آن حضرت یکنفر از خانمهای امریکائی حضور
 حضرت عبدالبهاء عرض میکنند که از قراریکه ما از کتابهای آسمانی
 استنباط کرده ایم ولی امر الله بعد از شما باید نفسی باشد که

الآن طفل است و موجود آیا درست فهمیده ایم یا خیر ؟ در جواب لوح مبارکی بزبان عربی نازل میشود که مضمون آن بفارسی چنین است :

(ای کنیز الهی این طفل مولود و موجود است و بزودی برای او امر عجیبی باشد که در آینده آنرا خواهی شنید و خواهی دید او را بکاملترین صورت و بزرگترین موهبت و تمامترین کمال و بزرگترین قوّت و شدیدترین قدرت روی او چنان خواهد درخشید که آفاق را روشن خواهد نمود پس این کیفیت را فراموش مکن مادامیکه در قید حیاتی زیرا برای آن آثاری است طسی روزگارها و قرن‌ها) .

در این لوح مبارک بچند نکته دقیق باید توجه نمود :

اول - آنکه حضرت عبدالبها ؑ در جواب سؤال کننده بصریح

بیان میفرمایند که ولی امر الله الحال موجود است .

دوم - آنکه حضرت عبدالبها ؑ در مدح و ثنای حضرت ولسی

امرالله چیزی فروگذار نفرموده و به عبارات (کاملترین صورت)

(بزرگترین موهبت) ، (تمامترین کمال) ، (بزرگترین قوّت) ، (شدید

ترین قدرت) آنحضرت را ستوده اند .

سوم - آنکه بصریح بیان خبر داده اند که قدرت و عظمت ایشان

عالم را فرا خواهد گرفت چنانکه میفرمایند روی آنحضرت چنان

متمللاً خواهد شد که دنیا را منور خواهد نمود .

چهارم - آنکه صریحاً میفرماید که آثار عظمت و قدرت آنحضرت طیّ قرن‌ها و روزگارها مشهود و نمایان خواهد بود.

از همین لوح مبارک مختصریکه راجع بحضرت ولیّ امرالله در زمان طفولیت آنحضرت از قلم مبارک حضرت عبداللّه نازل شده مقام و عظمت هیکل مبارک بر هر فردی واضح و معلوم میگردد و اگر کسی بدقت الواح مبارکه و مایا را زیارت نماید و مخصوصاً در خطبه آن کتاب مبارک بکمال امعان نظر کند خواهد فهمید که پی بردن بمقام حضرت ولیّ امرالله کار سهل و آسانی نیست و بزرگان و دانشمندان و فضلا نیز از ادراک مقام آنحضرت چنانکه باید و شاید عاجز و قاصرند. بهائیان حقیقی و بندگان باوفای جمال مبارک در ۲۰۷ اقلیم از اقلیم دنیا نسبت بمقام مبارک حضرت ولیّ امرالله خاضع و خاشع و بنده فرمانبردارند و هر امری از ساحت مقدّس ایشان ما در شده بجان و دل اطاعت نموده و مینمایند.

خوشا بحال ما که در ظلّ ظلیل چنین مولای عزیز محشوریم و باید شب و روز بدرگاه الهی دعا و مناجات نمائیم که خداوند ما را تا آخرین نفس برضای مبارکش نائل و فائز فرماید زیرا سعادتی بزرگتر از فائز شدن برضای حضرت ولیّ امرالله نبوده و نیست.

۳۵- چند جمله آریانات مبارکه حضرت ولی امر الله

ارواحنا فنداه

- ۱- برادران و خواهران روحانی عالم بشر منتظر است و قلب حضرت عبدالبها * در ملکوت الهی متمنی و شائق که بها ثیان تعالیم حضرت بها * الله را از حیث قول بحیث عمل رسانند این چه فرصت مبارکی است با پداقدام نمود.
- ۲- مقصود این است که با اعمال و افعال تبلیغ امر حضرت بها * الله نعاشیم .
- ۳- هر نفسی که خود را بشیم و حلل تقدیس و تقوی و اخلاق مزین ندارد او بهائی حقیقی نه ولو اینکه با این اسم موسوم و موصوف و معروف
- ۴- میل و رضا بلکه امر شدید حضرت عبدالبها * در این است که بها ثیان در جمیع امور حسی در جزئیات و معاملات پومیه و روابط افراد با یکدیگر بحسب تعالیم الهی رفتار نمایند.
- ۵- باید بهرنحویکه ممکن است قبل از هر چیز قلب را صاف و نیت را خالص نمود و الا اقدام به هیچ امری نتیجه و شمیری نبخشند.
- ۶- باید اوقات مخصوصه تذکر و تنبّه و دعا و مناجات را فراموش ننمود چه که بدون فضل و عنایت الهیه موفقیت و ترقی و

پیشرفت در امور مشکل بل ممتنع و محال .

ع ۳۶ - یکی از مناجاتهای حضرت ولی امر^ت

ای مولای توانا نظری از عالم بالا باین بندگان بینوا
 نما و آه و انین این خسته دلان را اجابت کن موعسی
 آشفته گان رویت را برکتی عظیم بخش و بر اجرای وصایای
 مبرمات موفق دار لیب فراق را بمیاه عذاب اجرا^ت
 عظیمه در سبیل امرت بنشان و حزن و اندوه این مصیبت زدگان
 را از صفحات قلوب بتحقق وعده های جانپرورت محو و زائل
 کن ذوق و شوق تبلیغ را در قلوب و ارواح تولید کن و
 موانع حالیه را یک یک مرتفع ساز قلوب را استعدادی
 شدید بخش و ناشرین لوا^۶ مجید را بخلع تقدیس و تنزیسه
 و خلوص نیت و راستی و صداقت مزین فرما ابواب رخا^۷ بر^۸
 آن اسیران مظلوم بگشا و عزت جاودانی را بیاران عزیزت
 عطا کن توشاهد و آگاهی که این مشیت ضعفا جز تونجویند
 و حرز و موثلی جز تونخواهند و امیدوار تکالی جز وعده های
 مریحه ات و تأییدات لاریبیه ات نداشته و ندارند تو^۹
 مقتدر و توانا و بینا و شنوا بنده آستانش شوقی

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

قوله الاطی :

" تربیت الهیه اول در عقائد ربّانیّه و ایمان و ایقان و دلائل کلیّه و حجج بالغه بر حقیقت امرالّٰه و این بغایت سهولت تعلیم گردیده شود. مثلاً معلّم هر روز يك مسئله از این مسائل الهیه را در بین اطفال طرح نماید که با هم مذاکره نمایند خود اطفال بنهایت شوق آیند مدت قلیلی طفل صغیر استدلال به آیه و حدیث نماید . "

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

قوله عزّ بیهانه :

"... نفوس مبارکه و قدماى احباب نورسیدگان محبت اللّٰه را در مدارس تبلیغ جمع نمایند و جمیع براهین و ادلّٰه و حجج بالغه الهیه را تعلیم دهند و تاریخ امر را تشریح نمایند و آنچه ادلّٰه ظهور موعود در کتب و صحف الهیه از قبل موجود آنها را نیز تفسیر کنند تا نورسیدگان در جمیع این مراتب ملکه تامّه حاصل نمایند."

فصل سوم

بِسْمِ رَبِّنا الْبَتِّی الْأَبْنِی

۱- بهائی کیست؟

در جواب سؤال " بهائی کیست؟ " حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فداء میفرمایند قوله الاطس :
 " هر نفسی که بموجب تعالیم حضرت بهاء لله رفتار نماید بهائی است و بالعکس کسیکه پنجاه سال خود را بهائی نامید و بموجب تعالیم مبارک رفتار ننموده بهائی نیست . شخص گریه المنظری ممکن است خود را جمیل و زیبا نامد و شخص سیاهی خود را سفید خواند ولی هیچکس حتی خود او فریب این قول را نخواهد خورد " ۱

و نیز میفرمایند قوله عزبیهانه :

" بهائی با یدشمع آفاق باشد و نجم ساطع از افق اشراق اگر چنین است نسبتش حقیقی است و الا نسبت مجازی است و بی شمر و بی پا مانند شخصی سیاه است نامش الماس و بحقیقت زاغ و غراب است ولی سمش بلبل خوش آواز از انتساب اسمی چه فائده و از لفظ بهائی چه شمر ؟ بحقیقت باید بهائی بود

و ملتجی بعتبة مقدّسه حضرت نامتناهی " ۱ -

و همچنین میفرمایند قوله الاطی :

" بهائی را بصفت شناسند نه با سم و بخلق پی برنسد
نه بجسم یعنی چون شخصی یا بند درگفتار آیت توحید و در
رفتار جوهر تجرید و در کردار حقیقت تقدیس فریاد برآورد که
این بهائی است اگر چنین شویم نور مبین در جبین بتابد و آ
و اسفا علینا بما فرطنا فی جنب اللّٰه " ۲ -

و نیز میفرمایند قوله عزّ بیانہ :

"... بهائیان باید ممتاز باشند باید عملشان بیش از قولشان
باشد بعمل رحمت عالمیان باشند نه بقول برفتار و اعمال
و کردار خودشان اشبات صداقت کنند، اشبات امانت نمایند،
فضائل عالم انسانی را آشکار کنند، نورانیت آسمانی را واضح
نمایند، اعمالشان فریاد برآورد که من بهائی هستم تا سبب
ترقی عالم انسان شوند اگر انسان با عمل بهائی قیام و رفتار
کند هیچ قول لازم ندارد... " ۳ -

حضرت ولیّ امر اللّٰه ارواحنا لالطافه الفداء میفرمایند قوله
عزّ بیانہ :

۱- مکاتیب عبدالبها * جلد شانسی صفحه ۲۷۹

۲- مکاتیب عبدالبها *

۳- از خطابات حضرت عبدالبها *

"... هر نفسی که خود را بشیم و حل تقدیس و تقوی و اخلاق
 مزین ندارد او بهائی حقیقی نه ولو آنکه باین اسم موسوم
 و معروف " پس شخصی بهائی بقول شنها اکتفا ننماید و بیآداب
 حسنه و اخلاق مرضیه و کردار پسندیده از دیگران ممتاز شود تا
 مصداق این بیان مبارک گردد قوله الاطی :
 " بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی "

۲- اتموا آیات الله فی کل صباح و مساء

برای اینکه شخصی بهائی بتعالیم و احکام حضرت بهاء الله
 عامل شود باید دستور مبارک ذیل را بموقع اجرا گذارد قوله
 الاعلی :

" اتموا آیات الله فی کل صباح و مساء ان الذی لم یتم
 لم یوف بعهد الله و میثاقه "
 " اقرؤوا الالواح لتعرفوا ما هو المقصود فی کتب الله العزیز
 الوهاب "

بموجب بیانات مبارکه فوق تلاوت آیات الهی در صباح و مساء
 براهی بها واجب و لازم است زیرا :

اولاً - امر صریح کتاب مستطاب اقدس است و هر بهائی ثابتی

مکلف بر اطاعت میباید.

ثانیاً - بدون تلاوت الواح و آیات بر منظور و مقصود حقیق
جلی جلاله اطلاع حاصل نتوان نمود.

ثالثاً - بدون اطلاع عمل بتعالیم الهیه امکان پذیر نمی باشد

رابعاً - مؤانست با آیات و الواح مبارکه صیقل روح و صفای
قلب و سرور خاطر و موجب تنبّه و تذکراست .

جمال قدم جلی ذکره الاعظم میفرمایند قوله الاعلی :

" طیب جمیع علتها ی تو ذکر من است فراموشش منما "

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله عزّ بیانہ :

" هر روز صبح فرض و واجبست الواح و مناجات خوانده شود "

آیات غذای روح است روح قوی میشود و بدون آن از کار میافتد .

حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه میفرمایند قوله الاحلی :

" ... باید اوقات مخصوصه تذکر و تنبّه و دعا و مناجات را

فراموش ننمود چه که بدون فضل و عنایت الهیه موفقیت و ترقی

و پیشرفت در امور مشکل بل ممتنع و محال " .

پس ما باید بموجب تأکیدات شدیدة فوق صبح و شام

آیات و الواح الهیه را تلاوت نمائیم و در اجرای این حکم

محکم فتور و قصور روا نداریم .

۳. اعمال و حدودی حباً لجمالی

بهاشی حضرت بها ءالله را " مظهر کلتیة الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیة " ^۱ میشناسد و تعالیم مبارکه ایشان را بگانه وسیله نجات نوع بشر از گرداب فنا میداند و او امر و احکام آنحضرت را فقط از جنبه عشق و ایمان و ادای وظیفه بندگی "نه بطمع بهشت و ترس از دوزخ" بموقع اجرا و عمل میگذارد و نقطه نظر گاهش همواره تحصیل رضای حق جلّ جلاله است و همیشه بیانات مبارکه ذیل را مد نظر قرار میدهد قوله الاعلیٰ:

"... ان اعمالوا حدودی حباً لجمالی" ^۲

" لا تترك اوامری حباً لجمالی ولا تنس وصایای ابنتغافلرضائی" ^۳

بهاشی حقیقی در جمیع احوال بزبان حال بدرگاه غنی متعال تضرع و زاری و عجز و بیقراری مینماید و از آستان مقدس مسئلت میکند که برضای مبارک مظهر امر الهی فائز و بآنچه شایسته و سزاوار بندگی درگاه کبریاست مفتخر و ناثل گردد و بیان مبارک ذیل را پیوسته نصب العین خویش قرار میدهد قوله عزّ کبریائه :

۱- الواح مبارکه و وصایای حضرت عبدالبها ء

۲- کتاب مستطاب اقدس

۳- کلمات مکنونه

" قل روح الاعمال هورمائی وعلق کت شئ بقیولی " ۱

۴- جمع انبیاء بشارت به ظهور حضرت بهاء

جل ذکره الاعلی دادواند

حضرت عبدالبهاء ۶ در یکی از خطابات مبارک میفرماید قوله عز بیانه :

" ... در جمع کتب الهیه بشارتی است که بشارت میدهد روزی خواهد آمد که موعود جمع کتب ظاهر خواهد شد و یک قسرن نورانی تشکیل خواهد کرد علم صلح و سلام بلند خواهد شد وحدت عالم انسانی اعلان خواهد گردید در میان اقوام و امم بغض و عداوت نماند جمع قلوب ارتباط بیکدیگر نماید در تورات مذکور است - در انجیل مذکور است - در قرآن مذکور است - در زند و اوستا مذکور است در کتاب بودا مذکور است خلاصه در جمع این کتب مذکور است که بعد از آنکه تاریکی عالم را احاطه نمود آن روشنائی طلوع نماید نظیر آن است که چون شب خیلی تاریک شود دلیل بر ظهور روز است و همچنین هر وقت که ظلمت فحالت عالم را احاطه کند و نفوس بشر بکلی از خدا غافل شوند و مادیات بروحانیات غلبه نماید جمیع ملل مانند حیوان غرق در عالم طبیعت گردند و از عالم حقیق

بیخبر و خدارا فراموش نمایند در همچو وقتی آن آفتاب طلوع خواهد نمود و آن صبح نورانی ظاهر خواهد شد... " انتهى

کلیه اهل عالم از بودائی و برهمنائی ، موسوی و زردشتی عیسوی و مسلمان بموجب بشارت کتاب مقدس خویش بکمال بیصبری و بیقراری در انتظار آن روز بزرگ بوده و هستند و شب و روز در معابد دعاها و تضرعها نموده و مینمایند که موعودشان بزودی ظاهر گردد و عالم خاک را بفروغ تعالیم خویش تا بناک فرماید .

آن ظهور عظیم با اعتقاد اهل بها ظهور جمال اقدس الهی و آن روز بزرگ قیام حضرت بها ؑ الله بر امر خداوند علی اعلی است .

چون بنای این جزوه بر اختصار است بیکی دو آیه از کتب مقدسه ذیلاً اقتصار میشود طالبین تفصیل بکتب استدلالیه اهل بها مراجعه فرمایند .

حضرت اشعیا ؑ نبی میفرماید :

" بیابان خشک و زمین خشک شادمان خواهد شد و صحرا بوجد آمده مثل گل سرخ خواهد شکفت ... مجدلبنان و بها ؑ کرمل و شارون بآن عطا خواهد شد ایشان مجدرب بها ؑ خدای ما را خواهند دید " ۱

حضرت عاموس نبی میفرماید :

۱- اشعیا ؑ نبی فصل ۳۵ عبارت عربی آن بشرح ذیل است :

" تفرح البریه و الارض الیایسه و یبتهج القفر و یزهركا النرجس یزهرا زهاراً و یبتهج ابتهاجاً و یرنم یدفع الیه مجدلبنان بها ؑ کرمل و شارون هم یرون مجدالرب بها ؑ الیها "

" پس ای اسرائیل خویشتن را مهیا ساز تا با خدای خود ملاقات نمائی زیرا اینک آنکه کوهها را ساخته و بسا در آفریده است و انسان را از فکرهای خودش اطلاع میدهد و فجر را بتاریکی مبدل میسازد و بر بلندیهای روی زمین میخرامد بیهوه خدای لشگرها اسم او میباشد " ^۱

در انجیل میفرماید :

" تسلی دهنده که پدر او را با اسم من میفرستد او همه چیز را بشما تعلیم خواهد داد... بعد از این بسیار باشما نخواهم گفت زیرا که رئیس این جهان میآید " ^۲

حضرت زردشت فرموده :

" پس از غلبه تازیان و پریشانی بهدینان در ایران بزرگی از نژاد خسروان کیان برانگیزم تا جهان را از خاور و باختر بپزدان پرستی گرد آرد... "

فردوسی شهیر علیه الرحمه اشاره باین بیان چنین میفرماید:

۱- عاموص نبی باب چهارم . عبارت عربی آن آیه این است :
 " فاستعد للقاء الکھک یا اسرائیل فاتھ هوذا الذی صنع
 الجبال وخلق الریح و اخبر الانسان ما هو فکره الذی يجعل
 الفجر ظلاما و یمشی علی مشارف الارض بیهوه الکھ
 الجنود اسمہ "

۲- انجیل لوقا باب ۱۴

- " از این پس بیاید یکی نامدار یزدت سواران نیزه گذار " ^۱
 " یکی مرد پا کیزه نیک خوی بهدودین یزدان شود چا رسوی " ^۲
 " کزو گردد ایمن جهان از بسدی بهبتا بدازا و فره ایزدی " ^۳
 در قرآن کریم میفرماید :

" من كان يرجو لقاء الله فان اجل الله لات وهو السميع
 العليم... والذين كفروا بآيات الله ولقاءه اولئك يكفون من
 رحمتي واولئك لهم عذاب اليم " ^۴
 همچنین میفرماید قوله تعالى :

" ان الذين لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحياة الدنيا واطمأنوا
 بها والذين هم عن آياتنا غافلون... اولئك ما وليهم النار
 بما كانوا يكسبون " ^۵

- ۱- مقصود مملکت ایران و با لخصّ ما زندران است
- ۲- دیانت الهی بجهات اربعه عالم منتشر شود
- ۳- جلال خداوندی - کنایه از حضرت بها ؑ الله است
- ۴- سوره عنكبوت ترجمه آیه مبارکه : کسیکه باشد امیدوار ملاقات خدا پس بتحقیق وعده خدا وندآینده است و اوست شنوای آگاه ... و کسانی که کافر شدند بآیات خدا و ملاقات او آن گروه نا امید شدند از رحمت من و آن گروه مر آنها را شکنجه دردناک است " (از تفسیرا بها لفتح رازی)
- ۵- سوره یونس ترجمه آیه مبارکه : " بدرستی که آنانکه امید ندارند دیدار ما را و راضی شدند بزندگی دنیا و اطمینان خاطر داشتند بزندگی دنیا و آنکسانیکه از آیات ما غافلند آن گروه مکافا نشان آتش است بسبب آنچه که کسب کرده اند " (از خلاصة التفاسیر)

" بدبتر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون "۱

جناب نعیم میفرماید :

" همه انبیا از ربّ نبیل داده اخبار را بین ظهور جلیل "

" همه انبیا که پی زپه اند مندرین و مبشرین و یسند "

۵- حضرت نقطه اولی
مبشر عظیم جمال اقدس ابی میباشند

حضرت عبدالسبا در یکی از خطبات مبارک میفرماید :
الاطلسی :

" ظهور حضرت باب عبارت از طلوع صبح است چنانکه طلوع صبح بشارت بظهور آفتاب میدهد همین طور ظهور حضرت باب علامت طلوع شمس بها بود یعنی صبحی بود نورانی که آفاق را روشن کرد و آن انوار کم کم نمایان شد تا عاقبت مهر رخشان جلوه نمود حضرت باب مبشر بطلوع شمس بها ءالله بود و در جمیع کتب خویش بشارت بظهور حضرت بها ءالله داد حتی در اول کتابیکه موسوم به " احسن القصص " است میفرماید : (یا سیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لک وما تمّنت الا القتل فی سبیلک) نهایت آرزوی حضرت باب شهادت در این سبیل بود " ... انتهی

(- سورة رعد ترجمه آیه مبارکه : تدبیرمینما پیدا مررا وتفصیل میدهد آیات را تا آنکه شما بلقاء پروردگارتان یقین نمائید)

نقل کتبیہ بشارات حضرت نقطۃ اولیٰ عزّا سمہ الاعلیٰ راجع بظہور
من یظہرہ اللہ جمال اقدس ابہیٰ در این مقام البتہ خارج از حیز
امکان است فقط برای نمونہ چند جملہ از بیانات مبارکہ متعالیہ
آنحضرت اکتفا میگردد :

۱- " در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکہ قصد شدہ کہ
اطاعت کنید من یظہرہ اللہ را "

۲- " من آمن بمن یظہرہ اللہ فکانتما آمن باللہ ...
ظہور اللہ در ہر ظہور کہ مراد از مشیت اولیہ باشد بہاء اللہ
بودہ و ہست کہ کتشی نزد بہاء او لاشیٰ بودہ و ہست "

۳- " وفي سنة التسع انتم بلقاء اللہ ترزقون "

۴- " اگر يك آيہ از آیات من یظہرہ اللہ را تلاوت کنی
اعزّ تر خواہد بود از آنکہ کلّ بیان را ثبت کنی "
جناب نعیم در این مقام فرمودہ :

گفتم ای قوم غیر من یظہر	از بیانم نبودہ مدّ نظر
گفتم اندر بیان بہانک بلند	قبلہ شی نیست غیر من یظہر
گفتم ایندم اگر شود ظاہر	منم اورا نخست فرمانبر
گفتم از صدر جای او بنہید	شا پیدا بیندم در آیدم از در
گفتم اورا شہوت بنویسید	رأس ہر نوزدہ بیکدیگر
.....
گفتم اندر حضور حضرت او	من يقول لِمَ بِمُ فکفر

گفتم آنکس که میکند انکار عدم است از وجود او بهتر

اسم او هر چه در بیان خیر است

ذکر هر دو ن خیر از غیر است

ع - مختصر تاریخ حیات مبارک حضرت ربّ اعلی

الف - او ان طفولیت

اسم مبارک حضرت نقطه اولی سیدعلی محمد و اسم والدشان

سید محمد رضا و نام والده شان فاطمه بگم میباشد روز اول

محرم سنه هزار و دو بیست و سی و پنج هجری قمری در شهر شیراز

تولد یافتند و والدین ایشان هردو از خاندان اصیل و شریف

و در تمام فارس مشهور بتقوی و تدبیر و در انظار عموم محترم و

بزرگوار بودند والد حضرت اعلی چند سال بعد از تولد ایشان

وفات یافت و دانی شان جناب حاجی میرزا سیدعلی که بعدها

در طهران بدرجه رفیع شهادت نائل گردید کفیل آنحضرت شد

وقتی حضرت اعلی بسن ۶ یا ۷ رسیدند دانی شان ایشان را

بمکتب شیخ عابد که مردی عالم و فاضل و پرهیزکار و صالح بود

بردند. شیخ مزبور حکایت فرموده که وقتی از حضرت اعلی

تقاضا نمودم (بسم الله الرحمن الرحيم) را تلاوت نماید فرمودند

تا معنی این کلمات روشن نشود نمیخوانم من چنین وانمود

کردم که نمیدانم جواب فرمودند که من واقف بمعانسی آن کلمات هستم اگر اجازت دهید شرح دهم و متعاقب این اظهار بفاحت و بلاغتی عجیب اللّٰه و رحمن و رحیم را تشریح و تفسیر نمودند و بیان ایشان با اندازه ای جدّاب و بدیع بود که تا آن زمان نظیر آن را از احدی نشنیده بودم . پس از مشاهده این آثار از کودکی خردسال با خود گفتم باید ایشان را نزد دائی شان بفرستم و حقیقت حال را عرضه دارم و کاملاً تفهیم نعایم که من لائق تعلیم چنین طفل بی مثیل و نظیر نمیباشم روزی دائی آنحضرت را در خلوت ملاقات و با ایشان اظهار نمودم که من در همشیره زاده شما قوّه عجیبه ای میبینم که مخصوص بحضرت صاحب الزّمان است و پس با ایشان چون اطفال عادی رفتار نتوان نمود خوب است شما ایشان را بکمال عنایت و مکرمت در خانه نگهدارید و بمکتب روانه نفرمائید زیرا این طفل بتعلیم نفوسی امثال من نیاز مند نمی باشد . ولی جناب خال راضی با این امر نشدند و آنحضرت را نصیحت نمودند که بمکتب بروند و در آنجا مانند سایر اطفال باشند و چون دیگران بدرسم معلّم گوش فرادارند و طوری رفتار فرمایند که زیاده از حدّ جالسب انظار نباشد هر چند حضرت اعلیٰ با صرار دائی شان بمکتب تشریف بردند ولیکن آثار علم لدنی و حکمت و فضیلت موهوبی که خارج از حدود بشری است پیوسته از آنحضرت ظاهر و باهر بود بدرجه ای که

عاقبت دایشان ایشان را از مکتب خارج نموده در تجارت شریک
و سهم خود فرمودند.

ب - بعد از بلوغ

بعد از بلوغ حضرت اعلیٰ عازم بندر بوشهر گردیده ابتدا
بشرکت خال شان جناب حاجی میرزا سیدعلی و بعد مستقلاً بتجارت
پرداختند اوقات توقف در بوشهر آثار عظیمه از ایشان ظاهر و
مطالب مهمه حاوی دستورات و نصح و دعا و مناجات از قلم
مبارکشان صادر . هر چند بظاهرمشغول تجارت بودند ولی بهاطن
پیوسته با خداوندی انباز در راز و نیاز معروف است که
حضرت اعلیٰ فرموده هرگز برای رسم نشان بر بسته های تجارتنی
منحنی نشدم الا آنکه در همان حال تحمید خداوند ذوالجلال را بجا
میآوردم . نزدیکان و بسته گان حضرت اعلیٰ از این که آنحضرت
اعتنائی با مورتجارت نداشتند متفکرونگران بودند مخصوصاً
یکی از دایه های ایشان حاجی سید محمد مکرر حضرت را نصیحت
مینمودند که بیشتر بکسب و کار پردازند ولی دایه دیگر جناب
حاجی سیدعلی میفرمودند که ایشان را بحال خود گذارید زیرا
اعمال و اقوال ایشان فی الحقیقه موافق بارضای الهی است
حضرت نقطه اولیٰ در این اشنا سفری بعثت نمودند مدت ۶ ماه
در آنمحل توقف فرمودند صیت بزرگواری و روحانیت و نورانیت

ایشان در این اوان بین عموم مخصوصاً تجاریکه با آن حضرت سر و کار داشتند منتشر شد و همه شهادت میدادند که این جوان نورانی دارای جمیع صفات رحمانی است .

ج - اظهار امر

دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری قمری حضرت نقطه اولی در شیراز اظهار فرمودند . اول کسیکه بحضرت اعلی اقبال نمود و بلقب باب الباب ملقب گردید و در تاریخ امر مقامی شامخ احراز فرمود . جناب ملا حسین بشروئی بود ولی بعد متدرجاً ۱۷ نفس دیگر بآن حضرت ایمان آوردند که جمعاً ۱۸ نفر شدند و از لسان مبارک به حروف حی تسمیه یافته بدستور آنحضرت برای هدایت ناس با طرف ایران حرکت نمودند .

و - سفر حج

حضرت اعلی در ماه شعبان سنه ۱۲۶۰ بهمراهی حضرت قدوس که یکی از حروف حی بودند و در این امر مبارک منزلتی شایان و شهرتی بی پایان حاصل فرمودند از طریق بوشهر و جدّه عازم مکه گردیدند که در آن مرکز مهم اسلامی پیام عظیم الهی را گوشزد نفوس مستعدّه روحانی فرمایند و در عرض راه نیز از قلم و لسان

آنحضرت پیوسته آیات با هرات مادر و نازل .

هـ - مراجعت به ایران

بعد از مراجعت از سفر حجّ چون خبر ورود حضرت به بوشهر رسید
 علما و غوغا و هیجان عظیمی برپا نموده و حاکم فارس حسینخان
 آجودان باشی را که مردی جاهل و از نوشیدن شراب بسیار عقلش
 زائل شده بود بر آن داشتند که حضرت اعلیٰ را دستگیر و سیاست
 و تهزیر نماید . حاکم فارس بصواب دید علما و دوازده تن سوار
 ببوشهر فرستاد که آنحضرت را تحت الحفظ وارد شیراز نمایند
 در عرض راه حضرت اعلیٰ بسواران برخوردند و از مقصدشان سؤال
 فرمودند ما مورین بقصد پنهان ساختن منظور خود اظهار نمودند که
 حسینخان حاکم فارس ایشان را برای انجام امر مهمی با بین صوب
 روانه نموده است حضرت اعلیٰ تبسم کنان فرمودند حاکم شما را
 برای دستگیر ساختن من فرستاده و من الحال تسلیم شما هستم
 آنچه میخواهید معمول دارید .

سواران از این واقعه بسیار حیران شده مات و مبهوت بر جای
 ماندند و غرق دریای شگفت و حیرت گردیدند که چگونه آنحضرت
 بدست خویش خود را تسلیم ما مورین حکومت مینمایند و بلا
 مصیبت را بدین وجد و سرور استقبال میفرمایند برای ابراز
 محبت خواستند آنحضرت را نادیده انگاشته بگذرند ولی حضرت

اعلیٰ اصرار فرمودند که آنان بروفق مأ موریت خود رفتار نمایند
 رئیس مأ مورین از شدت تعجب از اسب بزیر آمده رکاب حضرت اعلیٰ
 را بوسه زد و آنحضرت را قسم داد که از این فکر منصرف شوند
 و جان خود را در خطر نیفکنند و خویشتن را تسلیم مردی فاسق و
 شریر چون حسین خان ننمایند سواران که از غلات علی اللّهی
 بودند و راجع بحضرت اعلیٰ نظر خاصی نداشتند مخصوصاً تعهد
 نمودند که این سرّ را فاش ننمایند و نزد احدی از آنچه واقع شده
 حرفی بر زبان نرانند لکن حضرت اعلیٰ قبول ننموده بیاناتی
 فرمودند که رئیس سواران قانع شد و امر مبارکش را اجرا نمود.
 وقتی حضرت اعلیٰ بهمراهی مأ مورین حکومت وارد شیراز شدند
 فوراً حسین خان آنحضرت را بمحضر خود که مملوّ از علما و فقها و
 طلاب و اعیان بلد بود دعوت نمود و در مقابل عموم زبان بعلامت
 گشود حضرت اعلیٰ يك آیه از آیات قرآن تلاوت فرمود چون
 حسین خان معنی آنرا نفهمید و گمان توهین نمود آتش غضبش شعله
 کشید و از دایره ادب بالمرّه خارج گردید و یکی از خدامش با شاره^۱ او
 سیلی شدیدی بصورت حضرت اعلیٰ زد (بقسمیکه عمامه از سر بیفتاد
 و اثر ضرب در چهره نمودار شد) ^۱ شیخ حسین ناظم الشریعه که
 در آن محضر حاضر بود از جای برخاست و از راه تملّق بحاکم گفت
 اجازه دهید من خودم لنگه به بندم و سر این جوان را از تن جدا

سازم ... خلاصه درختم مجلس حضرت باب را بضمانت و کفالت
 دایشان جناب حاجی سیدعلی (بخانه روانه نمودند و منع از
 ملاقات خویش و بیگانه) ^۱ ولی این زجر و حبس شدید مانع از اقبال
 نفوس مستعدّه بآنحضرت نگردید و طالبان و مقلبان پیاپسی
 بشیران آمده بملاقات آنحضرت ناغلی میشدند. در این اشناسهبی
 بحسینخان خبر دادند که در منزل حضرت اعلی جمعیت زیادی گرد
 آمده و خیال خروج و طغیان دارند حسینخان عبدالحمیدخان
 داروغه را احضار نموده باو دستور داد که حضرت باب و کلیه
 همراهانشان را فوراً دستگیر و باو تسلیم نماید و بتاچ پادشاهی
 قسم یاد نمود که آنحضرت را شهید خواهد کرد.

عبدالحمیدخان طبق دستور رئیس خویش عمل نمود ولی در منزل
 جناب حاج سیدعلی جزا حبخانه و حضرت اعلی و آقا سیدکاظم
 زنجانی کسی را نیافت و حضرت اعلی و آقا سیدکاظم را با خود همراه
 برد که در دارالحکومه تسلیم حسینخان نماید وقتی عبدالحمید
 خان وارد کوچه شد بگفته مشاهده نمود که اهالی شهر مشغول فرار
 و سرازها نمیشناسند و بعضی از مردم گرفتار نقل اجساد مردگانند
 و فریاد و فغانشان از هر طرف متصاعد باسمان عبدالحمیدخان مات
 و مبهوت علت پرسید جواب شنید که در این شب بطور ناگهانی مرض
 و بادر شهر شایع شده و هر آن رویشدت نهاده تا آنکه الی حال

متجاوزا زیکصدنفر را بدیار عدم فرستاده است و مردم منازل خود را ترک نموده رو به بیابان نهاده اند.

عبدالحمیدخان بعد از مشاهده اوضاع بسرعت تمام بمنزل حسینخان رفت خادم عجوزی او را خبر داد که وبا در منزل حاکم چند نفر را کشته و حسینخان مرده ها را گذاشته وبا اهل و عیال فرازا اختیار نموده است . عبدالحمیدخان حضرت اعلیٰ و آقا سید کاظم را در آنشب بمنزل خود برد و قضیه را بحسینخان نوشت حاکم دستور داد که آنحضرت را بشرط خروج از شیرازرها نماید . لهذا صبح آنشب حضرت اعلیٰ بهمراهی آقا سید کاظم زنجانسی بسمت اصفهان حرکت فرمودند .

و - دوره اصفهان

در تابستان سنه ۱۲۶۲ حضرت اعلیٰ بهمراهی آقا سید کاظم زنجانسی بشهر اصفهان نزدیک شدند و قبل از ورود مکتوبی خطاب بحاکم ولایت منوچهرخان معتمدالدوله مرقوم فرموده در محل مناسبی منزل خواستند . مکتوب حضرت اعلیٰ بقدری فصیح و بلیغ و جذاب بود که منوچهرخان فوراً با امام جمعه اصفهان میر سید محمد سلطان العلماء دستور داد که از آنحضرت استقبال نماید و در منزل خویش مأوی دهد و نهایت رعایت و احترام بجا آرد . سلطان العلماء برادر خود و جمعی از دوستانش را با استقبال حضرت اعلیٰ فرستاد

و آنحضرت را بکمال اجلال بمنزل خود وارد نمود.

حضرت اعلیٰ در اصفهان قبل از فتنهٔ علما، بنهایت احترام و جلال میزیستند و مردم بقدرت و بزرگواری و نفوذ و پاکیزگی آنحضرت و شوق کامل داشتند بدرجه‌ای که آب وضوی ایشان را برای تبرک و شفا میبردند و همواره جمع کثیری از اطراف و اکناف اصفهان برای زیارت ایشان بمنزل امام جمعه میآمدند خود امام جمعه نیز چنان شیفتهٔ اخلاق و فریفتهٔ صفات و کمالات حضرت اعلیٰ بود که در حضور ایشان چون عبدی خاضع رفتار مینمود و خودش بنفسه آب بدست مبارک حضرت اعلیٰ میریخت شهرت و عظمت و نفوذ و قدرت آنحضرت سبب حقد و حسد علما، گردید و مفسدین شروع بفتنه و فساد نمودند و اخباری بی اهل و دروغ راجع بحضرت اعلیٰ نشر میدادند تا آنکه عاقبت از حاجی میرزا آغاسی وزیر کبیر محمد شاه که مردی بی تدبیر و شهرت پرست و جاهل بود و بین خواص و عوام بفرمانی و بیدانسی و تلون مزاج مشهور و معروف مکتوبی خطاب با امام جمعه رسید و او را توبیخ و ملامت نمود که چرا کمر بآزار حضرت اعلیٰ نهسته و با ذیبت و عذاب ایشان اقدام نورزیده است مکاتیبی نیز بساثر علما، اصفهان مرقوم و ایشان را بحماست و مرحمت خود میدوار و بفضیلت با حضرت باب و ادا نمود.

برخی از علما، برای خشنودی وزیر کبیر بر رأس منابر حضرت اعلیٰ را سب و لعن نمودند و آنحضرت را خارج از دین مبین شمردند.

و مردم را علیه ایشان برانگیختند و با آخره علما اصفهان با ستشای معدودی قلیل فتوای شهادت آنحضرت را صادر نمودند این فتنه و هیاهو و غوغا و وضوای علما سبب شد که منوچهرخان معتمدالدوله حضرت اعلیٰ را از منزل امام جمعه بخانه خود برد و منتهای خدمتگزاری را بجا آورد و بنها بیت قوت و قدرت و تدبیر و حکمت آنحضرت را از سر فقها و تجاوز علما حفظ فرمود حضرت اعلیٰ مدت چهار ماه در منزل ایشان اقامت داشتند و از اذیت و آزار علما و مریدان نادان آنان ایمن بودند تا آنکه در این اثنا معتمدالدوله فجأةً برحمت یزدان پیوست و از این عالم فانی درگذشت گرگین خان برادرزاده منوچهرخان دونفر قاصد بپهران فرستاد و وزیر کبیر را از موضوع مطلع گردانید چون دستوری از او صادر شد که حضرت اعلیٰ را خفیهً بالباس تبدیل روانه طهران نمایند آنحضرت را نیمه شب از اصفهان بملازمت سواران توفیری بقصد طهران حرکت دادند.

ز - عزیمت حضرت اعلیٰ به تبریز

بعد از ظهر هشتم نوروز سنه ۱۲۶۳ هجری قمری حضرت ربّ اعلیٰ بقلعه کنارگرد که درشش فرسخی جنوب طهران واقع است ورود فرمودند و مأمورین چنین گمان مینمودند که شب را در این قلعه استراحت کرده و فردای آنشب بطهران وارد خواهند شد در این اثنا

بغتهٔ قاصدی از مرکز رسید و مکتوبی از وزیر کبیر حاجی میرزا آغاسی خطاب بمحمدبیک رئیس سواران نصیری همراه داشت مضمون فرمان آنکه حضرت اعلیٰ را فوراً بقریه کلین انتقال دهید. مدت بیست روز حضرت نقطهٔ اولی در آن قریه توقف فرمودند تا آنکه امرشانی از دربار پادشاهی رسید که آنحضرت را از کلین بقلعه ماکو منتقل نمایند وقتی حضرت اعلیٰ به شهر تبریز نزدیک شدند محمدبیک و همراهانش که شیفتهٔ اخلاق و صفات آنحضرت بودند و در حضور مبارک چون عبدی ذلیل بخضوع و خشوعی تمام رفتار مینمودند بکمال حسرت و افسوس مرتضیٰ حاصل نموده مراجعت کردند و حضرت اعلیٰ را بر حسب مأموریت تسلیم حاکم تبریز نمودند چون خبر نزدیک شدن آنحضرت به تبریز منتشر شد بین دوستان و پیروان ایشان هیجانی عظیم پدیدار گشت و جمیع برای زیارت روی دلجوی آنحضرت از شهر خارج شدند ولی مأمورین حکومت بنهایت شدت آنان را از این کار منع نمودند و از وصول بچنین موهبتی بزرگ و سعادت عظیم جلوگیری کردند.

حادثهٔ ورود آنحضرت به تبریز بین دیگران نیز غوغائی عجیب برپا نمود و جمعیت کثیری در کوچه ها برای تماشا گرد آمده بودند و وقتی حضرت اعلیٰ بر ایشان میگذشتند جمعی از مشاهدهٔ جمال و جلال آنحضرت دچار بهت و حیرت شده از شدت تعجب با خود میگفتند اللّٰه اکبر و برخی نسبت با ایشان کمال خضوع و

خشوع ابراز میداشتند و گروهی نزول برکت از حضرت احدیست
 برای آنحضرت مسئلت می کردند و بعضی نیز خاکی را که آنحضرت
 پا بر آن نهاده بودند می بوسیدند محبت و علاقه مردم نسبت
 بحضرت اعلیٰ بدرجه ای شدت یافت که حکومت را مضطرب ساخت
 و چارچی ندا زد که ایها الناس هرکس با باب ملاقات نماید
 و یا از اوصاف و کمالات ایشان سخنی بر زبان راند اموالش ضبط
 و خودش بحبس ابد محکوم خواهدگشت . خلاصه پس از چهل روز
 اقامت در تبریز حضرت اعلیٰ را بقلعهٔ ماکو حرکت دادند .

ح - قلعهٔ ماکو و حریق

حضرت اعلیٰ را مأ مورین حکومت از راه ارومیه (رضائیه فعلی)
 حرکت داده بسمت ماکو روانه نمودند و در قلعهٔ محکمی کوه
 در وسط کوه بلندی واقع بود مأ وئی داده بدست علیخان ماکوئی
 سپردند علیخان (از فرط محبت بخاندان نبوت بقدر مقدور رعایت
 مینمود و بعضی را اذن معاشرت میداد)^۱ از جمله نفوسیکه در
 آن قلعه بزیارت حضرت اعلیٰ ناثل شد جناب ملاحسین بشروئی
 (باب الباب) بود .

حضرت اعلیٰ در جبل ماکو اوقات مبارکشان را بتنزیل کتاب
 مستطاب بیان مصروف و در آن کتاب مبارک اوصاف و نعوت حضرت

من بظهره الله (جمال اقدس ابهئ) را مذکور و نفوس را بقسرب
 ظهور موعود مستبشر میفرمودند.

پس از نه ماه اقامت در قلعهٔ ماکو آنحضرت را با مرحاجی
 میرزا آغاسی بجبل چهریق انتقال داده بدست یحیی خان کرد
 سپردند هر چند اگر ادچهریق پیش از کردهای ما کونسبت بشیعیان
 بغض و عداوت داشتند ولی در اندک زمانی آنان نیز تحت تأثیر
 شدید حضرت اعلیٰ قرار گرفته و محبت و ارادت خاصی با آنحضرت
 پیدا نمودند بعد از سه ماه اقامت در چهریق بازمجتهدین و علمای
 آذربایجان بطهران نوشتند که برای جلوگیری از اقبال و ایمان
 نفوس بحضرت باب باید حکومت سیاست شدید در حق آن حضرت مجری
 دارد لهذا وزیر کبیر حاجی میرزا آغاسی امر صادر نمود که
 حضرت اعلیٰ را از چهریق به تبریز اعادت دهند.

ط - ورود به تبریز برای مرتبه ثانی

وقتی حضرت اعلیٰ را به تبریز آوردند بعد از چند روز در مجلس
 حکومت حاضر نمودند و ناصرالدین میرزای ولیعهد و جمعی از علما
 در آن مجلس حضور داشتند و چون حضرت باب بصراحت تام دعوی
 مهدویت فرمودند هیجان عظیمی برپا شد و علما قرار بر ضرب
 آنحضرت دادند (جماعت فراشها قبول ننمودند که اسباب اجراء
 این سیاست شوند میرزا علی اصغر شیخ الاسلام... بخانه خود برده

و بدست خویش چوبکاری نمود بعد از این واقعه باب را
اعاده بچهریق نمودند و حبس شدید کردند) ^۱

ی - واقعه شهادت کبری

حضرت اعلیٰ در چهریق بودند که محمدشاه فوت کرد و
ناصرا الدین میرزای ولیعهد بطهران آمده بر تخت سلطنت نشست
و میرزاتقی خان امیر نظام بجای حاجی میرزا آغاسی وزیر کبیر
و صدراعظم ایران گشت (این وزیر شخصی بود بی تجربه و از ملا
عواقب امور آزاده سقاك و بی باك و در خونریزی چا بـك و
چالاک) ^۲ و همچو گمان مینمود که اگر حضرت باب را شهید نماید
چراغ الهی خاموش و این اذکار فراموش گردد لهذا امری اکید
صادر نمود که حضرت اعلیٰ را به تبریز آورده در میدان سربازخانه
تیرباران نمایند.

پیش از ظهر ۲۸ شعبان سنه ۱۲۶۶ هجری قمری یعنی ۲۱ سال
و ۷ ماه و ۲۷ روز پس از تولد مبارک سامخان مسیحی بر حسب
مأموریتی که داشت بعد از خود امر کرد در وسط پایه همان
حجره ای که حضرت اعلیٰ محبوس بودند میخ آهنی کوفتنند و دو
ریسمان بآن میخ آویختند بیک ریسمان حضرت اعلیٰ و بر ریسمان
دیگر آقا محمد علی را معلق نموده محکم ساختند بیک قسمیکه سر

آنجوان برسینه حضرت بود يك فوج سرباز سه صف بستند و
 بهر صف دستور داده شد که بنوبت خود شلیک نمایند دودی که از
 آتش ۷۵۰ گلوله برخاست بنحوی بود که روز را تبدیل بشب نمود
 روی بام سربازخانه و منازل اطراف قریب ده هزار نفر تماشاچی
 ایستاده و این واقعه غم انگیز را مشاهده میکردند. چون دود
 متلاشی شد مردم منظره‌ای را دیدند که چشم را خیره می نمود و
 عقل از قبول آن خودداری میکرد زیرا آقا محمدعلی رازنده و
 سالم ایستاده و حضرت اعلیٰ را در همان حجره‌ای که در پاپه‌اش
 آویخته بودند نزد کاتبشان آقا سیدحسین نشسته دیدند بهیچیک
 ادنی آسیبی نرسیده ولی ریسمانها تکه تکه شده بود حضرت
 اعلیٰ در حجره رو بفراشبازی کرده فرمودند اکنون صحبت من
 با آقا سیدحسین تمام شد ممکن است منظور خود را انجام دهید
 فراشبازی از شدت تعجب و اضطراب از ما موریت خود دست کشید
 و فوراً از آن محل خارج شد. سامخان مسیحی نیز فوراً بعد از
 خویش امر داد که از میدان خارج شوند آقا جان بیک خمه شی
 سرتیب فوج خاصه پیش آمد و حضرت باب را با آن جوان دوباره
 بهمان میخ بستند و (یکمرتبه امر بشلیک نمود در این شلیک گلوله‌ها
 چنان تا شیر نموده بود که سینه مشبک گشته و اعضاء کلّ تشریح
 شده مگر صورت که اندکی آزرده شده بود) ^۱

در همان لحظه که شلیک تمام شد باد شدیدی بوزید و طوفانی از خاک بشدتی برخاست که روز روشنرا تیره و تار ساخت و این ظلمت از ظهر تا شب ادامه داشت .

در سنه ۱۳۱۶ هجری قمری یعنی ۵۰ سال بعد از شهادت کبری^ن جدمطهر حضرت ربّ اعلیٰ بدستور مبارک حضرت عبدالسبا^ه از ایزد^ن بارض مقدّس حیفا انتقال یافت و در قلب کوه مقدّس کرمسل استقرار جست بقعه مبارکه بین اهل بها^ه به (مقام اعلیٰ) معروف و زیارتگاه بهاثیان دنیا است .

۷- آثار مبارکه حضرت اعلیٰ و جوهر تعالیم

آن حضرت

حضرت اعلیٰ در کتاب مستطاب بیان اشاره فرموده اند که در مدت سه ساعت هزار بیت از قلم مبارک نازل میشده از این عبارت بخوبی میتوان فهمید که از آن بحر اعظم چه مقدار جواهر زاهر ظاهر گردیده است .

بیان فارسی و عربی ، تفسیر سوره یوسف ، تفسیر سوره البقره ، دلائل سبعه ، صحیفه و غیره از آثار مشهوره منتشره آنحضرت است مفاد بیانات مبارکه (بعضی تفسیروتأویل آیات قرآن و برخی مناجات و خطب و آشارات مضمین بعضی مواعظ و نهایح و بیان مراتب توحید و تشویق و تصحیح اخلاق و انقطاع

از شئون دنیا وتعلق بنفحات اللّٰه (۱)

حضرت نقطهٔ اولی در جمیع آثار مبارکشان بشارت بظهور من
 یظهره اللّٰه داده و در هر آن تمنای فدای جان در سبیل محبتش
 نموده و مکرر فرموده اند که اگر کسی يك آیه از آیات من یظهره
 اللّٰه تلاوت نماید بهتر از آن است که تمام بیان را هزار بار
 بخواند. بدین ترتیب جوهر تعالیم مبارک آنحضرت حاضر نمودن
 نفوس برای اقبال بمن یظهره اللّٰه یعنی حضرت بها ء اللّٰه جلّ
 اسمہ الاعلی بوده است .

۸- مختصر تاریخ حیات مبارک حضرت بها ء اللّٰه

جل اسمہ الاعلی

الف- اوان طفولیت

حضرت بها ء اللّٰه جلّ اسمہ الاعلی روز دوم محرم سنه ۱۲۳۳
 هجری قمری مطابق ۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ میلادی در مدینه منوره
 طهران در محلهٔ دروازه شمیران که الحال معروف به محلهٔ
 عربها است متولد .

اسم مبارکشان میرزا حسین علی و نام والدماجدشان میرزا
 عباس و اسم والدۀ معظمه شان خدیجه میباشد .

جناب میرزا عباس که ملقب و مشهور به میرزا بزرگ وزیرنوری
 میباشند در دوره پادشاهی محمدشاه غازی از رجال معروف
 ایران و در حسن خط و انشاء و کفایت و درایت مشار بالبنان و
 بین ایشان وقایع مقام شهیر دوستی و ارتباطی شایان برقرار
 بوده است .

والدۀ حضرت بہاء اللہ نیز از خانواده ای شریف و بزرگ و
 با حالت و نجابت بین عموم مشهور و معروف بوده اند .

حضرت عبدالبہاء ارواحنا لاجبائہ الفداء در یکی از خطابات
 با این بیانات عالیات ناطق قوله الاعلیٰ (. . . والدۀ جمال مبارک
 نہایت تعلق را با ایشان داشت بدرجہ ای کہ آرام نداشت و از حالات
 جمال مبارک حیران بود مثلاً میگفت ابدأً این طفل گریه نمیکند
 و ابدأً شئونیکہ از اطفال شیرخوار دیگر ما در میشود در این طفل
 مشاهده نمیگردد از قبیل فریاد و فغان و گریه و زاری و بیقراری
 باری چندی نگذشت و فطام ^۱ واقع شد و مرحوم والدشان تعلق
 عظیمی با ایشان داشتند و ملتفت بزرگواری و علو منقبت و مظهریت
 مقدسہ جمال مبارک بودند و برهان بر این آنکہ در ما زنگردان در
 قریہ تاکر کہ تیول ایشان بود عمارت ملوکانہ ای تا سیسی
 فرمودند و چون جمال مبارک اکثر موسم تا بستان در آنجا بودند
 مرحوم میرزا بخت خویش در موقعی از مواقع خانہ بقلم جلی این

دوبیت را مرقوم فرمودند:

بر درگه دوست چونرسی گو لبیک

کانجا نه سلامراه دارد نه علیک

اینوادی عشقاست نگهدار قدم

این ارض مقدّس است فاطم علیک

والی لان این دوبیت بخط ایشان در دیوار آن عمارت موجود... در سن طفولیت در طهران در میان بارواغیا رشهرت عجیبی فرمودند و همچنین آثار مواهب الهیه ظاهر و آشکار بود و محبوب القلوب بودند و زراشیکه نهایت عداوت و دشمنی بوالدشان داشتند ایشانرا دوست میداشتند و حرمت و رعایت مخصوصه مینمودند... در ایام طفولیت در سن ۵ یا ۶ سالگی جمال مبارک خوابیدند و آنرا برای والدشان بیان فرمودند والدشان شخص شهیبری از معتبرین و منجمین حاضر نمودند و سؤال از تعبیر خواب کردند رؤیای مبارک این بود که در عالم خواب در باغی تشریف داشتند ملاحظه فرمودند از اطراف طیور عظیم الجثه بر سر مبارک هجوم دارند ولیکن اذیت نمیتوانند برسانند بعد بدریا تشریف بردند و شنا میفرمودند این طیورها و ماهیان دریا جمعا هجوم بر سر مبارک نمودند اما اذیت نمیرسانیدند.

آن شخص مُعَبِّرِبا صَلاحِ خود را بیچه کشید و گفت این رؤیا دلیل

بر ایناست که این طفل مصدرا مر عظیمی خواهد شد و آن مرتعلق بعقل

و فکردارد لهذا جميع رؤسا و بزرگان عالم بر سر این طفل ما نند
 مرغان و ما هیان هجوم خوا هند کردولکن ضرری نخوا هند رسا نید
 او بر کلّ غالب میشود و کلّ در نزدا و خاضع خوا هند گشت و عجزشان
 ظا هر خوا هد شد...)

در مقامی دیگر میفرمایند قوله عزّ بیانه :

(از صُغُر سن آثار مهربانی و جود و کرمشان مشهورا یران بود
 بسیر و صفا بسیار میل داشتند اکثر اوقات را در باغ و صحرا
 میگذشتند و قوّه جاذبه ای داشتند که هر کس مجذوب میشد...) انتهى

ب - دوره بلوغ

حضرت عبدالبهّا ؑ اروا حنا لرمسه لاطهر فدا ؑ در یکی از خطبات
 مبارکه میفرمایند قوله الاحلی : (... پیش از اظهار امر هر کس
 بحضور مبارک مشرف شده بود شهادت بر علوّیت ذات مقدّس میداد و
 در طهران و ما زندان نزد عموم مسلم بود که این شخص اعجوبه
 آفاق است و در عالم انسانی مقامی عظیم خوا هدیافت دیگر هر کس
 بقدر ادراک خود عقیده ای اظهار میداشت یکی میگفت بمناسب
 عالیه خوا هدرسید دیگری میگفت این شخص در کمالات شهیر آفاق
 خوا هد شد دیگری میگفت این شخص مصدرا مر عظیمی خوا هد گشت
 خلاصه جميع از رفتار و گفتار و روش جمال مبارک حیران بودند
 چون بحسب ظاهر از خانواده وزارت بودند بالطبع هر وزیر زاده

مسلك پدرگیرد و در فکر جاه و منصب افتد و با وجود آنکه هر جاه و منصبی مهیا بود معذلك بکلی از این شئون بیزار بودند و جمیع حیران که چگونه از این امور که مدار افتخار است در کنار نرسد و بکرات بمناسبتی ببعضی از خواص میفرمودند که من بجهت امر عظیمی موجود شده‌ام با وجود آنکه جمیع میداننده که جمال مبارک در هیچ مدرسه‌ای داخل نشدند و نزدهیچ معلّمی تعلیم نگرفتند کّل شهادت میدهند که در علم و فضل و کمال بی‌مثیل و نظیر نرسد مثلاً در طهران هر مسئله مشکلی که مذاکره میشد و جمیع حیران بودند جمال مبارک حلّ میفرمودند و از برای کّل آشنا یا نا سباب عزّت و نعمت و راحت بودند و هر یک از وزراء که معزول و مخذول و پهریشان میگشت جمال مبارک نهایت دارائی از او و خانواده او مینمودند... یکوقتی بما زندان تشریف بردند میرزا محمدتقی مجتهد در یالرود بود و قریب هزار طلبه داشت و بچند نفر از تلامذه خویش اذن اجتهاد داده بود و شبها در مجلس مباحثه علمیّه میشد و بعضی از احادیث مشکله روایت میکردند و چون حیران میماندند جمال مبارک معنی حدیث را بیان میفرمودند.

از جمله شی‌ی از شبها میرزا محمدتقی از مجتهدین تلامذه خود حدیثی سؤال کرد معانی بیان کردند نپسندید بعد جمال مبارک بیانی فرمودند سکوت کرد روزشانی حضرات تلامذه مجتهدین خود گفت که من بیست و پنج سال است شماها را تعلیم و تربیت کرده‌ام

مراگمان نبود که در معنی حدیث عا جز بهمانید و یک جوان کلاه بسر حدیث را اینگونه تشریح نماید لهذا کمالات مبارک در نسور شهرت یافت و بزرگان نورنهایت احترام را مجری میداشتند روزی جدّه (والدۀ والده) وقت سحر بمنزل میرزا محمدتقی مجتهد رفته بود که نماز بخواند بعد از نماز مجتهد مذکور با و گفته بود که من مزده ای بشما بدهم دیشب در خواب دیدم که حضرت قائم در خانه ای هستند من رو بآنجارفتم با سبب آن گفت حضرت قائم با جمال مبارک خلوت کرده اند لهذا کسی اذن دخول ندارد بعد فکری کرد و گفت عجب این مقام را از کجا پیدا کرده اند ایشان از خانواده وزارتند بعد گفت یک نسبت خویشی بعیدی بهما دارند شاید از آن جهت است ... باری این حدیث در اطراف نور شهرت یافت بعضی نفوس فطن زیرک گفتند نفس مجتهد را راه ندادند چگونه میشود که این مقام بجهت خویشی با مجتهد حاصل شود؟ ... مختصر این است چه در طهران و چه در مازندران جمیع اعظام و اکابر و علماء که میشناختند شهادت بر بزرگواری جمال مبارک میدادند و هر امر مهمی که واقع میشد حل آنرا رجوع بایشان مینمودند و اگر بخواهم در این مقام یک یک را شرح دهم بسیار مفصل میشود (در مقامی دیگر میفرمایند :

"... در سن سیزده و چهارده مشهور بعلم بودند در هر موضوعی صحبت میکردند و هر مسئله ای حل میفرمودند در بیست و دو سالگی

بودند که والدشان وفات یافت پدرشان وزارت داشت دولت
خواست که جمال مبارک وزارت قبول فرمایند زیرا در ایران
عادت چنین است که وزارت را بیسروزی می‌دهند قبول نفرمودند
بعده در اعظم گفت کاری با ایشان نداشته باشید این جوان تنزل
بوزارت نمی‌کند همتش از این بلندتر است مقصود او را کشف
نموده ام ولی میدانم که فکر مرعظیم دارد که مشابهتی
با فکر ما ندارد او را بخود واگذارید... انتهی
جناب ابوالفضائل گلپایگانی شهیر چنین مینویسد:

"... یکی از اکابر اسلام حکایت نمود که روزی با جمعی از
بزرگان مملکت و رجال دولت در خدمت میرزا نظرعلی حکیم شهیر
قزوینی که مراد و مرشد محمدشاه قاجار و مرجع عرفای آن
روزگار بود حاضر بودیم حکیم بر حسب معارف قوم بیانی مینمود و
در مسئله بلوغ انسان باقصی مراتب کمالات روحانیّه تکلم
میفرمود تا اینکه لاشه انانیت و نفسانیتش گرم شد و عنان سخن
را از کف برپود و کلام را به ذکر ترقیات خود رسانید و گفت فی
المثل اگر اکنون خادم من آید و گوید حضرت عیسی در باب سرای
ایستاده و اذن ملاقات میخواهد خود را بسبب عدم احتیاج راغب
ملاقات آنحضرت نمیبینم حقا مجلس برخی ساکت بودند و اکثری
چنانکه عادت متملقین روزگار است به نعم و بلی تصدیق
مینمودند در آن میان حضرت بها ؑ الله را سخافت این سخن نسبت

حضرت عیسیٰ روح من فی الارض له الفدا * محرک آمد و غیرتش
 اهانت مظاهر الهیه را بر ستافت و با روی افروخته بحکیم
 فرمود که جناب میرزا مسئلتی دارم اگرماً ذون دارید بعرض
 برسانم حکیم پاسخ داد که بفرمائید حضرت بها ء اللّٰه فرمود
 با آن همه ارادتیکه حضرت پادشاه بشما دارد اگر اکنون رئیس
 جلّادان با ده میر غضب بیاید و بگوید پادشاه شما را میطلبد در
 نفس خود بدقت ملاحظه نما که آیا مضطرب میشوید یا با کمال سکون
 قلب و عدم خوف اجابت میفرمائید حکیم پس از اندکی تأمل
 پاسخ داد که انصاف اینست که بلانهایت مضطرب میشوم و یارای
 سکون و استقامت در من نمی ماند بلکه قدرت تکلم ساقط میشود
 حضرت بها ء اللّٰه فرمود چون حال چنین است با این دهان
 آن ادعای نتوان نمود حقّار مجلس از ملامت این سخن مبهوت
 و از بداعت این جواب متحیر ماندند و مجال ردّ و مجادلت نیا فتند

ج - اعلیاء امر حضرت باب بلایای وارده

تائفی به بغداد

حضرت عبدالبها * در کتاب مستطاب مفاوضات میفرمایند قوله
 الاطی :

" بمجرّد اینکه باب اظهار امر کردند فرمودند که این شخص
 بزرگوار سیداً برار است و هر جمیع ایمان و ایقان لازم و بر نصرت

حضرت باب قیام فرمودند و ادله و براهین قاطعه بر حقیقت حضرت باب اقامه می نمودند و با وجود آنکه علمای ملت دولت علیه ایران را مجبور بر نهایت تعرض و اهتمام نمودند و جمیع علما فتویٰ بر قتل و غارت و اذیت و قلع و قمع دادند و در جمیع ممالک بکشتن و آتش زدن و غارت حتی اذیت نساء و اطفال پرداختند معذک حضرت بها ؑ الله در کمال استقامت و متانت با علاء کلمه حضرت باب قیام داشتند ابدأً یکساعت پنهان نشدند و واضحاً مشهوداً در بین اعدا مشهور بودند و با قامة ادله و براهین مشغول و با علاء کلمه الله معروف .

در یکی از خطبات مبارکه حضرت عبدالباها ؑ میفرماید: بنده قوله عزّ بیانیه :

"... در سال سوم ظهور باب یکروز جمال مبارک را در طهران حبس نمودند فردا جمعی از امرای و وزرا ؑ دولت اعتراض کردند و وساطت نمودند جمال مبارک بیرون آمدند بعد در سفرمان زندران وقتیکه رو بقلعه شیخ طبرسی تشریف میبردند شبانه جمعی سوار ریختند و جمال مبارک را با یازده نفر گرفتند بردند بشهر آمل روزی جمیع علما ؑ در مسجد مجتمع شدند و جمال مبارک را حاضر کردند و اهل شهر آمل نیز جمع شدند هر صنفی با اسلحه ای نجا را تشبیه قصاب با ساطور زارع با بیل و کلنگ مقصودشان این بود که بهیئت اجتماع جمال مبارک را شهید نمایند علما شروع

بسؤالات علمیّه نمودند هر سؤالی کردند جواب کافی شافی شنیدند جمال مبارک حقیقت ظهور را باده و پراهین ثابت فرمودند علماء عا جزماندند... این فقره بسیار بر علماء گران آمد ودانستند اگر جمال مبارک چند مجلس در ملاء عام بیانات بفرمایند اکثر خلق تصدیق ایشان خواهند نمود لذلّا متفق شدند که حکم بر قتل جمال مبارک دهند میرزا تقی خان حاکم آمل از این مرحله بسیار خائف و پریشان شد ملاحظه کرد اگر چنین امری واقع شود میان قبیلۀ نوری و لاریجانی که دو طائفۀ بزرگه دارالمرزند ناثره حرب و قتال تا ابد باقی خواهد ماند لذلّا بخاطرش رسید که محض تشفی قلوب علماء و تسکینشان اذیتی بجمال مبارک وارد آورد امر داد جمال مبارک را چوب بستند بقدری زدند که از پهای مبارک خون جاری شد بعد از آن آوردند در مسجد پهلوی دیواری نشانند که نزدیک بخانه بود میرزا تقی خان چند نفر از آدمهای خود را سرّاً امر داده بود آن دیوار را از پشت خراب کنند و بمحض اینکه دیوار خراب شد جمال مبارک را روی دست بپرند بخانه حاکم گماشتگان حاکم نیز چنین کردند و جمال مبارک را از میان آن جماعت بسرعت تمام بردند بخانه میرزا تقی خان و تا لچاره خلق خواستند از آن طرف بیایند جمال مبارک را بخانه رساندند و در بخانه را بستند و از بالای بام فراشهای حاکم مردم را ممانعت نموده بهرنحوی بود متفرق

ساختند و این تدبیر حاکم سبب شد که علماء ۶ نتوانستند جمال مبارک را آنروز بقتل برسانند بعد از چند روز دیگر جمال مبارک بطرف طهران توجه فرمودند و در سنه هشت از ظهور نقطه اولی جمال مبارک را در طهران در زندانی حبس نمودند که در روز ابداً روشنائی نداشت و نهایت تضییق نموده یعنی بدرجای سخت گرفته بودند که بوقت نمیآید پا های مبارک در کند بود و زنجیر بسیار سنگین در گردن مبارک آن زنجیر بقدری سنگین بود که سر مبارک را میآورد بزمین چوب دوشا خای باید زیر زنجیر بزنند لباس مبارک را گرفته بودند کلاه نمدها ره کهنه ای که کله نداشت بر سر مبارک گذارده بودند جمال مبارک چهار ماه در آن محبس بآن حال بودند بعد از حبس بیرون آوردند و ببغداد سرگسون نمودند .

و- دوره بغداد و نفی به اسلامبول

حضرت عبداللہا ۶ در یکی از خطابات میفرماید قوله الاطلسی:
 " در بغداد پانزده سال تشریف داشتند دو سال بکردستان سفر فرمودند ما بقی را در بغداد در آن پانزده سال جمیع اعدا در نهایت عداوت و بغضا ۶ بودند لکن جمال مبارک در نهایت بشارت و سرور بقسمی معاندین در صدر جمال مبارک بودند که هیچ صبحی امید حیات تا شام و هیچ شامی امید زندگانی تا صبح نبود در آن سنوات

از جمیع جهات علماء بحضور مبارک مشرف میشدند و سؤالات علمیّه مینمودند و اجوبه شافیّه کافیه میشنیدند و این مرحله سبب اشتهار صیت جمال مبارک در اطراف شد علمای ایران که در آنجا بودند این قضیه را بنا صراحتین شاه نوشتند ناصرالدین شاه از سلطان عثمانی خواهش کرد که جمال مبارک را از بغداد سرگون با سلامبول کنند" انتهى

در کتاب مستطاب مفاوضات میفرمایند قوله عزبانه :

" در بغداد بسیار واقع که در مجلس مبارک علمای اسلام و یهود و مسیحی و ارباب معارف اروپا حاضر و هر یک سؤالی مینمودند و با وجود اختلاف مشارب جمیع جواب کافی شافی می شنیدند و مقنع میگشتند حتی علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملاحسن عموی بود آمد بحضور مبارک بعضی سؤالات از طرف علما کرد جواب فرمودند و بعد عرض کرد که علما در علم و فضل حضرت مقرر و معترفند و مسلم عمومست که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارند و این هم مسلم است که تدرّس و تحصیل نکرده اند و لکن علما میگویند که ما با این قناعت ننمائیم و بسبب علم و فضل اقرار و اعتراف بسّه حقیقتشان نکنیم لهذا خواهش داریم که یک معجزه ای بجهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند جمال مبارک فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را

ولی حال این قول مرغوب و مقبول اما امرالله دستگاه تیا ترو نیست که هر ساعت يك با زی در بیا و رند و هر روزی یکی چیزی بطلبد در این صورت امرالله با زیچه صبیان شود ولی علما بنشینند و بالاتفاق يك معجزه ای را انتخاب کنند و بنویسند که بظهور این معجزه از برای ما شبهه ای نمیماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر مینمائیم و آن ورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند اگر ظاهراً هر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهراً نشد بطلان ما ثابت گردد آن شخص عالم برخاست و زانوی مبارک را بوسید و حال آنکه مؤمن نبود و رفت و حضرات علما را جمع کرد و پیغام مبارک را تبلیغ نمود حضرات مشورت کردند و گفتند این شخص سخا راست شایده سحری بنماید آنوقت از برای ما حرفی نمی ماند و جسارت نکردند ولی آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کربلا رفت بکرمانشاه و طهران و تفصیل را بجمیع گفت و خوف و عدم اقدام علما را ذکر نمود مقصود این است که جمیع معارضین شرق معترف بر عظمت و بزرگواری و علم و فضل جمال مبارک بودند و با وجود عداوت جمال مبارک را به بهاء الله شهر تبریز می نمودند باری این نیرا عظم بفتة در افاق ایران طالع شد در حالتی که جمیع اهالی ایران چه از وزراء چه از علما چه از اهالی جمیعاً به مقاومت در کمال عداوت برخاستند و اعلان کردند که این شخص می خواهد دین و شریعت و ملت و سلطنت ما را محو

و نا بودنمايد چنانچه در حق مسيح گفتند ولى جمال مبارك
 فرداً و حيداً مقاومت كلّ فرمودند و ابداً ذره‌اى فتور حاصل
 نشد نهايت گفتند تا اين شخص در ايران است آسايش و راحت نيايد
 پس بايد اين را اخراج كرد تا ايران آرام بگيرد پس بر جمال
 مبارك سخت گرفتند تا از ايران اذن خروج طلبند بگماناينكه
 با اين سبب سراج امر مبارك خاموش ميشود ولى بالعكس نتيجه
 بخشيد امر بلندتر شد و شعله افزونتر گشت در ايران و حده منتشر
 بود اين سبب شده در ساثر بلاد منتشر گشت بعد گفتند كه عراق
 عرب نزديك ايران است با يداين شخص را بممالك بعديه فرستاد
 اين بود كه حكومت ايران كوشيد تا آنكه جمال مبارك را از عراق
 با سلامبول فرستادند). . انتهى

علت تبعيد جمال اقدس ابهى از بغداد با سلامبول اين بود كه
 شخصى بنام ميرزا بزرگ خان قزوينى بقونسولگري عراق عسرب
 ما مورشد اعداء امر از علماء و مشايخ و متعصبين دورا و را گرفته
 بجمع وسائل بر ضدّيت با جمال مبارك تشويقش نمودند و او
 بسعايت دشمنان امر هر روزى بعناوين مختلفه دربار ايران را
 از با بيان خائف و هراسان مى ساخت و اين مطلب را عنوان مينمود كه
 حضرت بها ء الله در بغداد نفوذ شديدى يافته و جمع كشيلى متابع
 جانهاز دورايشان را گرفته و احتمال قوى ميرود كه براى دولت
 و ملت ايران خطر عظيمى توليد گردد لهذا هر چه زودتر بايد

آن حضرت را از بغداد که در حدود ایران واقع است بنقطهٔ
 دوردستی تبعید نمود دولت ایران که خود همواره در صدد
 ایذاء و اذیت جمال مبارک بود بتحریر قونسول مزبور و محر^{کین}
 دیگر که شب و روز مشغول فتنه و فساد بودند و بدروغ و حيله
 و تزویر اساس عداوت با جمال مبارک را مستحکم می ساختند
 بنای مکاتبه و مذاکره با مرکز خلافت عثمانی نهاد و آنقدر
 کوشید تا بالاخره از باب عالی فرمانی صادر شد که جمال مبارک و
 اتباع و اصحاب و منتسبین آن حضرت را بسمت اسلامبول حرکت
 دهند.

این است قسمتی از مکتوب وزیر امور خارجهٔ دولت ایران خطاب
 بسفیر کبیر آندولت راجع بنفی جمال مبارک از بغداد بنقطه ای
 دور از حدود کشور ایران :

" جنابا بعد از اتمامات بلیغه که در قلع و قمع فرقهٔ ...
 با بیه از جانب دولت علیه بآن تفصیل که آنجناب میدانیست
 بتقدیم رسید الحمد لله ریشهٔ آنها بتوجهات خاطرهما بیون سرکار
 اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه دین پناه روحنا فداه کننده
 شده مناسب و بلکه واجب این بود که بر احدی و فردی از آنها
 ابقاء نشود خاصه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشد
 ولی از اتفاق سوء تدبیر پیشکاران سابق یکی از آنها که عبارت از
 میرزا حسین علی نوری است از حبس آنها رخصتی و برای مجسور^ت

عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرد و روانه شد و از آنوقت تا حال چنانکه آنجناب اطلاع دارند در بغداد است ... ولیکن کارش با اینطور که حalahست با لانگرفته بود و اینقدر که این روزها شنیده میشود مرید و متابع بدو راجع نکرده بود...

دوستدار بر حسب امر قدر قدرت هما یون سرکار را علیحضرت شاهنشاه
 ظنّ الله ولی نعمت کلّ ممالک محروسه ایران روحی فداه مأ مؤر شد
 که مراتب را بتوسط چا پار مخصوص با اطلاع آنجناب رسانیده مأ مؤر بیت
 بدهد که بلاد رنگ از جنابان جلالتمآبان صدراعظم و ناظر امور
 خارجه آن دولت وقت خواسته مطالب را بطوری که دوستی و مواحدت
 دولتین علیتین اقتضا و اوصاف نیکخواهی و عقل متین جنابان
 مغزی الیهما دعوت نماید میان بگذارند و در اطراف آن دقت و تعمق
 وافی بکار برده و رفع این مایه فساد را از مثل بغداد جایی که
 مجمع فرق مختلفه و نزدیک به حدود ممالک محروسه است از کمال
 خیر اندیشی و بیغرضی ایشان بخواهد این مسئله در نظر اولیای
 دولت مسلم است که نباید میرزا حسین علی و خواص اتباع او را در
 آنجا گذاشت ... از دو کار یکی بنظر اولیای این دولت مناسب
 میآید باین معنی که اگر اولیای دولت عثمانی در این ماده مهتمه
 موافقت کامله با اولیای این دولت میکنند ... و در این بین که پای
 مطاحت دولت بمیان آمده است حرف خارج از مسئله چنانکه مأ مول
 و متوقع است بهیچوجه بمیان نمیآورند بهتر این است که حکم

صریح بجانب نامق پاشا والی ایالت بغداد بدهند و از اینطرف هم حکم بعهده نواب حکمران کرمانشاهان صادر شود که میرزا حسین علی و هر چند نفر از اتباع و خواص او را ۱۰۰۰ بطوریکه مقتضی میشود گرفته در سرحد بدست گماشتگان نواب معزی الیه تسلیم نمایند و دولت آنها را در جانی از داخله خود که مناسب میدانند بقراول و مستحفظ نگاه داشته و نگذارند که فتنه آنها سرایت نماید و اگر بالفرض اولیای آندولت در عمل بشق اول بهر ملاحظه که باشد تأمل داشته باشند دیگر از این معنی چاره و گریزی نیست که هر چه زودتر قرار بدهند که ۱۰۰۰ او را از بغداد بجای دیگر از داخله ممالک عثمانی که دسترس بخدود ما نداشته باشد جلب و توقیف نمایند که راه فتنه ۱۰۰۰ آنها مسدود شود آنجناب در این باب اقدام و اهتمامی بکند که لائق این حکم مؤکدهما یون و ما موریت چا پار مخصوص باشد و هر چه زودتر قرارداد خود را بنویسد تا از آن قرار بعرض پیشگاه اقدس اعلی روحانفداه برسد.

تحریراً فی دوازدهم ذی الحجّه سنه ۱۲۷۸ " انتهی

حضرت بها ء اللّٰه جلّ اسمہ الاعلیٰ روز سی و دوم نوروز سنه ۱۲۸۰ هجری قمری بهمراهی عائله مبارکه و جمعی از اصحاب از بغداد بسباغ نجیبیه که در آن اوان غرق گل و لاله بود نقل مکان فرموده بزمی روحانی و انجمنی آسمانی در آن باغ برپا شد و حضرت بها ء اللّٰه جلّ اسمہ الاعلیٰ عصر همان روز ورود در آن محفل

رحمانی امرالهی را اظهار و رازنهانی را آشکار فرموده دیده
انتظار دوستان وفادار را که سالیان دراز منتظر فرار رسیدن چنین
روز مبارکی بودند روشن و قلوبشان را رشک گلزار و گلشن
نمودند.

حضرت بها^ء اللّٰه دوازده روز در آن محلّ توقف فرمودند و اعیان
و اشراف و بزرگان بلد دیدن نموده مراسم تعظیم و تکریم را
بجای آوردند و چون ایّام مذکوره پایان رسید و وسائل حرک
صهبا گردید جمع کثیری برای اظهار مراتب ارادت و احترام و
ابراز مراسم ادب و اکرام بحضور مبارک مشرف شده و بزرگان
بغداد بمشایعت آمدند و حضرت بها^ء اللّٰه بکمال عظمت و جلال روز
شنبه چهل و سوم نوروز بهمراهی عائله مبارکه و اصحاب و
احباب بجانب اسلامبول عزیمت فرمودند.

عید اعظم رضوان عبارت از همان دوازده روزی است که جمال
اقدس اربعین در باغ نجیبیه اقامت داشته و در آن ایّام مبارکه
متبرکه امرالهی را ظاهر فرموده اند در کتاب مستطاب اقدس
راجح بعید سعید رضوان آیه مبارکه ذیل نازل قوله الاطس:
" قل ان العید الاعظم لسلطان الاعیاد اذکروا یا قوم نعمه
اللّٰه علیکم اذ کنتم رقداً ایقظکم من نسمات الوحی و
عرفکم سبیلہ الواضح المستقیم " .

پس عید رضوان سلطان اعیاد است و اهل بها آن ایّام مبارکه را

بسیار گرامی و مقدّس دانند و روزاؤل ونهم و دوازدهم دست
از مشاغل دنیوی برداشته بتهلّیل و تکبیر و تسبیح ربّ قدیسر
پردازند.

هـ - اسلامبول و ادرنه

مسافرت از بغداد با سلامبول قریب به چهار ماه طول کشید و
در آن سفر دوازده نفر از عاثلّه مبارکه و هفتاد و دو نفر از اصحاب
در رکاب مبارک بودند . یوم اوّل ربیع الاول سنّه ۱۲۸۰ هجری
قمری حضرت بها ؑ الله و همراهان آنحضرت بمدینه کبیره یعنی
اسلامبول که در آن زمان پایتخت آل عثمان بود ورود فرمودند
وزراء و ارکان دولت با آنحضرت ملاقات نموده از مذاکراتیکه
همین آمد بر آنان واضح و عیان شد که حضرت بها ؑ الله مقصودی
جز هدایت امم و تربیت اهل عالم نداشته و ندارند بعضی
لسان بمدح و ثنا گشودند و برخی برگرفتاری آنحضرت دریغ
خوردند و از حضور مبارک رجا نمودند که ایشان برای رفع اشتباه
از سلطان شرح حال را بباب عالی بنگارند و وقت ملاقات بخوانند
ولی حضرت بها ؑ الله بکمال استغناء حرکت فرمودند و باین
مطالب اعتنائی ننمودند و این معنی سبب تولید عناد و دشمنی
در قلوب زمامداران عثمانی گردید و امور واژگون شد و محبت و
مرحمت آنان مبتّل بخصومت و عدوان گشت .

جناب نبیل زرنندی در این مقام فرموده :

" این لشیمان هر که را مهما ن کنند

سودهُ الما ش اندر نان کنند "

" شهدشان آلوده با چندین سم است

ای بسا غم در فرحشان مدغم است "

پس از سه ماه و بیست روز اقامت در اسلامبول مجدداً فرمانی از

مرکز خلافت عثمانی صادر شد که حضرت بها ء اللّٰه و همراهان ایشان را

از مدینه کبیره بشهر ادرنه روانه نمایند . یوم بیستم جمادی

الثانی سنه ۱۲۸۰ هجری قمری بر حسب فرمان سلطان حضرت

بها ء اللّٰه و عائله مبارکه و اصحاب و احباب در فصل زمستان پسوی

ادرنه حرکت و پس از هشت روز مسافرت روز ۲۸ جمادی الثانی

بآن مدینه ورود فرمودند .

جناب نبیل زرنندی در این مقام فرموده :

" در میان سردی و باران و گل شد بسوی ارض سرّ سلطان دل "

" جمله اصحاب آن شه بیلباس از جفای فرقه حق ناشناس "

" در زمستانی چنان پربرف و باد کا نچنان سردی کسی خاطر نداد "

" جملگی اندر میان یک قبا جملگی لرزان تر از باد صبا "

" با چنین تفصیل اعظم هشت روز بود در ره آن شه عالم فرور "

چهار سال و شش ماه در ادرنه توقف فرمودند و در آن مدینه امر

مبارک بکمال اشتها رسید و صیت تعالیم الهی از آسیا به

اروپا سراپت نمود ^۱ و نفوس کثیره در ظلّ کلمة اللّٰه داخل گردیدند . الواح ملوک در ادرنه از قلم مبارک مالک الملوک نازل شد و ندای الهی بگوش رؤسا و زما مداران دول و ملل رسید . در این اشناء احبّاء مظلوم ایران در چنگال قوم جهول و ظلم گرفتار و از هر طرف بعباب و اذیت و ظلم و جفای دشمنان خونخوار دچار بدرجه ای که راحت و آسایش بکلی مفقود و خاک آن اقلیم پرابتلا دمادم بخون شهداء این امر اعظم رنگین و آغشته بود . عظمت امر اللّٰه و اشتها ردین اللّٰه سبب شد که دربار خلافت عثمانی باردگر در صدد تغییر مطلق اقامت حضرت بها ء اللّٰه برآمد و قلعه عگارا مقر آن حضرت مقرر داشت .

و - دوره عگا

عگا از سه طرف محدود بدریا و در آن ایام کاملاً محصور و عبارت از قلعه محکمی بوده که وقتی دروازه آن بسته میشده از هیچ طرف راه آمد و شد نداشته است .

آب و هوای عگا بسیار بد ، کوچه های آن تنگ و تاریک و اهالی بکلی از آداب تمدن و انسانیت عاری و ببری .

قلعه مزبور از دیرزمانی منغای مقصرین و محبس مجرمین بوده و هر کس را دولت عثمانی بنفی ابد محکوم مینموده در آن شهر

۱- ادرنه در خاک اروپا واقع است .

ویران زندانی میساخته تا بکمال آسانی فانی و نا بود گردد
 بهمین نظر حضرت بها^۳ اللّٰه و عائله^۴ مبارکه و اصحاب و احباب را
 بآن محل فرستادند که بزودی سراج امراللّٰه خاموش و ایمن
 اذکار از خاطرها فراموش شود . غافل از اینکه چراغ امر
 خدایا همواره باد سبب حفظ و آتش محبّه اللّٰه را آب علیت
 اشتعال بوده و خواهد بود .

پس از ورود حضرت بها^۳ اللّٰه و عائله^۴ مبارکه و اصحاب و احباب
 که جمعا بالغ بر ۸۵ نفر بودند ضابط عسکر^۵ ایشان را در قشله^۱
 مسجون ساخته بر حسب فرمان مؤگد سلطان عبدالعزیز خلیفه عثمانی
 حبس شدید نمودند و آنها بیت خشونت و سختی روا داشتند .

این است مضمون قسمتی از فرمان سلطان که اصل آن بزبان
 ترکی عثمانی خطاب بمتصرف عگا در تاریخ ۵ ربیع الاول سنه
 ۱۲۸۵ هجری قمری صادر گردیده است :

"... میرزا حسین علی و جمعی از اصحاب ایشان بحبس اهددر
 قلعه^۲ عگا محکوم گردیده اند وقتی بآن قلعه رسیدند و تسلیم شما
 گردیدند ایشان را در داخله^۳ قلعه ما دام الحیات در خانه ای مسجون
 سازید و مراقبت کامله مجری دارید که با احدی آمیزش ننمایند
 و ما مورین بنها بیت دقت نظارت فرمایند که از محلی بمحلّ دیگر
 حرکت نکنند و دائماً تحت نظر دقیق باشند ."

این حبس شدید دو سال بطول انجامید و در این مدت بهیچیک از محبوسین اجازه خروج از محبس نمیدادند مگر چهار نفر که تحت مراقبت مستحفظین روزی یکبار برای تهیه آذوقه به بازار میرفتند و ورود زائرین بآن قلعه بکلی ممنوع و باب لقا بر وجه احبّاً بالمیره مسدود بود .

حضرت بها ء اللّٰه در یکی از الواح که به لوح رئیس معروف است چنین میفرماید : قوله الاعلیٰ :

"... تا آنکه مقرّحبس بها ء حصن عکاشد و بعد از ورود ضباط عسکریه کلّ را احاطه نموده اناشاً و ذکوراً صغیراً و کبیراً جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند چه که باب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کلّ را منع نمودند از خروج و کسی بفکر این فقرا ء نیفتاد حتّیٰ آب طلبیدند احدی اجابت ننمود چندیست که میگذرد و کلّ در قشله محبوس و حال آنکه پنج سنه در ادرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه این عباد در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبّای الهی بدست خود خود را فدا نمودن نتوانست این مظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمودند معلوم است بر جمعی اطفال از حمل ایشان از سفینه ای بسفینه ای چه مقدار مشقت وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احبّار را

تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از خروج غلام یکی از آن چهار نفر که موسوم به عبدالغفار بود خود را در بحرانداخت و معلوم نیست که حال او چه شد این رشی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع ذلك اکتفا ننموده اید هر یوم مأ مورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده در کلّ لیالی و ایّام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان با سبزا میدهند و احدی قادر بر اکل آن نه از اول دنیا تا حال چنین ظمی دیده نشده و شنیده نگشت " انتهى

بعد از دو سال اندک اندک از سختی سجن کاسته شد و جمال مبارک و اهل بیت از قشله بمنزل مخصوصی نقل مکان فرموده و سایر اصحاب نیز در محلی دیگر مأوی گزیدند در بحبوحه بلایا و رزایا توقیع منیعی از قلم اعلیٰ خطاب بیکی از احباب نازل شد مضمون آنکه عنقریب ابواب سجن مفتوح و خیمه مبارک هر کوه کرمل مرفوع خواهد گردید هفت سال برای نمنوال گذشت تا آنکه بار اده الهیه و مشیت ربّانیّه شدت بر خا مبدل گشت و باب لقا پروی احبا گشوده شد و یاران عزیز الهی از اطراف و اکناف بلقای دلبر آفاق نائل و مفتخر گردیدند .

حضرت بها ء الله با وجود این همه سختی و بلا و محنت و ابتلا امر الله را بعالمیان ابلاغ فرمودند و راه راست را بمردم نمودند و شب و روز از قلم و لسان مبارک آیات باهره و تعالیم عظیمه و

دستورات کافیۀ شافیه چون غیث ها ظل نازل بود تا آنکه عَلم امر بلندشد و صیت تعالیم الهی جهانگیرگشت و جمع کشیری از ادیان و مذاهب مختلفه و ملل واقوام متنوعه بظّل رایست وحدت و یگانگی درآمدند و اساس اخوت و وحدت نوع بشر مستقرّ گردید .

۹- قسمتی از احکام

الف - تکرار احکام دوره های قبل :

۱- بهائی باید دارای جمیع اخلاق حسنه و صفات پسندیده باشد چنانکه حضرت عبدالبها^ع میفرمایند " بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی "

۲- منع از جدائی و بیگانگی چنانچه حضرت بها^ع اللّٰه میفرمایند " ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و بیگانگی ناظر باشید " و نیز میفرمایند " ای اهل عالم سرا پرده یگانگی بلندشد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه یار یکدارید و برگ یک شاخسار " .

۳- چیدن ناخنها و شستشوی بدن در هر هفته یکمرتبه

۴- شستن پاها در تابستان هر روز و در زمستان هر سه روز یکمرتبه

۵- فرو نبردن دستها در ظروف و

رعایت نظافت در جمیع شئون چنانچه حضرت عبدالبها^ع میفرمایند

" نظافت ظاهر هر چند امریست جسمانی ولیکن تأثیر شدید در روحانیات دارد "

۶- لزوم راستگوئی چنانچه حضرت بها ؑ الله میفرماید:

" زبان گواه راستی من است او را بدروغ میآلایید "

۷- سرخیزی و تلاوت الواح و مناجات

۸- وجوب اطاعت والدین

۹- منع از جدال و نزاع چنانکه حضرت بها ؑ الله میفرماید:

" عموم اهل عالم باید از زردست و زبان شما آسوده باشند "

و نیز میفرماید " نزاع و جدال شأن درندگان ارض بوده و هست و اعمال پسندیده شأن انسان "

۱۰- منع از ناسزاگوئی و استعمال کلمات زشت چنانکه حضرت

بها ؑ الله میفرماید " لسان از برای ذکر خیر است او را بگفتار زشت میآلایید "

۱۱- داخل نشدن بخانه کسی مگر بعد از تحصیل اجازهٔ صاحبش

چنانکه حضرت بها ؑ الله میفرماید " دوست پیرمائی دوست خود در بیت او وارد نشود و در اموال او تصرف ننماید "

۱۲- لزوم ادب چنانکه حضرت بها ؑ الله میفرماید " یا

حزب الله شمارا بادب وصیّت مینمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق "

۱۴- رجوع با طبّای خائق وقت مریض شدن

۱۵- معاشرت نکردن با اشرار و غنیمت شمردن مصاحبت ابرار

چنانکه حضرت بها^ع اللّٰه میفرمایند " زینهار ای پسر خاک

با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار نور جان را

بنار حسابان تبدیل نماید " و همچنین میفرمایند " صحبت

اشرار غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزدايد "

حضرت عبدالبهّا^ع میفرمایند " اطفال را با یداز مجالست اقران

سو^ء اهل نفس و هوی محافظت نمود زیرا سو^ء اخلاق سرایت نماید "

۱۶- تلاوت آیات الهی در صبح و شام چنانکه جمال مبارک

میفرمایند " اتلوا آیات اللّٰه فی کلّ صباح و مساء "

۱۷- نهی از آزار حیوانات چنانکه حضرت عبدالبهّا^ع

میفرمایند " حیوان نظیر انسان در نزد اهل حقیقت بسیار عزیز

است لهذا انسان باید بانسان و حیوان هردو مهربان باشد و

بقدر امکان در راحت و محافظت حیوان بکوشد "

۱۸- نهی از تراشیدن موی سر چنانکه حضرت بها^ع اللّٰه

میفرمایند " لاتحلقوا رؤسکم قد زینها اللّٰه بالشعر "

۱۹- رعایت لطافت در جمیع شئون چنانکه حضرت بها^ع اللّٰه

میفرمایند " کونوا عنصرا للّطافة بین البریّة " حضرت عبدالبهّا^ع

میفرمایند " چون انسان در جمیع مراتب پاک و طاهر گردد مظهر

تجلی نور با هر شود "

۲۰- تأکید در استعمال گلاب و عطر چنانکه حضرت بها ؑ اللّٰه

میفرمایند " استعملوا ماء الورد ثم العطرا الخالص "

۲۱- حرام بودن دستبوسی چنانکه حضرت بها ؑ اللّٰه میفرمایند

" قد حرّم علیکم تقبیل الایادی "

۲۲- نهی از دروغ چنانکه حضرت بها ؑ اللّٰه میفرمایند:

" زینوا... السنکم بالصّدق الخالص "

حضرت عبدالبها ؑ میفرمایند " جمیع معاصی بیکطرف و کذب

بیکطرف بلکه سیئات کذب افزونتر است و فرّش بیشتر راست گو
و کفر بگو بهتر از آنست که کلمهٔ ایمان بر زبان رانی و دروغ گو^{شی}

۲۳- تأکید در امانت چنانکه حضرت بها ؑ اللّٰه میفرمایند

" امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق قوام هر

امری از امور با و منوط بوده و هست عوالم عزّت و رفعت و شروت

بنور آن روشن و منیر " " اگر امروز نفسی بقرار امانت فائز

شود عند اللّٰه احبّ است از عمل نفسیکه پیاده بشطرا قدس توجه

نماید... اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نا بینا و کور

مستور است "

" اگر احبّای الهی بقرار امانت و صدق و راستی مزین نباشند

فرّش بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع "

" اهل بها ؑ نفوسی هستند که اگر بر مدائن ذهب مرور کنند

نظر التفات بآن ننمایند "

حضرت عبدالبها^۶ میفرماید " با وجود قصور در مانت از ایمان و دیانت چه شمری و چه اثری و چه نتیجه‌ای و چه فایده‌ای؟ "

۲۴- نهی از افتخار بر یکدیگر چنانکه حضرت بها^۶ الله

میفرماید " لیس لاحد ان یفتخر علی احد " "

حضرت عبدالبها^۶ میفرماید " خودپسندی سبب جمیع اختلافات است هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست و آن اینست که انسان دیگری را نپسندد و خود را بپسندد خودپسندی... تکبر می‌آورد غفلت می‌آورد هر بلائیکه در عالم وجود حاصل میشود چون درست تحرّی میکنید از خودپسندیست ما نباید خود را بپسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم... ماها باید هرنفسی را بر خود ترجیح دهیم... خدا نکند که در خاطر یکی از ماها خودپسندی بیاید خدا نکند خدا نکند خدا نکند... ماها باید وقتیکه بخودمان نگاه میکنیم ببینیم از خودمان ذلیلتر خاضع‌تر کسی نیست و چون بدیگری نظر اندازیم ببینیم از آنها کاملتر عزیزتر دانستارتر کسی نیست... این کلمه خودپسندی انسان را از خدا غافل میکند "

ب - وجوب نماز

گفتن ۹۵ مرتبه الله ابی در هر روز

حضرت بها^۶ الله در کتاب مستطاب اقدس میفرماید قوله لا علی:

" قد فرض علیکم الصلوة والصوم من اول البلوغ امرأ من لدی

اللّٰه ربّکم و ربّ آباؤکم الاولین " و نیز میفرمایند :

" برستی میگویم از برای صوم و صلوة عنداللّٰه مقامی است عظیم "

حضرت ربّ اعلیٰ میفرمایند : " هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست "

حضرت عبداللّٰه " ارواحنا لرمسه الاطهر فدا " میفرمایند قوله الاطی :
 " صلوة و صیام از اعظم فریضات این دین مقدّس است اگر نفسی تأویل نماید و تهاون کند البتّه از چنین نفوس احتراز لازم و الا فتور عظیم در دین اللّٰه حاصل گردد " و نیز میفرمایند :

" صلوة اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی " و همچنین میفرمایند :

" ای یار روحانی مناجات و صلوة فرض و واجب است و از انسان هیچ عذری مقبول نه مگر آنکه مختل العقل یا دچار موانعی فوق العاده باشد "

جمال مبارک در رساله سؤال و جواب میفرمایند قوله الاعلیٰ :

سؤال از بلوغ در تکالیف شرعیّه

ج - " در سال پانزده است ، نساء و رجال در این مقام یکسانست " چون بر حسب بیانات مبارکه مؤکده فوق هر فردی باشد که بسن بلوغ یعنی پانزده سالگی رسیده باشد ، حکم محکم صلوة مانند سایر احکام الهیه بکمال اتمام قیام نماید آداب بجا آوردن

نماز طبق نصوص مبارکه ذیلاً بیان میشود :

درحین دست شستن با یداین آیه تلاوت شود :

" الهی قوّ یدی لتأخذ کتابک باستقامة لاتمنعها جنود
العالم ثمّ احفظها عن التصرف فیما لم یدخل فی ملکها انک
انت المقتدر القدير "

ودر وقت شستن صورت باید تلاوت شود :

" ای ربّ وجهی الیک نورّه بانوار وجهک ثمّ احفظه
عن التوجّه الی غیرک "

در صورتیکه آب یافت نشود و یا استعمال آن مضرّ باشد بجای
دست و رو شستن این ذکر را باید ۵ مرتبه تلاوت نمود :

" بسم الله الاطهر الاطهر "

وقتی بدین ترتیب مراسم وضو بعمل آمد باید شخص نمازگزار
رو بقبله یعنی روضه مبارکه بکمال خضوع و خشوع و حالت تذکّر

و توجّه ایستاده آیات ذیل را تلاوت نماید :

" شهد الله انه لا اله الا هو له الامر والخلق قداظهر
مشرق الظهور ومکلم الطور الذی به انار الافق الاعلی و نطقست
سدره المنتهی وارفع التّداء بین الارض والسّماء قد اتی
المالک الملک والملکوت والعزّة والجبروت لله مولی الوری
ومالک العرش والثری "

بعد برای رکوع خم شده و بگوید :

" سبحانك عن ذكرى و ذكر دونى و وصفى و وصف من فى

السموات والارضين "

سپس دودست را برای قنوت بلند نموده و تلاوت کند :

" يا الهى لاتخيب من تشبث بانامل الرجا ء با ذىسال

رحمتك وفضلك يا ارحم الراحمين "

بعد بنشیند و این آیات را تلاوت نماید :

" اشهد بوحدا نيتك وفردانيتك وبانك انت الله لاله الا

انت قدا ظهرت امرك و وفيت بعهدك وفتحت باب فضلك على من

فى السموات والارضين والصلاة والسلام والتكبير واليهاء على

اولياك الذين ما منعهم شئون الخلق عن الاقبال اليك

وانفقوا ما عندهم رجا ء ما عندك انتك انت الغفور الکریم "

این نماز معروف به نماز وسطی است که در هر شبانه روز

سه مرتبه باید ادا شود و اوقات آن از قلم ابی بدین طریق

تعیین و توقیت گردیده است قوله الاعلى :

" ... در بامداد و حين زوال و اصیل ... "

" مهلت طلوة صبح الى زوال ومن الزوال الى الغروب

ومن الغروب الى ساعتين "

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاطلى :

" اداى طلوة من الطلوع الى الزوال مقصد از طلوع فجر است

ولى بیفکران گمان کنند که طلوع آفتاب است و حال آنکه میفرماید

طوبی لمن توجه فی الاسحار الی مشرق الاذکار " انتهى

پس نماز وسطی را باید صبح و ظهر و شام تلاوت نمود نماز
صبح از طلوع فجر تا ظهر و نماز ظهر تا غروب و نماز شام تا
دو ساعت از غروب گذشته مهلت دارد.

اگر نماز کسی بعد از شروع فوت شود باید قضای آن را بجای آورد
یعنی بجای هر نماز فوت شده سجده ای نموده و این آیه مبارکه را
تلاوت نماید:

" سبحان الله ذی العظمة والجلال والموهبة والافضال " و
بعد از آنکه از سجده فراغت حاصل نمود باید بر هیكل توحید نشسته
و این ذکر را ۱۸ مرتبه تکرار کند " سبحان الله ذی الملک و
الملکوت "

علاوه بر ادای نماز بر هر شخص بهائی واجب است که هر روز وضو
بگیرد و رو بقبله نشسته تکبیر الله بهی را ۹۵ مرتبه
تلاوت نماید .

البته با وضوء نماز بر حسب بیان مبارک جمال قدم تلاوت ذکر
۹۵ مرتبه اسم اعظم (الله بهی) جائز می باشد.

ج - وجوب روزه

جمال قدم جل ذکره الاعظم در کتاب مستطاب اقدس میفرما بیند قوله
الاعلی :

" یا قلم الاعلیٰ قل یا ملاء الانشا ء قدکتبنا علیکم الصّیام
 ایّاماً معدودات و جعلنا النّیروز عیداً لکم بعدا کمالها "
 ونیز میفرماید :

" قد فرض علیکم الصّلوٰة والصّوم من اوّل البلوغ "
 پس بر حسب بیان مبارک فوق هر شخص بهائی که بسن بلوغ رسیده
 باشد و دارای عذر موّجه شرعی نباشد باید حکم محکم صوم را بکمال
 همت و دقّت بموقع اجرا گذارد و طبق نصوص الهیه صائم شود
 یعنی در سال یکماه (۱۹ روز) از طلوع تا غروب از خوردن و آشامیدن
 امساک نماید . ماه صیام شهر العلاء ۱۹ روز بنوروز مانده
 است و بموجب نصّ کتاب مستطاب اقدس نوروز عید اهل بها ء است .

و - نهی از غیبت

حضرت بها ء الله جلّ ذکره الاعلیٰ در کتاب مستطاب اقدس غیبت را
 حرام و ارتکاب باین عمل را شدیداً منع فرموده اند . غیبت
 در لغت بمعنی ذکری است در غیاب شخصی که اگر بسمع او رسد برنج
 و مکذّر گردد بدیهی است که اگر آن ذکر صدق باشد غیبت است و هرگاه
 کذب باشد افتراء و تهمت .

چون غیبت اساس الفت و محبّت را براندازد و هر جمععی را
 پریشان سازد جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبها ء در السّواج
 عدیده اهل بها ء را از این کردارنا پسندیده و رفتار نکوهیده

بکمال شدت نهی و تحذیر فرموده اند در کلمات مکنونه میفرمایند
 قوله عزّ بیهانه :

" یا ابن الانسان لاتنفس بظلمة احد مادمت خاطئاً وان تفعل
 بغير ذلك ملعون انت وانا شاهد بذلك "
 ونیز میفرمایند :

" لسان مخصوص ذکر من است بغیبت میا لائید و اگر نفس نساری
 غلبه نماید بذكر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت خلق من "
 حضرت عبداللہا میفرمایند قوله الاطی :

" بدترین خلق انسانی و گناه عظیم غیبت نفوس است
 علی الخصوص صدورش از احبّای الهی اگر نوعی میشود که ابواب
 غیبت مسدود میشود و هر یکی از احبّای الهی ستایش دیگران را مینمود
 آنوقت تعالیم حضرت بها^۶ اللّٰه نشر مییافت قلوب نورانی
 میگشت و جوه ربّانی میشد عالم انسانی سعادت ابدی مییافت
 امید چنان است که احبّای الهی بکلی از غیبت بیزار شوند و هر یک
 ستایش بکدیگر نمایند و غیبت را سبب نقت الهی بدانند تا
 بدرجہای رسد که هر نفسی اگر غیبت نماید در بین جمیع احبّای
 رسوا شود زیرا مفضولترین اخلاق عیب جوئی است باید تحرّی
 مدایح نفوس نمود نه تجسّس عیوب نفوس بقدر امکان باید از
 عیوب چشم پوشید و از کمال نفوس بحث کنید نه از نقائص آنها
 گویند حضرت مسیح روحی له الفداء^۶ روزی با حواریون بر حیوان

مرده‌ای گذشتند یکی گفت این حیوان چقدر متعقن است دیگری
گفت چگونه صورت قبیح یافته است دیگری گفت چقدر مکروه است
حضرت مسیح فرمودند ملاحظه بدنندان‌های او نما شید چقدر سفید است
ملاحظه کنید که هیچ عیوب آن حیوان را حضرت مسیح ندید بلکه
تفتیش فرمود تا ملاحظه کرد دندان‌ش سفید است همان سفیدی دندان
را دید دیگر از پوسیدگی و تعقن و قبح منظر او چشم پوشید
اینست صفت ابناء ملکوت اینست روش وسلوک بهائیان حقیقی
امیدوارم که احباء بآن موقّق گردند " انتہی
و نیز می‌فرمایند قوله عزّبیانه :

" از بهائیان نفسی بمذمت دیگری لب نگشاید و غیبت را اعظم
خطا در عالم انسانی داند زیرا در جمیع الواح بها اللّٰه مصرّح است
که غیبت و بدگوئی از دساّس و وساوس شیطان است و هادم بنیان
انسانی شخص مؤمن مذمت نفسی از بیگانگان نکند تا چه رسد از
آشنایان و غیبت دشمن ننماید تا چه رسد بمذمت دوست بدگوئی و
غیبت صفت سقیم الافکار است نه ابرار... "

و نیز می‌فرمایند :

"... ای یاران الهی اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و
مشهود است که شمری جز خمودت و جمودت نیارد اسباب تفریقست و
اعظم وسیله تشتیت اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری کند مستمعین
باید در کمال روحانیت و بشاشت او را منع کنند که از این غیبت

چه شمری و چه فائده‌ای آیا سبب رضایت جمال مبارک است یا علت عزت ابدیّه احبّای الهی آیا سبب ترویج دین‌الله است و یا علت تشبیت میثاق‌الله . نفسی مستفید گردد و یا شخصی مستفیض لا والله بلکه چنان‌غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود و نه چشم حقیقت را بیند ولی اگر نفسی بستايش دیگری پردازد و بمدح و ثنا لسان بگشاید مستمعین بروح و ریحان آیند و بشفحات الله مهتر گردند " انتهى

پس بموجب بیانات مبارکه مؤکده فوق هر فرد بهائی با یسد بکلی از غیبت که باین شدت حرام و منع گردیده اجتناب نماید و ارتکاب باین عمل مذموم را مباحین و مخالف با رضای حق قیوم شمارد و همواره این بیان مقدّس را که در کتاب مستطاب ایقان از قلم مبارک مرتبی امکان صادر و نازل شده نصب العین خویش قرار دهد قوله الاطی :

" غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند "

هـ - تاکید بر امانت

جمال اقدس ابهی عزّاسمه الاعلی در یکی از الواح میفرماید
قوله عزّ بیانیه :

" امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق قوام هر

امری از امور با و منوط بوده و هست عوالم عزّت و رفعت و ثروت
بنور آن روشن و منیر "
و نیز میفرما یبند :

" اگر امروز نفسی بطراز امانت فائز شود عند الله احب است
از عمل نفسی که پیاده بشطرا قدس توجه نماید و ببلقاي حضرت
معبود در مقام محمود فائز گردد امانت از برای مدینه انسانیّت
بمثابه حصن است و از برای هیکل انسان بمنزله عین اگر نفسی
از او محروم ماند در ساحت عرش نابینا و کور مسطور است "
و همچنین میفرما یبند :

" اگر احبای الهی بطراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند
ضرش بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع اولاً آن نفوس ابدأ محل امانت
کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربّانیّه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت
و اعراض ناس بوده و خواهند بود و عن وراثها قهر الله و غضبه و
عذاب الله و سخطه "

ما روزی سه مرتبه در موقع وضو این بیان مبارک را تلاوت
می نمائیم قوله الاعلیٰ :

"... ثمّ احفظها عن التصرّف فیما لم یدخل فی ملکها انک انت
المقتدر القدير " که مضمون آن بفارسی چنین است :

خدا ییادست مرا از تصرّف در آنچه که داخل در ملک او نیست محفوظ
و مصون بدار .

حضرت عبدالسبا^۶ ارواحنا لرمسه لاطهر فدا^۶ در یکی از الواح با بین بیان مبارک ناطق قوله عزّ بیا نه :

" اَمَّا قَضِيَّةٌ اَمَانَتٌ وَدِيَانَتٌ فِي الْحَقِيْقَةِ دَر اِيْن دَوْر بَدِيْعِ اعْظَم بَرَهَانِ اِيْمَانٍ وَ اِيْقَانِ اسْتِ دَرْ لَوْجِ اَمَانَتِ مَلَا حِظْهٖ فَرَمَا شَيْدِكِهٖ اَز قَلَمِ اَعْلَى صَادِرٍ وَ اَز بَرَايِ اَنْتَبَاهِ كَلِّ كِفَايَتِ اسْتِ اِگَر نَفْسِي بِجَمِيْعِ اَعْمَالِ خَيْرِيَّةٍ قَائِمِ ولى در امانت و ديانت ذرّهای قاصر اعمال خیریه ما نندسپندگردد و آن قصور آتش جها نسوز شود... مقصود آنست که امانت عند الحقّ اساس دین الهی است و بنیاد جمیع فضائل و مناقب است اگرنفسی از آن محروم ماند از جمیع شئون محروم با وجود قصور در امانت از ایمان و ديانت چه شمري و چه اشری و چه نتیجه ای و چه فایده ای " انتهى

مکرّر در آثار الهی امثال این بیانات مبارکه وارد که امانت زینت اهل بهاست و بنور امانت آفاق عالم روشن و منیر^{ست} پس خوشا بحال کسیکه هیکل خود را با بین طراز آرایش بخشد و نور مبین امانت و ديانت از جبینش بتابد.

و- سحر خیزی و توجّه به مشرق الاذکار در اسحار

مشرقاً لاذکار معبد بها^{ئی} است که در هر شهری باید (با کمال ما یمكن فی الامکان با سم مالک الادیان)^۱ تأسیس شود و اهل بها

در اسحار توجه بآن مرکز انوار نموده بذکرو ستایش حضرت پروردگار مشغول گردند.

در کتاب مستطاب اقدس این آیه مبارکه نازل قوله عزبیا نه :
 " طوبی لمن توجه الی مشرق الاذکار فی الاسحار ذاکراً
 متذکراً مستغفراً " ۱

که مضمون آن بفارسی چنین است :

خوشا بحال کسی که در اسحار بحالت تذکر و استغفار بمشرق
 الاذکار توجه نماید.

حضرت عبدالبها * ارواحنا لرمسه لاطهر فدا * میفرما یند قوله عزبیا نه
 " مشرق الاذکار مطلع الانوار است و مجمع ابرار نفوس نفیسه
 چون در آن مجامع ملکوتیه اجتماع نمایند و نماز آغا زکنند و
 بمدا یح الحان ترتیل آیات گردد و ترنیم مناجات، اهل صلاه
 اعلی استماع نمایند و فریاد یا طوبی و یا بشری برآرند که
 الحمد لله در ملاء ادنی نفوس از ملائکه ابهی بمناجات و دعا قیام
 نمودند و در محفل تقدیس ترتیل آیات مینمایند "

راجع به سخرخیزی در امر مقدس بهائی تأکیدات اکیده نازل
 از آن جمله این عبارات عالیات از قلم اعلی صادر :

" ای پسر دنیا بسا سحرگاهان تجلی عنایت من از مشرق لامکان
 بمکان تو آمد و ترا در بستر راحت بغیر مشغول دید و چون بسرق

روحانی بمقرّ عزّ نورانی رجوع نمود و درمکا من قرب نزد جنود قدس
 اظهار ندا شتم و خجالت ترا نپسندیدم "
 و همچنین میفرمایند :

" ای مدّعی دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من برتسوی
 مرور نمود و ترا در فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و
 بازگشت " ۱

پس هر فردبهاشی باید خود را بسحرخیزی عادت دهد و در اسرار
 بذکر خداوند واقف اسرار مشغول شود و در نقاطیکه مشرقا لاذکسار
 بنا گردیده بآن محلّ پرا نوار توجه نماید و روح و قلب را صفا و
 لطافت بخشد.

ز - نهی از مجادله در قول

یکی از تعالیم مبارکه حضرت بها ؑ الله جلّ اسمہ الاعلیٰ نهی از
 مجادله در قول است اگر شخصی بقصد تفوّق و برتری برد دیگری در قول
 مجادله نماید نزد حقّ جلّ جلاله از غافلترین عباد شمرده شود.
 در کلمات مکنونه این بیان مقدّس نازل قوله الاعلیٰ :

" غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر
 خود تفوّق جوید بگوای برادران باعمال خود را بیارائیدنه با قوال "
 در لوحی دیگر این کلمات درّیات از قلم اعلیٰ صادر قوله عزّبیانه :

"... کلّ عباد را بنماح مشفقانه نصیحت نمودیم که احدی

متعرض احدی نشود و نفسی با نفسی مجادله ننماید"

و نیز میفرمایند قوله الاعلیٰ :

"... شأن اهل حقّ خضوع و خشوع و اخلاق حمیده بوده و خواهد بود"

و همچنین میفرمایند قوله عزّ کبریا شه :

"هر امری که بقدر رأس شعری را شحّه فساد و نزاع و جدال و یا

حزن نفسی از او ادراک شود حزب الله با ایدازا و احترازا ننماید

بمثابه احترازا از رقصاء^۱"

حضرت عبدالسها^۲ ارواحنا لاحبابنا الفدا^۳ میفرمایند قوله الاحلیٰ :

"جدال و نزاع بکلی ممنوع حتّی بصریح نصّ الهی طرفین

محروم" انتهى

پس بموجب بیانات مبارکه مؤگنده فوق هر فرد بهائی باید

از مجادله در قول و قصد تفوق و برتری بردیگری بکلی احترازا

نماید و هرگز در صدد اعتراض و مکابره با نفسی نباشد و همواره

به ذیل خضوع و خشوع و تواضع و فروتنی و عفو و اغماض متوسّل

گردد تا لائق انتساب بآستان مقدّس الهی شود.

ح - نهی از دروغ

هر چند راجع باجتناب از دروغ و لزوم تمسک بحبل صدق و

راستی در دوره های قبل شرحی مرقوم و ببعضی از بیانات مقدسه متعالیه نیز در این باب با اختصار اشاره شده ولی نظر با همیت کامله موضوع در این کتاب نیز بنقل بعضی از بیانات مبارکه راجع بلزوم اجتناب کامل از این صفت مذموم و قبیح که اساس جمیع سیئات و شرور است مبادرت میگردد.

جمال اقدس ابهی عزاسمه الاعلی میفرماید قوله عزکبریائه :
 " یا معشرالبشر انی جئتکم من لدی الصدق اکبر لأعرفکم علوه
 و سموه و جماله و کماله و مقامه و عزه و بهائش لعل
 تجدون سبیلاً الی صراط المستقیم تالله ان الذی تزین بهذا
 الطراز الاول انه من اهل هذا المقام المنیر ایاکم یا قوم
 ان تدعوه تحت مخالف الکذب خافوا الله ولا تكونوا من الظالمین
 مثله مثل الشمس اذا اشرقت من افقها اضاحت بها الافساق و
 انارت وجوه الفاضلین ان الذی منع عنه انه فی خسران مصیبین" ^{نتهی} ۱

مضمون و مفاد بیانات مبارکه آنکه : ای گروه بشر من از جانب صدق اکبر آمده ام که بشما علو و سمو و جمال و کمال و مقام و عزت و بهاء او را بشناسانم شاید شما بصراط مستقیم راه یابید قسم بخدا هر کس باین طراز اول و زینت اعلی مزین گردید و از اهل این مقام منیر است مبادا شما راستی را در چنگال دروغ قرار دهید مثل راستی مثل شمس است که وقتی بتابد آفاق با و روشن

و وجوه فاخرین با و منور میگردد و کسیکه از صدق و راستی محروم و ممنوع باشد در خسران مبین خواهد بود.

حضرت عبدالبها^۴ اروا حنا لرمسه لاطهر فدا^۵ میفرماید بقوله لاطلنی " بدترین اخلاق و مبغوض ترین صفات که اساس جمیع شرور است دروغ است از این بدتر و مذمومتر صفتی در وجود تصور نگردد هادم جمیع کمالات انسانیست و سبب رذائل نامتناهی از این صفت بدتر صفتی نیست اساس جمیع قبایح است " ۱ - انتهی

هر شخص بهائی که در بیانات مبارکه^۶ فوق بدقت نظر نماید از دروغ بیفروغ بیزار و متنفر شود و مادام الحیات گرد آن نگردد و هرگز زبان را بآن نیالاید زیرا بنص صریح حضرت مولی الوری از دروغ بدتر صفتی نیست و بدترین اخلاق و مبغوض ترین صفات است دروغ سبب رذائل نامتناهی و اساس جمیع شرور است از دروغ بدتر و مذمومتر صفتی در وجود تصور نگردد هادم جمیع کمالات انسانی است .

ط - وجوب اشتغال به کسب و کار و ضایع نکردن اوقات به بطالت و کسالت

جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب اقدس میفرماید بقوله عز کبری^۷ " یا اهل البها^۸ قدوجب علی کل واحد منکم الاشتغال با مر من

الامور من الصّنائع والاقتراف وامثالها وجعلنا اشتغالكم بها
نفس العبادة لله الحقّ ... لاتضيّعوا اوقاتكم بالبطالة و
الكسالة واشتغلوا بما ينتفع به انفسكم وانفس غيركم ..."

" ابغض الناس عند الله من يقعد ويطلب تمسكوا بحبل الاسباب
متوكلين على الله مسبب الاسباب "

وهمچنین میفرماید بگوید قوله الاعلیٰ :

" کلّ را بصنعت و اقتراف امر نمودیم اورا از عبادت محسوب
داشتیم "

در کلمات مکنونه این بیانات مبارکه نازل قوله الاعلیٰ :

" ای بندگان من شما اشجار رضوان منید باید با شما ربدیعه
منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند لذا بر کلّ
لازم که بصنایع و اکتساب مشغول گردند اینست اسباب غنا یا
اولی الالباب "

و نیز میفرماید بگوید قوله الاعلیٰ :

" ای بنده من پست ترین ناس نفوس هستند که بی شمر در ارض
ظاهرند و فی الحقیقه از اموات محسوبند بلکه اموات از آن نفوس
معطله مهمله ارجع عند الله مذکور "

و نیز میفرماید بگوید :

" ای بنده من بهترین ناس آنانند که با اقرار تحویل کنند
و صرف خود و ذوی القربی نمایند حباً لله رب العالمین "

و همچنین میفرمایند :

" هر نفسی بصنعتی و یا بکسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت عند الله محسوب ان هذا الا من فضله العظيم " و نیز میفرمایند :

" در این ظهور اعظم کلّ بکسب و اقتراف و صنایع متوکللاً علی الله المهیمن القیوم ما مورندوا بین حکم در الواح مؤگداً نازل " حضرت عبدالسبها ؑ او را حنا لرمسه الا طهر فدا ؑ میفرمایند قوله عزّیبا : نه " ... جمعی الان در این جها نند و بظا هرو با طن سرگشته و پیریشان و مهمل و معطل و بارگران بر سائرناس بصنعتی مشغول نشوند و بکار و کسبی مالوف نگردند و خود را از آ زادگان شمرند ... اینگونه نفوس مهمله البتّه مقبول نه زیرا هر نفسی باید کار و کسب و صنعتی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید نه اینکه خود حمل ثقیل شود و مانند علت کا بوس مستولی گردد " انتهى

از بیانات مبارکه فوق واضحاً مستفاد میشود که اشتغال بکسب و کار و اجتناب از بطالت و کسالت بر هر فردی باشد واجب و لازمست اهمیت این موضوع بدرجه ایست که جمال مبارک اشتغال بکار و صنعت را بمنزله عبادت مقرر داشته و نفوس را که بی شمردار از ظاهرند پست ترین ناس خوانده و آنانرا در زمره اموات بشمار آورده و بلکه اموات را از آن نفوس معطله مهمله ارجح عند الله محسوب فرموده اند پس هر شخصی بهائی با پدبکار و کسب

وصنعت واقترافی مشغول شود و از وجود خود بدیگران نفعی
 رساند و هرگز اوقات خویش را ببطالت و کسالت که کاملاً منافی
 با رضای الهی است نگذرانند.

ی - ضیافات نوزده روزه

جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در کتاب مستطاب اقدس میفرما ینسب
 قوله الاطی :

" قدرقم علیکم الضیافة فی کلّ شهر مرّة واحدة ولوبا لما
 انّ الله اراد ان یؤلف بین القلوب ولوبا سباب السموات والارض^{ضین}
 مضمون ومفاد آیه مبارکه آنکه هر ماهی یکمرتبه ضیافت تشکیل
 شود اگرچه بآب باشد زیرا خداوند اراده فرموده بین قلوب
 الفت و التیام حاصل شود و لوبا سباب آسمان وزمین باشد.
 حضرت مولی الوری اروا حنا لرمسه لاطهر فدا^۶ میفرما ینسب :

" در خصوص ضیافت در هر شهر بهائی سؤال نموده بودید مقصود
 از این ضیافت الفت و محبت و تبث و تذکر و ترویج مساعی
 خیریه است یعنی بذکر الهی مشغول شوند و تلاوت آیات و مناجات
 نما یند و بایکدیگر آنها بیت محبت و الفت مجری دارند"
 و نیز میفرما یند قوله الاطی :

" در این محافل باید بیکلی از مذاکرات خارجی احتراز نمود و
 اجتماع باید محصور بتلاوت آیات و قراآت مناجات گردد و در اموری^{که}

راجع با مرالله است مذاکره شود از قبیل اقامه برهان و اتیان حج و دلائل واضحۀ سا طعه و امعان در آثار محبوب عالمیان . نفوس موجوده در محفل باید قبل از دخول بطراز تقدیس و تنزیه مزین و بملکوت ابهی متوجه و بعد بنها بیت خضوع و خشوع وارد محفل شوند و در حین قرائت الواح ساکت و صامت اگر نفسی صحبتی دارد باید بکمال ادب بیان کند آنهم برضایت و اجازۀ حضار باشد و در غایت فصاحت و بلاغت "

حضور در جلسات ضیافت ۱۹ روزه برای عموم احبّاکه سن ۲۱ سالگی رسیده باشند لازم مگر آنکه معذور بحدری موجه باشند اشخاص کمتر از ۲۱ سال نیز حقّ حضور در جلسات مزبوره دارند . ضیافت ۱۹ روزه تحت نظام و ترتیب معینی اداره میشود که خلاصۀ آن بشرح ذیل است :

- ۱- قسمت اوّل جلسات با پدکاملاً دارای جنبۀ روحانی بوده و مصروف تلاوت آیات و بیانات مبارکه شود .
- ۲- قسمت دوّم عبارت از مطالعه تاریخ امر و تعالیم مقدّسه و مشاوره در باب مسائل امریه است .
- ۳- قسمت سوّم عبارت از ضیافت های معمولی و ملاقات احبّای الهی است .
- ۴- اوقات تشکیل ضیافت نوزده روزه در هر ماه بهائی یکبار است
- ۵- چون محافل ضیافت ۱۹ روزه برای ایجاد روحانیت و ظهور

و پروشمرات تعالیم الهیه و پایه تشکیلات امریه است باید
 از هرگونه آرایش و آرایش که مخالف سادگی و آزادگیست منزه و
 مبری باشد.

۱۰ - بقیه تاریخ حیات مبارک حضرت بهادار

جلّ اسمہ الاعلی

الف - حیات مبارک در بهی

دکتر اسلمنت شهیر راجح بحیات مبارک حضرت بهاء الله عز
 اسمہ الاعلی در بهی چنین مرقوم داشته اند :

" اگرچه حیات مبارک در بهی حشمت و شوکت ملوکانه داشت
 ولی گمان نرود که این عظمت و جلال در امور جسمانی و اسراف در شون
 زندگانی بود زیرا جمال مبارک و اهل بیتشان در کمال سادگی
 و اعتدال معیشت میفرمودند و از تجملات و رفاهیت در عائله مبارکه
 ذکری نبود . نزدیک عگا احبا با غچای ترتیب داده و نسام
 آن را باغ رضوان نهاده بودند جمال مبارک گاه بگاه بآن
 محلّ تشریف میبردند و شبها در اطاق کوچکی استراحت میفرمودند"
 یکی از علماء مغرب زمین که در قصر بهی بساحت اقدس جمال
 قدم جلّ شأنه الاعظم تشرّف حاصل نموده مشاهدات خود را چنین
 بیان مینماید :

" واضحاً نمیدانستم بکجا وبملاقات چه شخصی آمده ام چون
 از قبل صراحةً اشاره ای نشده بود ولی فوراً با اهتزاز عجب
 مشاهده نمودم هیکلی جلیل در کمال عظمت و وقار بر مندرجالس
 بر رأس تاج رفیعی و حول آن عمامه صغیر سفیدی دو چشم بجملاً
 افتاد که هرگز فراموش ننمایم و از وصفش عاجزم حدّات بصر
 از آن منظر کشف رموز دل و جان نمودی و قدرت و عظمت از آن جبین
 مبین نمودار بودی بظا هر علامات سال خوردگی از سیما نمایان
 ولی گیسوان و محاسن مشکین که بر هیکل افشان منافی این تصوّر
 و گمان مپرس در حضور چه شخصی ایستادم و بچه منبع تقدیس و محبتی
 تعظیم نمودم که تا جداران عالم غبطه ورزند و امیرا طورهای ام
 حسرت برند صوتی لطیف و مهیمن امر ببطوس نمود و فرمود
 " الحمد لله فاعز شدی بملاقات مسجون منفی آمدی جز صلاح عالم و
 آسایش امم مقصدی نداریم معذک ما را از اهل نزاع و فساد
 شمرده اند و مستحقّ سجن و نفی ببلاد... آیا اگر جمیع ملل عالم
 در ظلّ یک دین متحد و مجتمع گردند و ابناء بشر چون برادر مهر
 پرور شوند روابط محبت و یگانگی بین نوع انسانی استحکام یابد
 و اختلافات مذهبی و تباین نژادی محو و زایل شود چه عیبی
 و چه ضرری دارد؟... بلی همین قسم خواهد شد جنگهای بی شمر و
 نزاعهای مهلکه منقضی شود و صلح اعظم تحقق یابد... آیا شما
 در ممالک اروپا محتاج بهمین نیستید و آیا همین نیست که حضرت

مسیح خبر داده با وجود این مشاهده میشود ملوک و زما مداران ممالک شما کنوزشروت و خزائن را در عوض آنکه در سبیل آسایش و سعادت نوع انسان انفاق کنند بکمال آزادی و خودسرانه در راه اضمحلال و هلاکت اهل عالم صرف نمایند نزاع و جدال و سفک دماء باید منتهی شود و جمیع بشر یک خانواده گردند... لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم " انتهى "

این بود... بیاناتی که از حضرت بهاء الله بخاطر دارم حال قارئین بدقت تفکرو تمعن نمایند که آیا چنین تعالیم... اگر در عالم انتشار یابد جهان را احیا خواهد نمود یا نه؟^۱

ب - صعود حضرت بهاء الله

جناب نبیل زرندی شهیر در رساله (شرح صعود) چنین مرقوم داشته اند:

" کما سمعنا من غصنه الاعظم و سرّه الاکرم - نه ماه پیش از این واقعه عظمی فرمودند که دیگر نمیخواهم در این عالم بمانم و دائماً با احبائی که در این نه ماه ملاقات میفرمودند ذکر و مایا و بیاناتی مینمودند که از جمیع آنها عرف و داع استشمام میشود و بکمال تعجیل در تدارک بودند - ولی صریحاً اظهاری نمیفرمودند تا شب یکشنبه یازدهم شوال که پنجاهم روز نوروز بود رسیدند

۱- نقل از "شهادت مستشرقین را جمع با مرئوسات" ترجمه جناب ذکرا الله خادم

اثر تب در جسد عنصری مبارک نمودار گردید و لکن آن شب اظهار
 نفرمودند و صبح هما نشب جمعی از احباب مشرف شدند و نزدیک عصر
 آنروز شدت تب ظهور و بروز یافت - و بعد از عصر جزیک تن را از احباب
 که عرض لازم الاصفا داشته احدی مشرف نشد و روز دوشنبه هم که
 یوم دوّم بود جزیک نفر از احباب احدی شرفیاب نشد و لکن روز سه
 که یوم سیم و یوم الوصال این شکسته بال بوده هنگام ظهر تنها
 بنده را احضار فرمودند و قریب بنیم ساعت گاهی جالساً و گاهی
 ماشیاً در اظهار عنایات کافیه و تبیان بیانات وافیه ... و در
 عصر آنروز هم که جناب حاجی نیاز از مصر وارد درگاه محبوب
 بی انباز گردیده بود آنجنا بر با جمعی از احباب با حضور دادند
 و با بلقا بوجه جمعی گشادند - و تا نزدیک غروب دسته دسته
 احباب شرفیاب میشدند - و دیگر بعد از آنروز احدی از احباب
 مشرف نشد و با بلقا مسدود و چرخ کبود از آه و حنین مهجوران
 پردود ... باری بهمین منوال ایام و لیالی منقضی شد تا
 دوشنبه یوم نهم که یوم الاحزان دوستان و اغمان و خالصان بود
 در رسید در آن روز حضرت غصن اعظم از محضر مبارک بمط مسافری
 نزول نمودند و تکبیر مبارک را بهمگی رسانیدند و ذکر نمودند که
 جمال مبارک فرمودند که باید کلّ ما برأ ساکناً ثابتاً راسخاً
 بر ارتفاع امرالّه قیام نمائید و ابدأ مضطرب نشوید چه که
 من همیشه در هر جا که باشم با شما هستم و در ذکر شما و فکر شما هستم -

از آن بیانات آتش با رقلوب حصار در احتراق و انظار چه که عرف
 وداع مالک الابداع از آنها استشمام میشد و چنان جمیع دوستان
 منقلب و پریشان شدند که همگی قریب بهلاکت بودند لذا از منبع
 الطاف محبوب یکتا و دوست بیهمتا یوم دیگر که سه شنبه دهم
 بود یوم السرور شد و نیز بهجت و حور بظهور آمد حضرت غصن الله
 الاعظم هنگام طلوع فجر با بهجت و ابتهشار اغصان و انوار را
 بیدار نمودند و بهبشارت سلامت و صحت مبارک مستبشر فرمودند و
 بعد از آن چون گل شکفته و خندان بمنزل مسافرین نازل شدند
 و چون نسیم مشکبار جعدنگار و روح القدس رحمت پروردگار یکان
 یکان احباب را از خواب بیدار نمودند فرمودند که برخیزید
 و با سرور تمام بحمد و شکر مولی الانام قیام نمائید و بنوشیدن
 چائی سرور با بهجت و حور مشغول شوید که حمداً لنفسه العلیّ
 الابهیّ که صحت تمام در احوال مبارک هویدا و آشار عنایت عظمی
 از جبین مبارک پیدا گردید فی الحقیقه آن روز جهان را فروز سرور
 و ابتهاج طاثفین عرش طلعت بهّاج و دوستانش بنوعی بود که
 بجمیع اهل عگا بلکه بتمام اهالی برّ شام سرایت نمود و عموم
 انام از خواصّ و عوامّ بمانند یوم عید بتبریک و تمجید و تفریح و
 تعیید مشغول گردیدند چه که از یوم حدوث تب بقدر هزار نفر از
 فلاحین و فقرا را با قوه جبریّه مجتمع نموده و لباس عسکری
 پوشانیده و بمشق نظام واداشته بودند که بعد از چند یوم همه را

بأفك نارباقصی دیار ارسال نمایند و در نزدیک قصر مبارک
 خیام آن اسیران برپا وحنین آنها و اهل و اولادشان شب و روز
 بعرش مالک الوجود متمنا عدیود و در صبح همان یوم السورنا گها
 تلگراف سلطانی در نجات و آزادی آنها رسید و باعث بهجت و شادی
 آن هزار نفر با منتسبین آنها گردید و همگی بظلمت سرور و حبس
 بیمن مالک ظهور فاش شدند و حضرت غصنا عظم چندگوسفند قربانی
 نمودند و بفقرا و اسرا و اهل زندان و لیمان قسمت فرمودند
 بنوعیکه جمیع السنه و قلوب بذکر بقا و شکر نعمای محبوب ابھی
 در داخل و خارج عگا ناطق و گویا بود باری یومی بود مشهود که
 احدی در خاطر نداشت که چنان سرور عمومی در بر شام بکافه انا
 دست داده باشد و همان یوم حضرت غصنا عظم بعگا تشریف بردند
 و تکبیر از لسان جمال مبارک در جمیع منازل احباب برجال و نساء
 ابلاغ فرمودند و در یوم یکشنبه پانزدهم وقت عصر جمیع احباب را
 که در قصر حضور داشتند و جمع کشیری از مهاجرین و مسافرین بودند
 احضار فرمودند... جمیع احباب باکیاً طاثفاً محترفاً متبلسلاً
 شرفیاب شدند لسان عظمت در کمال مرحمت و مکرمت و ملاطفت با
 همگی ناطق که از جمیع شماها را ضمیم بسیار خدمت کردید و زحمت
 کشیدید هر صبح آمدید و هر شام آمدید همگی مؤید و موفق باشید
 بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد آن مشرف شدن شرفیابی آخر
 احباب بود و طیور قلوب بندای قد غلق باب اللقا باهل ارض

وسما ۶ باحنین و بکا ۶ منادی و مخاطب و قیام قیامت کبری را
 مراقب تا شب شنبه رسید که شب بیست و یکم از حدوث تب جمال
 مبارک بود مقارن با شب دوّم ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۹ هجری
 هلالی و شب دهم خرداد فارسی جلالی و شانزدهم ایار رومی
 و لیلۃ القدره از شهر العظمة بیانی که یوم هفتم بود از روز
 نوروز و سنه پنجاهم قمری و چهل و نهم شمس از بعثت مبشّر طلعت
 محبوب ابی علی اعلیٰ در حالتی که از تب اشری نبوداراده
 محتوم سلطان بقا بر خروج از جن عگا و خروج بممالکه الاخری
 الّتی ما وقعت علیها عیون اهل الاسما ۶... تعلق گرفت و انقلاب
 عالم تراب جمیع عوالم ربّ الارباب را با اضطراب آورد و در ساعت
 هشتم از آن لیلۃ الظلما ۶ الّتی فیها بکت السّما ۶ علی الثّری ظهر
 ما نزل من لسان اللّٰه المقدّس فی کتابه الاقدس دیگر لسان حال
 قال از بیان حال عاجز الملك والملکوت لله ولا حول ولا قوّة
 الا بالله .

در شورش آن محشر که بر که جمیع اهالی عگا و قرای حول آن در
 صحرای حول قصر مبارک گریان و بر سر زنان و وامصیبتا گویان
 ایندوبیت مشنوی مولوی مناسب حال و مطابق احوال است :

چرخ بر خوانده قیامت نامه را تا مجره بردریده جامه را
 آسمان میگفت آندم با زمین گر قیامت را ندیدیستی ببین
 و تا یک هفته از آن محشر اعظم شب و روز جمع غفیری غنی و فقیر

ویتیم و اسیر ازخوان نعمت منعم العالمین متنقم ... ازپیوم
ثانی صعودحقّیوم الی مقامه الاقدس الامنع المحتوم المکتوم
هریوم ازفضلای اسلام و نصاری و شعرای آنها تلگرافات تعزیت
بساحت انورحضرت غصن الله الاعظم وارد وقصایدغزّاء درمراشی
و عزا درمحضراطهرشان حاضر" انتهى

قسمتی از کتاب مستطاب عهد

" اگرافق اعلی از زخرف دنیا خالی است و لکن درخزاشن
توکل و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لاعدل له گذاشتیم
گنج نگذاشتیم و هر رنج نیفزودیم ایم الله درشروت خسوف
مستور و خطر مکنون انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی
الفرقان (ویل لکل همزة لمزة الذی جمع ما لا وعدده) شروت
عالم را وفائی نه آنچه رافنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق
اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم مقصود این مظلوم از
حمل شداغد و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّنات اخما دنار
ضفینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم بنور اتفّاق
منور گردد و بآسایش حقیقی فائز و از افق لوح الهی نیرا بین
بیان لائح و مشرق باید کّل بآن ناظر باشند ای اهل عالم شمارا
وهیت مینمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شماست بتقوی الله
تمسک نمائید و بذیل معروف تشبّه کنید بر راستی میگویم لسان از

برای ذکر خیر است او را بگفتار زشت میا لاشید عفا الله عما سلف
از بعد باید کَلِّ بما ینبغی تکلم نمایند از لعن و طعن و ما یتکدر
به انسان اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگ است چندی
قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهل ظاهر امروز روزیست
بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و
میشود مقام انسان بزرگ است اگر بحق و راستی تمسک نماید و
بر امر ثابت و راسخ باشد... وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان
و منتسبین طراً بغصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی
کتابی الا قدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال
توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم
مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الامر
فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم... بر راستی میگوییم
تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودیکه لائق
این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و
هست... " انتهى

۱۱ - از اشعار جناب نعیم

ای جمال مبارک بیچون	ای شهنشاه ملک کن فیکون
کی توانیم حق حمد تو کی	چون نمائیم شکر ذات تو چون
نعمتت از قیاس ما برتر	کرمت از گمان ما افزون

ره نمودی با سمك الاعظم	رخ گشودی زسرك المكنون
حفظ کردی بحرzk الاقنوم	راه دادی بحصنك المأمون
انت تهذی بعهدك المبرم	انت تغنی بكنزك المخزون
انت تسقى ببحرك الاعظم	انت تنجى بفُلكك المأمون
خاکساریم بر درش اینك	جان سپاریم در رهش اكنون
انت ربی ولی من والا ه	انت ربی معین من ناجاه

۱۲- نبنده ای از بیانات مبارکه حضرت بهاء الله

۱- " سبب علو وجود و سمو آن، علوم و فنون و صنایع است علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقاة است از برای صعود تحصیلش هرکلی لازم و لکن علومیکه اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومیکه از حرف ابتداء^۶ شود و بحرف منتهی گردد صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم بیشهد بذلك امّ البیان فی هذا المقام المبین ... فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجست و انبساط طوبی لمن تمسک به و ویلّ للغافلین ... بر راستی میگویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشیت الله بوده اوست سبب اکبر از برای حفظ بشر و علت کبری از برای صیانت و ربی..."

۲- " بگو ای دوستان جهند نمائید شاید مصیباتیکه فی سبیل

اللّه بر مظلوم و شما وارد شده بین ناس ضائع نشود بذیل عفت
تمتک نمائید و همچنین بحلی امانت و دیانت صلاح عالم را ملاحظه
نمائید نه هوای نفس را یا حزب المظلوم شما شیدرُعاة عالم
اغنام را از ذنب نفس وهوی مقدّس دارید و بطرا ز تقوی اللّه مزین
نمائید این است حکم محکم که از قلم قدم در این حین جاری شده
لعمرا للّه سیف الاطلاق والاداب احد من سیوف الحديد"

۳- " انسان بصیر هر هنگام بر ارض مشی مینماید خود را خجل
مشاهده میکند چه که بیقین مبین میدانند که علت نعمت و ثروت و
عزت و علو و سمو و اقتدار او باذن اللّه ارضی است که تحت
جمیع اقدام عالم است و نفسیکه باین مقام آگاه شد البته از
نخوت و کبر و غرور مقدّس و مبرّا است ."

۴- " عطیة کبریٰ و نعمت عظمیٰ در رتبهٔ اولیٰ خرد بوده و هست
اوست حافظ وجود و معین و ناصر او خرد پیک رحمان است و مظهر
اسم علام با و مقام انسان ظاهر و مشهود اوست دانا و معلّم اوّل
دردستان وجود و اوست راهنما و دارای رتبهٔ علیا از یمین تربیت
او عنصر خاک دارای گوهر پاک شد و از افلاک گذشت اوست خطیب
اوّل در مدینهٔ عدل و در سال ۹ جهان را بشارت ظهور منور نمود
اوست دانای بیکتا که در اوّل دنیا بمرقات معانی ارتقا * جست
و چون بار ادهٔ رحمانی بر منبر بیان مستوی بدو حرف نطق فرمود از
اوّل بشارت و عد ظاهری و از شانی خوف و عید با هر و با ین دو اساس

نظم عالم محکم و برقرار تعالی الحکیم ذوالفضل العظیم " ۵- " ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و بیگانگی ناظر باشید و با سبابیکه سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید این یک شهر عالم یکوطن و یک مقام است از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و بآنچه علت اتفاق است توجه نمائید نزد اهل بها افتخار بعلم و عمل و اخلاق و دانش است نه بوطن و مقام ای اهل زمین قدر این کلمه آسمانی را بدانید چه که بمنزله کشتی است از برای دریای دانائی و بمنزله آفتاب است از برای جهان بینائی "

۶- " یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهدیب امم باشید اصلاح عالم از اعمال طیبه ظاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده . ناصر امر اعمال است و معینش اخلاق یا اهل بها بتقوی تمسک نمائید هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار... این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و با اعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیّه دعوت نمود امروز جنودیکه ناصر امرند اعمال و اخلاق است طوبی لمن تمسک بهما و ویل للمعرضین یا حزب الله شمارا بادب وصیت مینمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق طوبی از برای نفسیکه بنور ادب منور و بطراز راستی مزین گشت " انتهى

۱۳ - حضرت عبدالبهاء

الف - سوانح آیام حیات مبارک بحال

ایجاز و اختصار

هر چند در آیام اشراق شمس جمال ابهت علو مرتبت و سمو منزلت و عظمت مقام حضرت سرّ الله الاکرم و عن الله الاعظم بر صاحبان هوش و گوش کاملاً واضح و مکشوف بود و جمیع بخوبی میدانستند که بعد از صعود جمال اقدس ابهت یگانه نفس مقدّسیکه زمام امور جامعه بهایشی را بدست گیرد و سفینه الهی را بساطل مقصود رساند و پرتو هدایت کبری بر جهان ظلماتی افشاند و گمراهان وادی ضلالت را بسر منزل نجات و سعادت کشاند حضرت منطاف حوله الاسماء است و جز ذات مقدّس ایشان احدی در عالم امکان لائق احراز مقام عظیم و رفیع مرکزیت امر جمال اقدس ابهت نبوده و نیست ولی بعد از تلاوت کتاب مستطاب عهد که آخرین نغمه ورقای احدیه است بهائیان ثابت قدم و بندگان مخلص جمال قدم بکمال تصریح من دون اشاره و تلویح دانستند که حضرت عن الله الاعظم مرکز عهد اقوم و ملقّ توجه جمیع بهائیان عالم میباشند و کلّ با بدکممر بعبودیت آنحضرت بندند و او امر مقدّسه مطاعه ایشانرا بدل و جان اطاعت نمایند حضرت عبدالبهاء شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری قمری موافق با ۲۲ ماه می سنه ۱۸۴۴ میلادی مقارن

با بعثت حضرت نقطه اولی جل اسمہ الاعلیٰ در مدینہ منورہ طهران
تولد یافتند. اسم مبارکشان عباس والقباب شامه شسان
بشرح ذیل است :

۱- حضرت غن اللہ الاعظم

۲- حضرت سر اللہ الاکرم

۳- حضرت مولی الوری

۴- حضرت من طاف حوله الاسما *

۵- حضرت من اراده اللہ

ولی آنحضرت خود را عبدالبها * نامیده و در الواح کثیره
عدیده بکمال تأکید از احبای الهی خواهش نموده اند که ایشانرا
جز بآن نام نخوانند و بغير از آن اسم بالقباب و اسما * سائره
مخاطب ننمایند چنانکه در یکی از الواح میفرماید قوله الاطی
" نام من عبدالبها * است ، صفت من عبدالبها * است ، نعت
من عبدالبها * است " علاوه بر این حضرت عبدالبها * چنان کوس
عبودیت آستان جمال ابهی را بر ملاکوبیده اند که در یکی از
مناجاتها میفرماید قوله الاطی :

" ای رب اسقنی كأس الفنا والبسنی ثوب الفنا واغرقنی
فی بحر الفنا واجعلنی غباراً فی ممر الاحب * واجعلنی فداً
للارض الّتی وطئتها اقدام الّاصفیا * فی سبیلک یا رب العزّة والعلی
اتک انت الکریم المتعال " .

که مفاد و مضمون آیات مبارکه بفارسی چنین است :

ای پروردگار جام فنا بمن بنوشان و جامه فنا بر من بپوشان
و مراد دریای فنا غرقه ساز و در رهگذار یاران غباری قرار
ده و مرافدای زمینی بفرما که اقدام اصفیا^۶ در سبیل تو بر آن
نهاده شده است .

حضرت عبدالبها^۶ تا سن نه سالگی در طهران نشو و نما فرموده
بعد از آنکه حضرت بها^۶ الله با مرسلطان ایران از طهران بسا
عائله مبارکه ببغداد حرکت فرمودند حضرت عبدالبها^۶ نیز
همراه بودند علم و احاطه و صفات ملکوتیه حضرت عبدالبها^۶
از همان اوان طفولیت شهرتی بسزایافت و در بغداد اذ نظر عموم
متفکرین و خردمندانرا از یار و اغیار بسوی ایشان معطوف و متوجه
ساخت بقسمیکه علما^۶ آنمدینه کمال احترام را نسبت با ایشان
ابراز میداشتند و اغلب از افکار ماثبه آنحضرت استمداد
مستندند .

سخا و کرم ایشان ضرب المثل و حالت انقطاع آنحضرت بمقام
رسیده بود که عموم مات و مبهوت و متحیر و متعجب بودند
اهمیت مقام حضرت عبدالبها^۶ بدرجهای بود که دشمنان امر نیز
شهادت بزرگواری و عظمت آن وجود مقدس میدادند چنانکه یکی
از مخالفین این امر اعظم^۱ بکرات در مجلس و محافل گفته که اگر

برهان حقیقت حضرت بها ؑ اللّٰه منحصر باین باشد که بفرما یساز
 شجره وجود من غصنا عظمی ما ننند حضرت عبدالبها ؑ بظهور رسیده و من
 همانم که بنفس نفیس خود چنین پسری پرورده ام البتّه همین
 برهان آنحضرت را کافی است و خود قسمی از معجزه است و یقیناً
 احدی این دلیل را انکار نتواند نمود.

جمال مبارك در جمیع سواردا مورمهّمه امریّه را بکف کفایت
 حضرت عبدالبها ؑ سپرده و آنحضرت را مرجع اشخاص از یارو غیار
 قرار میفرمودند و در تمام مواقع چه در بغداد و اسلامبول و چه در
 ادرنه و عگا حضرت عبدالبها ؑ بر حسب میل و اراده جمال اقدس
 ابهی بتمشیت امور امریّه مشغول بودند.

یکی از متقدّمین احبّا^۱ حکایت نموده که من با جمعی در قصر
 بهجی موقعیکه حضرت عبدالبها ؑ برای مهمی بعگا تشریف برده
 بودند حضور حضرت بها ؑ اللّٰه جلّ اسماء ابهی مشرف بودیم و آنحضرت
 مشی میفرمودند و از لسان مبارك آیات با هرات جاری ناگاه
 وجهه مبارك برافروخته و بشّاش شد و فرمودند آقا آمد
 استقبال کنید ما از قصر فرود آمده استقبال نمودیم .

مشهور است که یکی از بزرگان پس از زیارت حضرت عبدالبها ؑ
 اظهار داشته که ملاقات عبدالبها ؑ مرا از ملاقات علمای نصف
 کره ارض مستغنی نمود دیگری گفته که از قیافه عبدالبها ؑ

پی بقیافه همه انبیا بر دم ۱

حضرت عبدالسبا ۶ در او ان طفولیت بر کشف سر ممکنون و عظمت راز مصون واقف و آگاه گردیدند و یقین نمودند که جمال اقدس ابهی همان یگانه موعود است که جمیع با بیان منتظر ظهورشان هستند. کیفیت حدوث این معرفت را حضرت عبدالسبا ۶ چنین بیان فرموده اند :

" من بنده جمال قدم هستم در بغداد طفل بودم در آن زمان و مکان القاء کلمه بمن فرمودند مؤمن شدم و بمجرد القاء آن کلمه خود را بر اقدام مبارکش انداختم و تضرع و استدعا نمودم که این یک قطره خون مرا بغدا در سبیلش قبول فرما پس کلمه فدا چقدر در مذاق من شیرین است موهبتی اعظم از این برای من نه چه عزتی اعظم از این است که این گردن برای او تحت سلاسل آپسود و اقدام مغلول گردد و در سبیل محبت و امرش این جسد شرحه شرحه شود و یابا به قعر دریا انداخته گردد اگر بحقیقت محبان خالص او هستیم و اگر من خادم صادق او باشم پس باید حیاتم را فدایش کنم و در آستان مقدّسش جمیع وجودم را قربان نمایم " انتهى ۲

حضرت عبدالسبا ۶ در سبیل اجرای تعالیم حضرت بها ۷ اله همواره مورد صدمات و معرض بلیات بودند ولی دائماً مسرور و شادمان بنصیحت پیاران و رهنمائی ابنا ۸ انسان و دستگیری از

۱- ما خدا بینا قوال جلد شانسی کواکب الدرّیه است ۲- دکتر اسلمنت

ناتوانان مشغول چنانکه در لوحی میفرمایند قوله الاطی :
 " از مسجونیت و بلایای وارده بر من محزون باشید زیرا این
 سجن برای من گلستانست و بیت معمور جنان و سریر عزت و جلال
 در عالم مکان، این بلایا در این زندان اکلیل جلیل من است که
 بین ابرار افتخار مینمایم در اوقات آسایش و راحت و عیش و عشرت
 وصحت و عافیت و فرح و مسرت هر نفسی مردمیدانست ولی اگر نفسی
 در اوقات سختی و محنت و بلا و رنج و عنا مسرور و شادمان باشد
 آن دلیل بر علوهت و شرافت و منزلت اوست " ۱ . انتهی
 امر الهی در ایام مبارک حضرت عبداللہا * بشرق و غرب دنیا
 سرایت نمود و جمع کشیری در بلاد شام و غرب مخصوصاً امریکا بظلمت
 کلمة اللہ داخل شدند و بنای دو معبد رفیع عظیم بهائی یکی
 مشرق الاذکار عشق آباد و دیگری مشرق الاذکار شیکاگو در زمان
 آنحضرت در عالم نهاده شد .

هر چند قسمت اعظم اوقات مبارک حضرت عبداللہا * در سجن و
 زندان دشمنان امر حضرت یزدان گذشت ولی با شرف مبارک امر
 اقدس اعظم ابهی در بسط زمین منتشر گشت و آب زندگانی از لسان
 و بنان آنحضرت پیوسته جاری و ساری بود حضرت عبداللہا * در
 بلاد غرب نطقها و خطابهها القا نمودند و راه راست را بس
 اهالی آندیا نمودند و جمیع را بظلمت و وحدت و یگانگی

خوانده بنهایت صراحت تحذیر و انذار فرمودند که اگر دست از تعصبات باطله برندارند و صفحۀ قلب را از ضغینه و بغضا پاک و منزّه ننمایند گرفتار جنگ مهیب خانما^ن خواهند شد و بنیان بشر زیروزهر خواهد گشت .

نطقها و بیانات مبارک حضرت عبدالبها ؑ در جرائد و مجلّات آن دیار طبع و منتشر و کتب و رسائل عدیده راجع به مسافرت و اوصاف و نعوت آنحضرت تألیف و تدوین گردید .

حضرت عبدالبها ؑ در اوائل ماه سپتمبر سنه ۱۹۱۱ میلادی به اروپا مسافرت و در ماه دسامبر همان سنه بمصر مراجعت فرمودند و در فصل بهار نظر با استدعای بیشمار دوستان امریک در اپریل سنه ۱۹۱۲ به نیویورک نزول اجلال فرموده مدّت هفت ماه در آن خطّه شاسعه همواره در سیر و حرکت و مشغول القاء نطق و خطابه بودند و در پنجم ماه دسامبر با اروپا حرکت و مدّت شش هفته در آن دیار بنشستر امر حضرت کردگار مشغول و در ماه می ۱۹۱۳ بمصر مراجعت و در پنجم ماه دسامبر همان سنه ارض مقدّس حیفا را بوجود مبارک مزین فرمودند .

ب - صعود حضرت عبداللہا، ۱

اسمعیل آقا خادم محبوب با وفا پیش چنین حکایت میکنند:

سه روز قبل از صعود مبارک در حالتیکه در باغچه جالس بودند مرا احضار نموده فرمودند از شدت خستگی ناخوش شده ام دو عدد از نارنگیها را بیاور که برای خاطر تو بخورم اطاعت کردم بعد از تناول توجّهی بمن نموده فرمودند اینها تمام شد هیچ از لیموهای شیرین داری؟ عرض کردم بلی فرمودند چند عدد بیاور مشغول چیدن بودم که وجود مبارک بیای درخت تشریف آورده فرمودند باید بدست خودم بچینم بعد از میل کردن نظری نموده فرمودند دیگر چه خواهشی داری سپس با یک اشارات حزن انگیزی با دست مبارک در نهایت تأثرو تأکید از روی کمال اراده فرمودند حالا تمام شد تمام شد این کلمات پرمعنی در روح من اثر کرد هر دفعه که میفرمودند مثل این بود که خنجری بقلب من فرو میرود مقصود مبارک را فهمیدم ولی گمان نمی نمودم که ایام اخیر این قدر قریب است .

... صبح شنبه زود از خواب برخاستند و با طاق چای برای صرف چای تشریف آوردند جبّه خز حضرت بها ء اللّٰه را خواستند چون خیلی با این جبّه علاقه داشتند غالباً وقتی که احساس سرما

میگردند و یا احساس کسالتی مینمودند آنرا دوش میکردند بعد با طاق مبارک مراجعت و روی رختخواب استراحت نموده فرمودند چیزی روی من بیانداز خیلی سرد است دیشب خوب نخوابیدم احساس سردی میکردم این خیلی مهم است ابتدای نگاهت ماست بعد از اینکه چندین پتوانداخته بودند جبّه خزی که بیرون آورده بودند خواستند و فرمودند که روی مبارک بیانداز آنروز قدری تب عارض شد طرف عصر درجه حرارت بیشتر شد لیکن شب تب قطع شد و بعد از نصف شب قدری چای خواستند صبح یکشنبه فرمودند خالم خوب است مثل همیشه برمیخیزم و با شما در اطاق چای چای میخورم ولی بعد از اینکه لباس پوشیدند از حضور مبارک استدعا شد که در اطاق مبارک روی نیمکت استراحت کنند. بعد از ظهر تمام احباب را بمقام اعلیٰ فرستادند زیرا بمناسبت روز مبعث عبدالجبار یعنی اعلان کتاب عهدیکی از مسافرین پاریس که اخیراً از هند آمده بود جشنی برپا نموده بود ساعت چهار بعد از ظهر روی نیمکت در اطاق مبارک جالس بودند فرمودند بهمشیره و اهل بیت بگو بیایند و با من چای بخورند.

... همان شب از صحت یک یک اهل بیت مبارک و مسافرین و احبابی حیفاً سؤال فرمودند همینکه عرض شده سال مندفرد فرمودند خیلی خوب خیلی خوب و این آخرین کلمات مبارک را جبار حبابش بسود.

شب ساعت هشت فرنگی قدری غذا میل فرمودند و در رختخواب استراحت فرمودند . فرمودند خیلی خالم خوب است و بهمه امر فرمودند که بروند و استراحت کنند مع ذلك دونفرا زورقا^ت مبارکه در حضورمانندند آنشب حضرت مولی الوری بدون آشار تب در نهایت آرامی بخواب رفتند ساعت يك وربع بعد از نصف شب بیدار شدند و بطرف میزی که در اطاق بود قدم زده قدری آب میل فرمودند بعد یکی از پیراهنهای شب را بیرون آورده فرمودند خیلی گرم است سپس بر رختخواب عودت فرمودند

وجه مبارك بقدری آرام بود و از وجنات مبارك بطوری آشار سکون هویدا که همه فرض نمودند بخواب تشریف برده اند .

چشمها شیکه بنظر محبت و رأفت بعالم انسانی چه دوست و چه دشمن نظر میفرمود بسته شد دستها شیکه همیشه برای احسان بفقراء و محتاجین و ناتوانان و عجزه و کوران و زنان بیوه دراز بود بی حرکت شد پاها شیکه با یک عزم راسخی در خدمت دائمی بر بختون منزلها طی نموده بود حال سکون اختیار کرد لپها شیکه با آن فصاحت و بلاغت در راه خدمت ابنا ء ماتم زده بشر تکلم مینمود خاموش گشت قلبیکه با آن قوت و شدت محبت برای نوع انسان در ضربان بود از کارا بیستاد روح پر جلالش از عالم ترابی صعود فرمود و از ظلم و ستم دشمنان حقیقت و زحما^ت متوالی هشتاد سال حیات پر طوفان و پرمشقت که برای خیر عموم

صرف شد رهائی یافت باری شهادت طولانی حضرتش منتهی شد
واین واقعه هولناک با ساعت يك و سی دقیقه بعداز نصف شب
یوم دوشنبه ۲۸ نوامبر سنه ۱۹۲۱ میلادی مطابق ششم قوس
سنه ۱۳۰۰ هجری شمسی مصادف بود.

" هنوز اشرم‌هیب این مصیبت بر قلوب بیقرار اهل بیست
مبارک باقی بود که یکی از نوه‌های مبارک خواب عجیبی دید که
حضرت مولی‌الوری در اطاقی هستند که در آن هر روز صبح خانمها
بعادت یومیّه جمع شده تلاوت مناجات نموده چای صرف مینما^{پند}
و حضرت مولی‌الوری با همشیره عزیزشان حضرت ورقه علیا تکلم
میفرمایند و بر حضرت ورقه علیا نموده فرمودند چرا شماها
مضطربید چرا مصیبت زده و محزونید از جمیع شماها من راضی
هستم مدتی بود آرزو داشتم بلقائ جمال مبارک فائز شوم
همیشه رجا مینمودم که مرا برضوان خود داخل کند مناجات من
مستجاب شد چه قدر خوشحالم و چه قدر مسرور و چه قدر را حتم از این
جهت نوحه و ندبه ننمائید بعد جمیع را نصیحت فرمودند که همیشه
متابعت تعالیم حضرت بها^۶ اللّٰه نمایند صبح روز دوشنبه خبر
این مصیبت بغتگی در شهر منتشر شد هیجان فوق‌العاده تولید و قلوب
کلّ را مجروح کرد.

صبح دوّم یعنی روز سه‌شنبه تشییع جنازه واقع شد تشییع
جنازه‌ای بود که حیفا و فلسطین نظیر آنرا ندیده بود در جمیع

آن نفوسی که عدّه آنها بچندین هزار میرسید حسّ تأثر دادا خلّی که آنها را در این مصیبت شریک مینمود مشهود بود.

مندوب سامی حاکم قدس شریف و حاکم فینیقیّه ، سران عمده حکومت ، قناسل دول مختلفه ، ساکنین حیفا ، رؤسای فرق مذهبی ، اشراف فلسطین ، جمعیت یهود و نصاری و اسلام دروز ، مصری ، یونانی ، ترک و کرد و جمعی از احمقهای امریکائی و اروپائی و محلی از رجال و نساء و اطفال تقریباً ده هزار نفر در تغزیه داری محبوب عزیزشان شریک و سهیم بودند.

... در این روز هیچ لکه ابری در آسمان نبود و هیچ صدائی از شهر و حوالی آن بگوش نمیرسید بجز نغمه موزون اسلامی و صدای مؤذن و ناله و فغان کسانی که دوست یگانّه خود را گم کرده بودند کسیکه آنها را از مشقات و محن خلاصی داده بود کسیکه اعطای کریمانه اش خورد سالان و نونها لانسان را از مجاعه سالهای سخت و تاریک حرب عمومی نجات بخشیده بود کلّ بیک آهنگ ناله و فغان مینمودند که ای خدا ای خدا پدر ما از ما مفارقت فرمود ..."

۱۴- یکی از مناجاتهای حضرت عبدالبهاء
 این مناجات را هر کس بحال تضرع و ابتهال بخواند
 سبب روح و ریحان قلب این عبد گردد و حکم ملاقات دارد

هُوَ الْإِلَهِيُّ

الهی الهی اتی ابسط الیک اکتف التضرع والتبتل والابتهال و
 اعقروجهی بتراب عشبة تقدست عن ادراک اهل الحقائق والتعوت
 من اولی الالباب ان تنظر الی عبدک الخاضع الخاشع بباب احدیتک
 بلحظات اعین رحمانیتک وتغمره فی بحر رحمة صمدانیتک ای رب
 انه عبدک البائس الفقیر ورفیقک السائل المتضرع لاسیر مبتهل
 الیک متوکل علیک متضرع بین یدیک ینادیک ویناجیک ویقول رب
 یدنی علی خدمة احبّاک وقونی علی عبودیة حضرت احدیتک ونور
 جبینی بانوار التعبّد فی ساحة قدسک والتبتل الی ملکوت عظمتک
 وحققنی بالفتنای فی باب الوهیتک واعنی علی المواظبة علی
 الانعدام فی رحمة ربوبیتک ای رب اسقنی کأس الفنا والبسنی ثوب
 الفنا واغرقنی فی بحر الفنا واجعلنی غباراً فی ممرّ احبّاک و
 اجعلنی فداً للارض التي وطئتها اقدام الاصفا فی سبیلک یا رب
 العزة والعلی انک انت الکریم المتعال هذا ما ینادیک به ذلک
 العبد فی البکور والاصل ای رب حق آماله ونور سراره وشرح صدره
 وادمصباحه فی خدمة امرك وعبادک انک انت الکریم الرحیم الوهاب
 وانک انت العزیز الرؤف الرحمن ع ع

۱۵- نیده ای از بیانات مبارکه حضرت عبداله‌آ

- ۱- " با یدیاران الهی مجذوب و مفتون یکدیگر با شند و جا نشنا
در حقّ یکدیگر کنند اگر نفسی از احبّا بدیگری برسد ما ننند آن با شد
که تشنه لبی بچشمه آب حیات رسد و یا عاشقی بمعشوق حقیقی خود
ملاقات کند زیرا از اعظم حکمت الهی در ظهور مظهر مقدّسه است
که نفوس ما نوس یکدیگر گردند و قوه محبت الله جمیع را امواج
یک دریا نماید و از هاریک بوستان کند و نجوم یک آسمان نماید
این است حکمت ظهور مظهر مقدّسه چون این موهبت عظمی در بین
قلوب احبّا جلوه نماید عالم طبیعت منقلب گردد ظلمات امکان
زائل شود نورانیت آسمانی حصول یابد آنوقت جمیع جهان جنت
ابهی گردد و هر یک از احبّای الهی شجره مبارکه شود و شمار بدیعه
بهار آرد ای یاران الفت الفت محبت محبت اتحاد اتحاد
تا قوه امریه در عالم وجود ظاهر و آشکار گردد .
- ۲- " ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است
و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه و ثمر مشکور و سنوحت
مقدّسه هرفیض موفور رحمت صرف است و موهبت بهت و نورانیت
جهان و جهانیان ائتلاف و التیام است و محبت و ارتباط بلکه
رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی و وحدت با جمیع من علی الارض

در نهایت آزادی و فرزانی جمال مبارک میفرمایند همه بار یکدارید و برگ یکشاخسار عالم وجود را بیک شجر و جمیع نفوس را بمنزلۀ اوراق و ازهار و اشمار تشبیه فرمودند لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند و حصول این لطافت و خلوت منوط بارتباط و الفت است پس باید یکدیگر را در نهایت قوت نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند پس احبای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ و دود گردند و موهبت ملیک غیب و شهود نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر شجر ایجاد مآده کنند.

همیشه با این فکر باشند که خیری بنفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی بنفسی نمایند دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند جمیع من علی الارض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمرند و بقیدی مقید نباشند بلکه ازهربندی آزاد گردند الیوم مقرب درگاه کبریای نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را درّ عطا مبدول دارد حتی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و دود این است و صایای جمال مبارک این است نماح اسم اعظم "

۳- " پس ای یاران الهی قدر این آئین نازنین بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائید و سبیل مستقیم و منهج قویم پیمائید و بخلق بنمائید آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیسم و

و ما یای ربّ و دود منتشر نماید تا جهان جهان دیگر شود و عالم
 ظلّمانی منور گردد و جسد مرده خلق حیات تازه جوید هر نفسی
 بنفس رحمانی حیات ابدیه طلبد این زندگانی عالم فانی در
 اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت و خوشی
 خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا بخوانید و نفوس
 را بروش و سلوک ملائع علی دعوت کنید یتیمان را پدر مهربان گردید
 و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید فقیران را کنز غنا گردید و
 مریضان را درمان و شفا معین هر مظلومی باشید و مجیر هر محروم
 در فکر آن باشید که خدمت به نفسی از نوع بشر نماید و با عراض و
 انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید و اعتنا نکنید
 بالعکس معامله نمائید و به حقیقت مهربان باشید نه بظواهر و
 صورت هر نفسی از احبّای الهی باید فکر را در این حصر نماید که
 رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار به نفسی برسد خیری بنما
 و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار تا نور
 هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید محبت نور
 است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نما
 ای احبّای الهی همتی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا
 سر پنهان آشکار شود و حقائق اشیا مشهود و عیان گردد.

۴- " ای حزب الهی بعون و عنایت جمال مبارک روحی لاجبانه

الفداء باید روش و سلوکی نمائید که ما ننند آفتاب از سائرنفوس

ممتاز شوید هر نفسی از شما در هر شهری که وارد گردد بخلق و خوی و صدق و وفا و محبت و امانت و دیانت و مهربانی بعموم عالم انسانی مشار بالبنان گردد جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقیناً است که بهائی است زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصائص بهائیان است تا با این مقام نیا شید بعهده و پیمان الهی وفا ننموده اید زیرا بنصوص قاطعه از جمیع مسامیثاق و شیق گرفته که بموجب و مایا و نصاب الهیه و تعالیم ربّانیّه رفتار نمائیم .

ای حزب الله وقت آنست که آثار و کمالات اسم اعظم در این عصر مکرم ظاهر و آشکار شود تا ثابت و محقق شود که این عصر عصر جمال مبارک است و این قرن ممتاز از قرون و اعصار "

۵- " ای حزب الله حضرت اعلیٰ روحی له الفدا جان فدا نمود و جمال مبارک در هر دمی صد جان فدا فرمود و تحمّل مصائب و شدائد شدید کرد حبس و زنجیر شد آواره و سرگون دیار بعیده گشت و عاقبت در سجن اعظم ایام بسر برد و همچنین جم غفیری از یاران الهی در این سبیل شهد شهادت نوشیدند و جان و مال و اهل و عیال کلّ را فدا و نثار فرمودند چه قدر خانمانها که ویران گشت و چقدر خاندانها که تاراج و تالان گردید چه بنیانها که از بنیاد بر افتاد و چقدر قصور معموره که قبور مطموره شد جمیع بجهت اینکه عالم انسانی نورانی گردد و نادانی بدانائی مبدل شود و نفوس

بشری رحمانی گردند و نزاع و جدال بکلی از بیخ و بنیاد برافتد و ملکوت صلح بر عموم بشر استیلا یابد حال شما همت نماید که این دلبر آمال در انجمن عالم جلوه نماید و این موهبت حاصل شود.

ای حزب الله مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حقّ شخصی چه یار و چه اغیار چه دوست و چه دشمن زبان بطعنه گشایید در حقّ کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت و غفران طلبید زنهار زنهار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد و لودشمن خونخوار باشد زنهار زنهار از اینکه نفسی خاطری بیازارد و لو بدخواه و بدکردار باشد نظربظق ننمائید توجه بخالق کنید قوم عنود را ببینید ربّ الجنود را ملاحظه کنید خاک را ببینید پرتو آفتاب تا بناک ببینید که هر خاک سیاه را روشن و پدیدار کرده "

۱۶ - حضرت ولی امر الله

بعدا ز صعود حضرت عبداللہا ۶ ارواحنا لرمسه الاطهر فدا ۶ حضرت ورقه مبارکه علیا تلغراف ذیل را بشرق و غرب دنیا خطاب باهل بها ۶ مخابره فرمودند :

" قد صدالی ملکوت الابهی حضرة عبداللہا ۶ "

پس از چندی تلغرافی بمضمون ذیل با مضا ۶ ایشان بجمیع محافل مقدسه روحانیّه واصل :

" روز هفتم ژانویه مجالس تذکّر در تمام دنیا منعقد حضرت
 مولی الوری در کتاب وصیت و لوح عهد خویش دستور العمل تعیین
 فرموده اند سواد ارسال خواهد شد احبّاً را اطلاع دهید".
 یوم چہلم صعود حضرت عبدالبہا ء تلغرافی دیگر با مضای حضرت
 ورقہ علیا صادر :

" کتاب وصیت مبارک ارسال شد شوقی افندی مرکز امر"
 چہل و یکروز بعد از صعود حضرت عبدالبہا ء الواح مبارکہ وصایا
 در ارض اقدس در جمع احبّاً تلاوت و معلوم شد کہ حضرت شوقی افندی
 ربّانی حفید کبیر حضرت عبدالبہا ء ولیّ امر اللہ و مرجع جمیع
 احبّاً ء میباشند.

این است قسمتی از الواح وصایای مبارکہ حضرت عبدالبہا ء:
 " ای یاران مہربان بعد از مفقودی این مظلوم با پیدا غمان و
 افغان سدرہ مبارکہ و یادی امر اللہ و احبّای جمال ابہی توجّہ
 بفرع دوسدرہ کہ از دو شجرہ مقدّسہ مبارکہ انبات شدہ و از اقتران
 دو فرع دو حہ رحمانیہ بوجود آمدہ یعنی شوقی افندی نما بیند زیرا
 آیت اللہ و غن ممتاز و ولیّ امر اللہ و مرجع جمیع اغصان و
 افغان و یادی امر اللہ و احبّاء اللہ است و مبین آیات اللہ...
 و جمیع افغان و یادی و احبّای الہی با پیدا طاعت او نما بیند و توجّہ
 با و کنند من عما امرہ فقد عما اللہ و من اعرض عنہ اعرض عن اللہ
 و من انکرہ فقد انکر الحقّ این کلمات را مبادا کسی تأویل نماید..."

من جادله فقد جادل الله ومن جده فقد جد الله ومن انكره
 فقد انكر الله ومن انحاز وافترق واعتزل عنه فقد اعتزل و
 اجتنب وابتعد عن الله عليه غضب الله عليه قهر الله وعلیه
 نقمة الله حن متین امر الله باطاعت من هو ولی امر الله
 محفوظ ومصون مانند... اگرچنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت
 بحق کرده و سبب تشیت امر الله شود و علت تفریق کلمه الله
 گردد... مقصود این است که ایادی امر الله باید بیدار باشند
 همحض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امر الله
 گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بهانما پند و ابداً
 بهانه‌ای از او قبول ننمایند انتهی

عنايات لانها يه وتوجهات كامله مخصوصه حضرت عبداللها * و
 مراتب تعلق وارتباط آنحضرت نسبت به حضرت ولی امر الله ارواحنا
 فداه بقدری محسوس و واضح و مشهود بوده که صاحبان دیده بینا
 و گوش شنوا از همان اوان طفولیت آن حضرت را از مادون ممتاز
 میدانسته اند.

در آغاز صباوت و ایام طفولیت آنحضرت یکی از زنهاى امریکا
 در سنه ۱۹۰۲ حضور حضرت عبداللها * عرض میکند از قراریکه ما
 از کتب آسمانی استخراج و استنباط کرده ایم ولی امر الله بعد از
 عبداللها * با بد نفسی باشد که الان طفل است و موجوداً با درستی
 فهمیده ایم یا خیر در جواب او این لوح مبارک صادر شده است :

نیویورک مس اف دریتسن

هوالته

یا امة الله ذلك الطفل مولود وموجود وسيكون له من امره عجب
تسمعين به في الاستقبال وتشاهدينه باكمل صورة واعظم موهبة
واتم كمال واعظم قوة واشد قدرة يتلثلاء وجهه تلثلاء يتنور
به الافاق فلاتنسى هذه الكيفية مادمت حياً لان لها اثارا على
ممر الدهور والاعصار وعليك التحية والثناء ع ع
ترجمه - اي كنيز خدا محققاً آن طفل تولد يافته وموجود است
و زود است كه براي او امر عجيبي باشد در آينده آن را ميشنوي
و او را مي بيني بكامل ترين صورت و بزرگ ترين موهبت و تمام ترين
كمال و بزرگ ترين قوت و شديد ترين قدرت مي در خشدروي او چنانكه
آفاق با و روشن شود پس اين كيفيت را فرا موش منما ماداميكه
زنده هستي زيرا براي آن آشاريست در طي روزگارها و قرنها
و بر توباد تحيت و ثنا " ۱

الواح مباركه و صايا وقتي نازل شده كه حضرت ولي امر الله
مراحل اوليه سنين طفوليت را مي پيموده اند يعني از همان زمان
كودكي با راده نافذه الهى و مشيت غالبه زباني مقام عظيم ولايت
امر الله و مرجعيت احبب الله براي ايشان مقدر بوده است .

بعد از صعود حضرت عبداللہ بہا * حضرت ولی امر اللہ بنہا بیت قدرت
 وعظمت وکمال جلال و سطوت زمام جامعہ بہائی را بدست گرفتہ
 حصین امر اللہ را از هجوم دشمنان و بغض و عداوت مبغضان و
 فتنہ و فسادا ہر پیمان محفوظ و مصون داشته کشتی امرالہی را در
 دریای پرا نقلاب حوادث مدہشہ و وقائع مخوفہ بساطل مقصود
 رہبری فرمودند ہر چند کوتہ نظرانی چند بگمان خود خواستند در
 اساس امر اللہ ظلی اندازند و جمع اہل بہا * را پریشان و متفرق
 سازند و علم اختلاف و نفاق ہر افرایند ولی قدرت و سطوت آن حضرت
 چنان آنا نرا محو و نا بود نمود کہ بمقصد خود نرسیدند و بکمال نومید
 در گوشہ ای خزیدند و از شجر مکر و حیلہ و تزویر خویش شمری نچیدند
 امرالہی در دورہ فرخندہ حضرت ولی امر اللہ اروا حنا فسادہ
 روز بروز پرتوسعہ و عظمت خود افزود و ہر اثر تعلیمات و تشویقات
 متوالیہ آن حضرت افراد جامعہ بہائی در شرق و غرب عالم قیامی
 عاشقانہ نمودند و بوظائف روحانیہ خویش عامل شدند تا آنکہ در
 پرتوتأ پیدات و توفیقات متتابعہ و فداکاری و جانفشانی افراد
 جامعہ و سیر و حرکت مبلغین و نا شرہین در ممالک و دیار صیبت
 امر اللہ جہا نگیر شد و الیوم در ۲۰۷ اقلیم از اقالیم عالم علم امر
 الہی بلند گردیدہ و کتب و مطبوعات امری بالسنہ عدیدہ ترجمہ
 و تقریباً بہ ۷۵۷ زبان طبع و منتشر گشتہ و نفوس مہمہ مقتصدہ
 منجملہ یکی از تاجداران عالم علیا حضرت مساری ملکہ رومانی

در آستان مقدّس جمال ابهنّ خاضع و خاشع گردیده است .

اساس تشکیلات بهائی بر روی پایه محکم و متین انتظامات صحیح استوار شده و محافل مقدّسه روحانیّه مطّیه و ملّیه در اقالیم مختلفه تأسیس و در بعضی از ممالک اروپا و ایالات متّحده امریکا و کانادا و کشورهای دیگر محافل ملّی و محلی بهائی از طرف دولت برسمیت شناخته شده . و بنای مشرق الاذکار امریک که اوّلین سنگش بدست مبارک حضرت عبدالبها^ع نهاده شده بود در ایّام مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه اکمال و اتمام یافته است .

محفظه آشارببین المللی در ارض اقدس تأسیس گشته و قصر مبارک بهجی به تصرف امر درآمده و با حسن طرازت تعمیر و غرفه های آن بنای مقدّس متبرک مزین بکتاب و آثار امریه گردیده خلاصه دوا ثروتاً سیسات روحانیّه در ظلّ هدایت و توجّحات مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه یوماً فیوماً در اتّساع و مجهودات و مساعی پیاران الهی در سبیل اجرای اوامر مبارکه و تعالیم مطاعه و خدمت بعبثه سامیه مقدّسه الهیه آنآ فآنا در از دنیا دهبوده هست و اگر بخوا هیسم آنچه را که تحت رهبری و هدایت ملکوتی حضرت ولیّ امرالله در عالم امرواقع شده و ترقّیاتی را که بر اشرار شادات متمادیه هیکل مبارک نصیب جامعه پیروان امر حضرت بها^ع الله گردیده یک یک شرح دهیم این مختصر مبدل بکتابی مفصل شود لهذا برای نمونه به همین مقدار اقتصار میگرددد.

۱۷ - نبذهای ازیبانیات مبارکه حضرت ولی امر

۱- هر قدر نام بهائی مشتهرتر گردد و امر الله عزیزتر و رفیع تر شود اعمال و اخلاق حسنۀ طیبۀ زکیۀ ظاهره احبّاء الله باید بهمان درجه در انظار آشنا و بیگانه بیشتر و بهتر جلوه نماید آثار علویّت این تعالیم باید در روش احبّاء ظاهر و مکشوف گردد. چه که اول مبلغ حسن رفتار یارانست و بهترین دلیل و هادی بصراط مستقیم الهی همانا حسن سلوک و حسن معاملات و خدمت حقیقی بحالم انسانی روح الهی نفوذ و تأثیرش در جسد امکان متوقف و منوط با اعمال است نه اقوال .

۲- تبلیغ و هدایت نفوس در این عصر نورانی غیر ممکن مگر آنکه معرفت کامل و حسن سلوک و اخلاق در انسان توأم و مجتمع گردد لایقبل احدی در این دوام الآخر .

معرفت الله یعنی اقبال بمظهر کلیۀ الهیه و حسن رویه و رفتار از لوازم اعلیّه و شرائط ضروریۀ تبلیغ است و اگر چنانکه مبادی امریه و علوم نافعۀ نیز تحصیل شود نور علی نور گردد و امر تبلیغ را تسهیل و ترویج نماید ولی در رتبۀ اولی آنچه لازمۀ تبلیغ است شناسائی مظهر کلیۀ الهیه و اتّصاف بمفاسات مرضیه ممدوحه است .

علوم اوّلین و آخرین حتّی تحصیل اصول امریّه و مبسّادی روحانیّه عاقبت فاشده و اثری نبخشد مگر آنکه منضمّ با بیندو شرط اعظم گردد و همچنین معرفت مظهر ظهوراگرشمر و نتیجه اش حسن سلوک و تزکیه اخلاق نباشد از نفوذ و تأثیر محروم و نزد اهل دانش و ارباب بصیرت قابل اعتنا نبوده و نیست چه که این معرفت معرفت حقیقی نه بلکه صرف توهم و تقلید است .

و همچنین حسن نیّت و صفای قلب و راستی و صداقت اگر چنانچه از نورشناسانی حقّ محجوب مانند با قبال بمظهر ظهورش فاشسز نگردد بالمال از قوّه دافعۀ تأبید و امدادات روح القدس که یگانه دافع هموم و کروب این عالم ظلما نیست ممنوع و از تأثیر دائمی و نتایج کلّیه محروم فتح و ظفر در این قرن انور نصیب مؤمن نیک رفتار است نه عالم بدکردار .

۳- ملاحظه فرمائید که در الواح مقدّسه و کتب الهیه و وصایای مبارکه احبّای الهی بچه حدّی مأثور بهر هیزکاری و خیر خواهی و بردباری و تقدیس و تنزیه و انقطاع از ماسوی الیه و تجرّد از شئون دنیا و اخلاق و صفات الهیه هستند .

با بدبهر نحویکه ممکن است قبل از همه چیز قلب را صاف و نیّت را خالص نمود و الا اقدام بهیچ امری نتیجه و ثمری نبخشد .
 باید از تصنع و تقلید احتراز جست چه که راحه منتنه اش را هر عاقل هوشمندی فوراً ادراک نماید .

باید اوقات مخصوصه تذکر و تنبّه و دعا و مناجات را فراموش
 ننمود چه که بدون فضل و عنایت الهیه موقّیّت و ترقّی و پیشرفت
 در امور مشکل بلکه ممتنع و محال نمیدانید که محبّت خالصانه
 و صداقت و خلوص نیّت چه اثری در نفوس نماید ولی تحقّق این امر
 منوط بسعی و کوشش هر فردی از افراد در هر یومی از ایام است .

۱۸- یکی از مناجاتهای حضرت ولی الامر

ای ربّ توانا تو شاهی که در این لیله لیلایا برایین عاشقان
 بینوا چه وارد گشته و در این سالیان دراز از حین مفارقت
 وجه صبیحت بچه سوز و گدازی اهل رازدماز ای مولای قدیـر
 افتادگی و بیچارگی آوارگان کویت را میسند و بشدید القوی
 این مشّت ضعفارا تأبید کن در انجمن عالم عزیزانت را عزیز
 و مقتدر فرما و بتحقیق آمال این بال و پر شکستگانرا سرافراز
 و مفتخر کن تا در این چندروزه حیات عزّت و رفعت آئینست را
 بدیده عنصری بنگریم و بقلبی شاد و روحی مستبشر بسوی تو
 پرواز کنیم تودانی که نام و نشانی بعد از تونخواهیم و سرور
 و شادمانی و کامرانی در این عالم فانی دیگر آرزو نمائیم پس
 وعدت را وفا نما و جان و روان این خسته دلان را نشئه‌ئی تازه
 بخش دیده انتظار را روشن کن و جرح قلوب کثیبه را التیام ده

بسرمنزل مقصود کاروانهای مدینهٔ عشقت را بزودی برسان
و بساحت وصالت دردمندان هجرت را بکشان زیرا
دراین عالم ادنی جز ظفر و نصرت امرت را
نخواهیم و در جوار رحمت کبریٰ جز امید
وصالت آمالی در دل نداشته و
نداریم توئی گواه توئی
ملجأ و پناه و توئی
نصرت دهندهٔ این
جمع بیگناه

۱۹- صعود حضرت ولی امر آئمه

مولای توانا حضرت ولی امرالله پس از آنکه سی و شش سال شب و روز جامعه بهائیان جهان را بقوتی ملکوتی و قدرتی جبروتی هدایت و رهبری فرمودند در تاریخ چهارم نومبر ۱۹۵۷ بملکوت جاودان عروج نمودند و دیده دل داده های خویش را گریبان و جمیع پیروان امر حضرت رحمن را دلسوخته و نالان بجای گذاردند.

خبر حرقت اشرف صعود هیکل انور بوسیله حرم مبارک امة البهائه روحیه خانم با حبا، شرق و غرب داده شد و تشییع عرش مبارک با حضور ایادی امرالله و اعضاء محافل روحانیه و جمعی غفیر از اهل بهادر عاصمه انگلستان بکمال عزت و رفعت و احترام انجام پذیرفت مرقد مبارک الحال در شهر لندن زیارتگاه بهائیان جهان است.

۲۰- مجمع ایادی امر آئمه

امة البهائه روحیه خانم حرم مبارک حضرات ایادی امرالله را بعد از صعود مبارک برای مشورت راجع بآینده امرالله بارضی اقدس دعوت فرمودند و در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۵۷ بیست و شش نفر ایادی در شهر مقدس حیفا حاضر بودند و پس از دعا و توجه و تضرع

در روضه مقدسه مبارکه در قصر بهجی بمشورت پرداختند و اولین پیام تاریخی خود را در تاریخ ۲۵ نومبر بعموم بها شیان جهان ابلاغ نمودند و در آن پیام علاوه بر تسلی احباب از عروج مولای توانا بعالم بالا عموم دوستان را ستان حضرت رحمن را با تمام وا کمال نقشه نه ساله جهاد کبیرا کبر تشویق و ترغیب نموده و از میان خود نه نفر را برای اقامت در ارض اقدس تعیین نمودند تا بکمالک سائر یادی امرالله و تشکیلات امریه و افراد احباب الهی بحفظ وصیانت امرالله و تبلیغ کلمه الله مشغول باشند.

این مجمع هر سالی یکبار در ارض اقدس با حضور یادی امرالله برای مشورت در امور مهمه امریه انعقاد مییافت و مکاتبه و مخابره با محافل ملیه مرتباً ادامه داشت تا آنکه در سال ۱۹۶۳ بیت العدل اعظم الهی تأسیس شد.

۲۱ - بیت العدل اعظم الهی

در رضوان سال ۱۹۶۳ میلادی یعنی بعد از انقضای یک قرن کامل شمسی از ظهور علنی جمال اقدس ابهی اکثریت اعضا پنججاه و شش محفل ملی در ارض اقدس لانه و آشیانه انبیا و قبله اهل بهی بعد از تشرف با عتاب مشرفه روضه مبارکه و مقام اعلی و مرقد منور حضرت عبدالبهی و توجه تام بملکوت ابهی در بیت مبارک حضرت عبدالبهی که حضرت ولی امرالله نیز می و شش سال از همان مکان

متبرک و تاریخی امر الهی را اداره فرموده اند از میان تمام
 یاران ذکور حضرت رحمن در سراسر جهان نه نفر را بعضویت اولیین
 بیت العدل اعظم الهی انتخاب نموده و سفینه الله را بر کوه خدا
 جبل کرمل جاری ساختند و کسانیکه معذورا ز حضور بودند رأی
 خود را فرستاده بودند و بدین ترتیب بزرگترین واقعه در تاریخ
 نظامات اداری آئیننا زمینها شی بظهور پیوست و هیئت معصوم و
 ملهم یعنی بیت العدل اعظم که بفرموده حضرت عبداللہا :
 " مرجع کل امور و مؤسس قوانین و احکامیکه در نصوص الهی
 موجودند و مصدر تشریح و دافع اختلافات " و بفرموده
 حضرت ولی امر الله :

" معہدا علی و سرچشمہ اقدامات و اجرائات کلیہ بہائیان و
 حلال مشکلات و مبین امور مبہمہ " است بوجود آمد .

اینک شرحی مختصر راجع بہا بین مقام ملهم یعنی بیت العدل

اعظم در این اوراق مرقوم میگردد :

فرمان تأسیس بیت العدل اعظم الهی در زندان عکا در

بحبوحہ بلایا و رزایا از قلم علی مادر و در کتاب مقدس اقدس

والواح مبارکہ عدیدہ مانند : اشراقات - بشارات - لوح دنیا -

کلمات فردوسیہ - لوح کرمل مقام و منزلت و اختیارات و وظایف

این مشروع عظیم از آسمان ارادہ شارع قدیر نازل :

در لوح مبارک اشراقات میفرمایند :

" رجال بیت عدل الهی باید درلیالی وایام بآنچه از افاق
سماء قلم اعلیٰ در تربیت عباد و تعمیر بلاد و حفظ نفوس و صیانت
ناموس^۱ اشراق نموده ناظر باشند...

اشراق هشتم... امور ملت معلق است بر رجال بیت عدل الهی
ایشانند! انالله بین عباده و مطالع الامر فی بلاده...
چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی لذا امور
به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند"
در کلمات فردوسیّه این بیانات مبارکه نازل :

" کلمة الله در ورق هشتم از فردوس اعلیٰ... آنچه از حدودات
در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده باید امنای بیت عدل مشورت
نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند انهم یلهمهم ما یشاء وهو
المدبر العظیم "

در لوح مبارک کرمل میفرمایند :

" سوف تجرى سفينة الله عليك ويظهر اهل البهاة الذين ذكرهم
فی کتاب الاسماء "

مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است که ای کرمل بزودی سفینه
الهی (کشتی خدا) بر توجاری خواهد شد و اهل بهاة که ذکرشان در
کتاب اسماء نازل ظاهر خواهد گشت .

حضرت ولی امر الله در لوح مبارک نوروز سنه ۱۱۱ تاریخ بدیع

(۱- ناموس - شریعت و قانون (جمع : نوامیس)

در تبیین آیه مبارکه لوح کرمل چنین میفرماید :

" شبهه‌ئی نبوده و نیست که مقصود از این سفینه ... سفینه

احکام است ... سفینه‌ئی است که را کبینش رجال بیت عدل اعظم

... و این جریان سفینه احکام اشاره با استقرار دیوان عدل الهی "

بیت العدل اعظم معصوم و مصون از خطاست . حضرت بها ء الله

درباره بیت العدل اعظم میفرماید :

" الله يلهمم ما يشاء "

حضرت عبدالبها ء در الواح عدیده عصمت بیت العدل اعظم را

تصریح میفرماید من جمله در الواح مبارکه و ما یا چنین میفرماید :

" بیت عدل عمومی که با انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در

تحت حفظ و سیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت

اعلیٰ روحی لهما الفداست آنچه قرار دهند من عند الله است ...

بیت عدل الذی جعله الله مصدر کلّ خیر و مصوناً من کلّ خطا ...

این مجمع مرجع کلّ امور است و مؤسس قوانین و احکامیکه در نصوص

الهی موجودند و جمیع مسائل مشکله در این مجلسی حلّ گردد ...

این بیت عدل مصدر تشریح است ... هر مسئله غیر منصوصه راجع به

بیت عدل عمومی به بیت عدل آنچه با لاتفاق و یا با کثرت آراء

تحقق یابد همان حقّ و مراد الله است من تجاوز عنه فهو ممن

احب الشقاق و اظهر النفاق و اعرض عن ربّ الميثاق و آن اعضا

در محلی اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا

مسائل غیرمنصوصه مذاکره نمایند و هرچه تقرر یابد همان مانند نصّ است و چون بیت عدل واضح قوانین غیرمنصوصه از معاملاتست ناسخ آن مسائل نیزتواند بود "

درلوح دیگر میفرمایند :

" و همچو ملاحظه نشود که بیت العدل بفکر و رأی خویش قراری دهد استغفرالله بیت العدل بالهام و تأیید روح القدس قرار و احکام جاری نماید زیرا در تحت و قایت و حمایت و صیانت جمال قدم است و آنچه قرار دهد اتّباعش فرض مسلم و واجب متحتّم است ابدا مفرّی از برای نفسی نه "

و نیز درلوحی دیگر میفرمایند :

" بیت العدل اعظم در تحت حمایت و عصمت و عفت سلطان احدیت است و او را صیانت از خطا فرماید و در ظلّ جناح عفت و عصمت خویش محافظه نماید هر کس مخالفت کند مردود گردد و عاقبت مقهور شود "

حضرت ولیّ امر الله میفرمایند :

" چون بیت العدل عمومی تأسیس شود آنچه قرار دهد من عندالله است و تحت صیانت و عصمت و حراست جمال ابهی^۱ -

۲۲ - طریقهٔ انتخاب بیت العدل اعظم

امنا * بیت العدل اعظم الهی را اعضا * بیوت عدل خصوصی (مخافل روحانی مّلی) انتخاب مینمایند و بدین ترتیب آن نفوس مبارکه منتخب منتخب منتخبین اند زیرا افراد احباً در هر کشوری برای تعیین اعضا * مخفل مّلی و کلاسی انتخاب میکنند و آن وکلاء منتخبین بهائیان آن کشورند سپس وکلاء منتخبه از ما بین تمام بهائیان ذیرأی اقلیم خویش اعضا * مخفل مّلی را برمیگزینند و لهذا اجزا * مخفل مّلی منتخب منتخبین اند و چون اعضا * مخافل مّلی از میان تمام رجال بهائی روی زمین امنا * دیوان عدل اعظم را انتخاب میکنند پس آن نفوس زکیّه منتخب منتخب منتخبین خواهند بود.

حضرت عبدالبها * در الواح مبارکهٔ وصایا میفرمایند:

" در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل

بیت عدل عمومی انتخاب نمایند "

'Ali-Akbar Furútan

Áthár-i-Guharbár

© Bahá'í-Verlag GmbH
D-6238 Hofheim-Langenhain, 1986 — 143
ISBN 3.87037.933.2